وهابیت

در ترازوی نقد

ترجمه: الوهابیه دعاوی وردود

مؤلف: حاج شیخ نجم الدین طبسی
مترجم: صفر سفیدرو

بسم الله الرحمن الرحیم

وهابیت در ترازوی نقد

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وهابیت در ترازوی نقد (ترجمه الوهابیه دعاوی و ردود)

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ -

Tabasi, Najm al-Din

عنوان قراردادی : وهابیت در ترازوی نقد (ترجمه الوهابیه دعاوی و ردود)

عنوان و نام پدیدآور : وهابیت در ترازوی نقد (ترجمه الوهابیه دعاوی و ردود) طبسی، نجم‌الدین،

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۹۲= ۲۰۱۳م.

مشخصات ظاهری : ۳۰۴ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۴۶۷-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : ترکی استانبولی.

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده : آتام، تورگوت، ۱۹۷۴ - م.، مترجم

شناسه افزوده : Atam, Turgut

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ط۲و ۹۰۴۵۱ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۴۶۵۶۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

دیباچه

ص: ۱۳

وهابیت نام فرقه‌ای است با ایدئولوژی بسته که اساسش بر ظاهرگرایی و تمسک بر ظاهر آیات و روایات و طرد هرگونه تأویل و مجازگویی استوار است. آنان بر این‌اساس بسیاری از اعمال و رفتار مسلمانان را در طول تاریخ اسلام زیر سؤال برده و فهم ناقص خود از شریعت را معیار ایمان و کفر مسلمانان قرار داده‌اند. این فرقه از آغاز پیدایش تاکنون، سایر مسلمانان را به شرک و کفر متهم کرده‌اند. از این رو، کندوکاو در اندیشه‌ها و برداشت‌های آنان از شعائر اسلام و دلایل آنان کاری بایسته تحقیق است که استاد ارجمند جناب آقای حاج شیخ نجم‌الدین طبسی به زوایای مختلف اندیشه آنان در این باره پرداخته و با تلاشی ستودنی نقد و بررسی نموده‌اند و جناب آقای صفر سفیدرو با قلم شیوای خود آن را به

ص: ۱۴

فارسی ترجمه نموده است. ضـمن تقدیر و تشکر از مؤلف و مترجم، امید است این اثر نیز گامی در راه شناخت حق از باطل و راه از بیراهه گردد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۱۵

سرآغاز

در واپسین سال‌های سده هفتم هجری قمری، جهان اسلام، به‌ویژه سرزمین «شام»، با یورش فکری خشن و بی‌رحمانه یکی از افراد به اصطلاح مسلمان، روبه‌رو شد.

این شخص، (ابن تیمیه) اندیشه‌های باطل و منحرف خود را در همه‌جا پراکنده ساخت، و اگرچه بسیاری او را نصیحت کردند و دوست و دشمن به او هشدار دادند، ولی از گمراهی خود دست نکشید؛ به ناچار علما و فقهای مذاهب مختلف اسلامی در مقابلش ایستادند و بر او سخت گرفتند و او را از جامعه اسلامی طرد کردند. سرانجام، این مرد زندانی شد و در همان‌زندان نیز درگذشت.

«شمس الدین ذهبی

»، نویسنده کتاب «میزان

ص: ۱۶

الاعتدال»، از دانشمندان معاصر «ابن تیمیه»، از کسانی بود که وی را نصیحت کرد و در نامه‌ای به او نوشت:

... ای مرد تو را به خدا قسم، دست از سر ما بردار! تو بس زبان‌ریز و اهل مشاجره‌ای، و آرام و قرار نداری. از شبهه‌افکنی در دین بپرهیز، زیرا پیامبرت این‌گونه پرسش‌ها را نازیبا می‌شمرد و آن را عیب می‌دانست ....

پرگویی، هرچند درباره حلال و حرام باشد، قساوت قلب می‌آورد؛ چه رسد به این سخنان کفرآلود که قلب را می‌میراند ....

کسی که از تو پیروی کند، خیلی بیچاره است؛ زیرا در آستانه انکار خدا و از کف دادن ایمانش قرار می‌گیرد؛ به‌ویژه اگر دین و دانشش کم باشد.

بیشتر پیروان تو، افرادی هستند دست و پا بسته و کم‌عقل! یا بی‌سواد، دروغگو و کودن! یا بیگانه‌ای خموش و پرفریب یا فردی صالح، ولی خشک‌مغز و نادان ....

ای مسلمان، از خر شیطان پیاده شو؛ تا کی می‌خواهی از هوای نفست پیروی کنی و با مردان نیک، دشمنی ورزی؟! تا کی می‌خواهی به پیروی از هوای نفست، نیکان را خوار شماری؟! تا کی می‌خواهی، هوای نفست را بزرگ شماری و

ص: ۱۷

بندگان خدا را کوچک؟! تا کی می‌خواهی با هوای نفست، دوستی و هم‌نشینی کنی و با پرهیزکاران دشمنی ورزی؟! سوگند به خدا، آن‌گونه که سخنان خود را می‌ستایی، هرگز احادیث صحیحین را نمی‌ستایی! ای کاش احادیث صحیحین از دست تو در امان باشند، بلکه تو، همیشه به آنها یورش می‌بری و آنها را تضعیف و نابود می‌کنی، یا تأویل و انکار .... (۱)

با مرگ ابن تیمیه، اندیشه‌های باطل او فروکش کرد، ولی برخی از شاگردانش کوشیدند تا راه وی را ادامه دهند و مذهبش را ترویج نمایند. البته تلاش شاگردان او به شکست انجامید و در میان مسلمانان، اثر چندانی نداشت تا اینکه «محمّد بن عبدالوهاب» با هم‌پیمانی و پشتیبانی نظامی «محمد بن سعود»، راه ابن‌تیمیه را ادامه داد. سرانجام، او دعوت خویش را آشکار ساخت و جهان اسلام را به کفر متهم کرد. وی به مسلّمات دین پشت پا زد؛ به اعتقادات مسلمانان یورش برد؛

۱- تکملهٔ السیف الصیقل، کوثری، ص ۱۹۰؛ وی این عبارت را از نوشته «قاضی برهان‌الدین بن جماعهٔ» برگرفته است. ابن جماعه نیز از نوشته «حافظ ابوسعید» و او نیز از «ذهبی». «عزامی» نیز بخشی از این عبارت را در «الفرقان»، ص ۱۲۹ آورده است؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۸۹. باید اضافه کنم که برخی می‌کوشند انتساب این نامه را به ذهبی مردود اعلام کنند که البته تلاشی بی‌ثمر است.

ص: ۱۸

محرّمات را زیر پا گذاشت؛ خون فراوانی ریخت و هزاران انسان بی‌گناه را به کام مرگ فرستاد.

جهان اسلام دوباره احساس خطر کرد و برای دفاع و مقاومت، مهیا شد و مسلمانان، خود را برای رویارویی با وضعیت اضطراری، آماده کردند. نخستین کسانی که در برابر او ایستادند، پدر و برادرش بودند. برادر او، «شیخ سلیمان» با نوشتن کتابی، نادرستی عقاید برادر را تبیین کرد و درباره عقاید او به مسلمانان هشدار داد و از آنان خواست تا در برابر تاخت‌وتاز فکری برادرش بایستند. سپس از سوی دانشمندان همه مذاهب اسلامی، برای مقابله با این جریان، جنبشی همگانی و علمی شکل گرفت. بسیاری از علما با دلیل و برهان ثابت کردند که سخنان محمد بن عبدالوهاب نادرست و اندیشه‌های او، باطل و نارواست.

اکنون نیز بر هر مسلمانی لازم است تا به سهم خود، در برابر این‌گونه جریان‌ها بایستد و نادرستی مبانی فکری و خطاهای اعتقادی ایشان را به تصویر کشد و انحرافاتشان را از اسلام، آشکار کند.

نویسنده نیز، به عنوان یک طلبه حوزه علمیه و فردی مسلمان، بر خود لازم دید با برگزاری کلاس‌های درس و ایراد سخنرانی، به وظیفه شرعی خود عمل کرده، به مقابله با این جریان

ص: ۱۹

ویرانگر بپردازد تا نسل جدید را از این جریان باطل آگاه و از گزند آن دور کند و جوانان را با وظیفه دینی خود، که همان ریشه‌کن کردن این‌گونه افکار است، آشنا سازد.

این کتاب، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های نگارنده در همین زمینه است و خواننده عزیز با مطالعه آن، به نکات ارزنده زیر، پی خواهد برد:

۱. نقد و بررسی احادیث و روایات مورد استناد وهابیت؛ اثبات نادرستی افکار و اندیشه‌های این جماعت؛ بیان دیدگاه‌های علما درباره این روایات و سرانجام، اثبات ضعف سند این احادیث.

به این ترتیب، راهی برای وهابی‌ها باقی نمی‌ماند تا روایت و حدیثی را دستاویز خویش قرار دهند.

۲. این نوشتار، نسبت به دیگر کتاب‌های نوشته شده درباره وهابیت، این ویژگی را دارد که برای بیان ناروایی ادعاهای این جماعت، از نمونه‌های تاریخی فراوانی بهره گرفته است.

البته افتخار واقعی را از آن نویسندگان بزرگی، همچون مرحوم «امین» نویسنده کتاب «کشف الارتیاب» و علامه «امینی» نویسنده «الغدیر» می‌دانم که سعی و تلاش زیادی برای اثبات نادرستی افکار وهابیت، به کار بستند.

ص: ۲۰

۳. در این نوشتار، بیشتر به مواردی اشاره کرده‌ام که وهابی‌ها نسبت به آن حساسیت زیادی نشان می‌دهند؛ مانند: زیارت قبر پیامبر (ص)، قصد سفر برای زیارت، زیارت قبور، تبرک و دست مالیدن به قبر و ضریح، تبرک به آثار اسلامی، نماز و دعا در کنار قبور، روشن کردن چراغ در کنار قبر، نذر، شفاعت، سوگند به غیر خداوند و برگزاری مراسم جشن در ایام ولادت.

اعضای ستاد امر به معروف کشور «

سعودی

» که برای مناظره با زائران خانه خدا آموزش دیده‌اند، فقط درباره مسائل پیش‌گفته با زائران گفت‌وگو می‌کنند و هرگز درباره اشغال صهیونیست‌ها، نقشه‌های شیطانی اسرائیل در منطقه و جهان، رفتار دشمنانه آمریکا در برابر مسلمانان یا حوادث مهم جهان اسلام، مانند افغانستان، سودان، الجزایر، مسلمانان آلبانی و بالکان، سخنی به میان نمی‌آورند.

در پایان از دوست عزیزم، محقق فرزانه استاد «

علی شاوی

» قدردانی می‌کنم که نکات ارزشمندی را به این نوشتار افزودند.

برای این توفیق، خداوند را سپاس می‌گویم؛ همانا او صاحب همه نعمت‌هاست.

ص: ۲۱

پیش‌درآمد

با نگاهی منصفانه و ژرف به تاریخ و رفتار خوارج، درمی‌یابیم که آنها افکار و برداشتی متحجّرانه و ناروا از اسلام، قرآن و خلافت الهی داشتند. خوارج سبک‌سرانه و بی‌خردانه، مسلمانان را تکفیر می‌کردند و جان و مال آنها را مباح می‌دانستند!

همچنین اگر به دیده انصاف و به دور از تعصب به رفتار، فتواها و سیاست‌های وهابی‌ها در قبال مسلمانان بنگریم و آنها را با خوارج مقایسه کنیم، به روشنی درمی‌یابیم که در واقع راه و روش وهابی‌ها، ادامه همان راه خوارج است. از زمان تسلط «ابن وهاب» تا امروز، مسلمانان بهای خسارت‌های این جریان خطرآفرین را بر دوش می‌کشند.

برای مقایسه این دو جریان، چند نمونه زیر را

ص: ۲۲

ببینید:

به عقیده وهابی‌ها، دعا فقط باید به درگاه خداوند باشد؛ شفاعت فقط به پروردگار اختصاص دارد؛ توسل تنها شایسته خداست. سخنان آنها، این شعار خوارج را به یاد می‌آورد که می گفتند: «حکم، فقط از آن خداوند است». همچنین اگر کسی با عقاید وهابی‌ها مخالفت می کرد، او را مشرک و کافر می‌دانستند، همان‌طور که خوارج هم به جز جماعت خویش، مسلمانان دیگر را کافر می‌پنداشتند.

وهابی‌ها به بهانه اینکه مسلمانان از مردگان شفاعت می‌طلبند و به پیامبر (ص) و صالحان توسل می‌جویند، آنان را می کشند. این رفتار آنها یادآور افکار خشک و واپس گرایانه و برداشت ناروای خوارج، از اسلام است.

خوارج نیز به خیال خود، احتیاط می کردند و از خوردن دانه‌ای خرما، بر سر راه خویش، پرهیز می کردند به این دلیل که مبادا صاحبش راضی نباشد. همچنین خوکی ولگرد را نمی کشتند که شاید صاحب آن، اهل کتاب و در ذمه اسلام باشد؛ ولی همین افراد، با خودبینی و گستاخی هرچه تمام‌تر، صحابی رسول خدا (ص) را در حالی که روزه‌دار بود و قرآن به گردن داشت، به قصد قربت می کشتند. ازاین‌رو، مسلمانان برای اینکه از خشم و خشونت خوارج در

ص: ۲۳

امان باشند و جانشان را از دست ندهند، مسلمانی خود را پنهان کرده، وانمود می‌کردند که اهل کتاب هستند. (۱) حتی اگر کسی علی بن ابی‌طالب را می‌ستود و از آن حضرت به نیکی یاد می‌کرد، خونش را می‌ریختند. (۲)

در زمان ما نیز اگر کسی به قبر پیامبر اکرم (ص) یا صحابه‌ای بزرگوار یا فردی صالح توسل جوید، وهابی‌ها او را مصداق این آیه شریفه می‌دانند: (وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً)؛ «و اینکه مساجد از آن خداست، پس هیچ‌کس را با خدا نخوانید». (جن: ۱۸) از طرفی، خوارج هم آیات نازل شده درباره کافران و مشرکان را درباره مسلمانان و مؤمنان تأویل و تفسیر می‌کردند. «عبدالله بن عمر» در این باره می‌گوید: «خوارج آیه‌های نازل شده درباره

۱- گروهی از مسلمانان با خوارج برخورد کردند. خوارج پرسیدّند: شما کیستید؟ در میان آنان فرد دانایی بود که گفت: اجازه دهید من جواب بدهم. او پاسخ داد: ما گروهی از اهل کتاب هستیم. به شما پناه آوردیم تا کلام خدا را بشنویم و در محل زندگی‌مان آن را تبلیغ کنیم. خوارج گفتند: شما در ذمه پیامبرتان در امان هستید. سپس مطالبی از قرآن برای آنان گفتند و کسانی را همراهشان فرستادند تا آنان را به محل زندگی‌شان برسانند. السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲- خوارج از «عبدالله بن خباب» پرسیدند: نظرت درباره علی چیست؟ او نیز علی را ستود. آنها گفتند: تو آدمی هستی که از آدم‌ها به خاطر نام و نشان آنان پیروی می‌کنی، و او را کشتند. السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۱۴۰.

ص: ۲۴

کافران را دستاویز قرار می‌دادند و مؤمنان را مخاطب آن می‌پنداشتند». (۱) «ابن عباس» نیز می گوید:

مانند خوارج نباشید. آنها آیات قرآن را بر اهل قبله تأویل می کردند، در صورتی که این آیات درباره اهل کتاب و مشرکان نازل شده بود. خوارج به معانی آیات قرآن پی نبردند، بنابراین خون‌ها ریختند و مال‌ها به یغما بردند. (۲)

از امور مهم و ضروری دین، این است که اگر کسی شهادتین را بر زبان جاری کرد، مسلمان به شمار می‌رود و خون و جانش محفوظ است و همه حقوق و تکالیف یک مسلمان را دارد. هرگز در دین نیامده است که انسان خود را به سختی بیندازد و با موشکافی و دقت، ببیند که آیا ایمان در قلب دیگری رسوخ کرده یا اینکه فقط به زبان مسلمان شده است. شاید وهابی‌ها موضوع به این مهمی را از امور ضروری دین به شمار نمی‌آورند و در مقابل، تکفیر کسانی را که باورهای آنها را نمی‌پذیرند ضروری و لازم می‌دانند. گویا این آیه شریفه را فراموش کرده‌اند که: (وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ

۱- ر. ک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۷.

۲- کشف الارتیاب، ص ۱۲۴.

ص: ۲۵

السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً)؛ «به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند، نگویید: مسلمان نیستی». (نساء: ۹۴) شاید وهابی‌ها نشنیده‌اند که پیامبر اکرم (ص) در اعتراض به کار «

اسامهٔ بن زید

» چه فرمود!

آن حضرت گروهی را به فرماندهی اسامهٔ بن زید به سوی قبیله «

بنی‌ضَمْرَه

» فرستاد. آنان در راه مردی را به نام

«مِرداس بن نَهِیک

» دیدند که گله‌ای گوسفند و شتری سرخ‌موی به همراه داشت. مرداس وقتی که آنها را دید به غاری پناه برد و اسامه نیز او را تعقیب کرد. وقتی مرداس به غار رسید، گوسفندانش را به داخل غار فرستاد و سپس به طرف آنها برگشت و گفت: «

السَّلامُ عَلَیکُم. اشهَدُ ان لاإله‌إلَّاالله وَانَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله».

اسامه برای گرفتن شتر و گوسفندانش او را دستگیر کرد و به قتل رساند. وقتی خبر به پیامبر (ص) رسید. آن حضرت رو به اسامه کرد و فرمود: «چگونه کسی را می‌کشی که زبان به لاإله‌إلّاالله می‌گشاید؟!» اسامه پاسخ داد: «ای رسول خدا، او لاإله‌إلّاالله را گفت تا در امان باشد». آن حضرت فرمود: «آیا تو قلبش را شکافتی و درون آن را نگاه کردی؟»

آری! خداوند خبر این حادثه را برای پیامبر (ص) بیان کرد و خبر داد که اسامه، آن شخص را به

ص: ۲۶

منظور گرفتن گوسفندان و شترش کشت. (۱)

در روایت است که خوارج از دین خارج می‌شونـد، ماننـد خروج تیر از کمان؛ و روایتی دیگر می گوید که خوارج در عمق دین فرو می‌روند، ولی مانند خروج تیر از کمان، از دین خارج می‌شوند. (۲)

از پیـامبر اکرم (ص) دربـاره «نجـد» پرسـیدند؛ آن حضـرت فرمود: «در آنجـا زلزله است و فتنه‌ها نیز از همان‌جاست» و نیز فرمود: «از آنجا امت شیطان سر برمی آورد». (۳)

ما بیم آن داریم، این جریانی که از نجد سر برآورده و گروهی نیز به دنبال آن راه افتاده‌اند، نمونه بارز این روایات باشد.

از خداوند می‌خواهیم، مسلـمانان را متحد سازد؛ عزم و اراده آنان را علیه دشـمنان اسـتوار نماید؛ قلوبشان را به هدایت اسـلام نورانی گرداند و به همه آنان درک و بینش ارزانی دارد.

امیـدواریم که این فرقه، منـاظره و گفت‌وگوی رو در رو را بپذیرنـد تا شایـد خداونـد پرده نادانی و تعصب را از اذهان و افکار آنان برچیند و نور درک و بصیرت را به آنان روزی نماید. آری،

فقط او توفیق‌دهنده است.

۱- الدر المنثور، جلال‌الدین سیوطی، ج ۲، ص ۳۵۷؛ مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۱۸؛ الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۴۸۱.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۸۱؛ ج ۴، ص ۵.

ص: ۲۷

فصل اول: شفاعت

فصل اول: شفاعت

دیدگاه وهابیت درباره شفاعت

اگرچه خداوند از حق شفاعت پیامبران، صالحان و فرشتگان خبر داده است، ولی از نظر وهابیت، درخواست شفاعت از ایشان جایز نیست و حرام است. وهابی‌ها طلب شفاعت از ایشان را کفر می‌دانند و به همین دلیل، جان و مال شفاعت‌جویان را مباح می‌شمارند.

«محمد بن عبدالوهاب» درباره شفاعت می گوید:

اگر منظور شفاعت‌خواهان، درخواست شفاعت از ملائکه، پیامبران و اولیا باشد و بخواهند به واسطه آنها به خدا تقرب جویند، این‌همان چیزی است که جان و مالشان را مباح می کند.

این گفتار، برگرفته از آرای ابن‌تیمیه است؛

ص: ۲۸

زیرا او نیز اعتقاد داشت:

پیامبر (ص) با کسانی جنگید که خود آنها اعتراف کرده و پذیرفته بودند که بت‌ها هیچ تدبیری ندارند، بلکه برای شفاعت‌خواهی به بت‌ها پناه برده‌اند و از بت‌ها می‌خواهند تا نزد خداوند شـفیع آنها باشد. بنابراین، اگر کسی از صالحان شفاعت جوید، در واقع همان نظر و اعتقاد کافران را دارد؛ زیرا کافران نیز می گفتند: (ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللّهِ زُلْفى)؛ «اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند». (زمر: ۳)

معنای شفاعت

«شـفع»، به معنای جفت و «وتر»، به معنای فرد است، پس این دو کلمه متضادند. شفاعت از کلمه شفع گرفته شده است. در واقع مقام شفیع یا همان شفاعت کننده با وسیله و موقعیت ناقص شفاعت‌شونده همراه می‌شود. در نتیجه اسباب و وسیله ناقص شفاعت‌شونده نیز کامـل می گردد و همراه مقـام شـفاعت کننده، به انـدازه‌ای تکامـل می‌یابـد که شـفاعت‌شونده، شایسـتگی پیـدا می کنـد تـا به مراد و منظورش برسد.

ص: ۲۹

بهره بردن از شفاعت

اگر انسان می‌خواهـد به ثواب و درجه‌ای عالی برسد، باید بکوشد و اسـباب و لوازم رسـیدن به آن را فراهم آورد تا شـفاعت، شامل حالش شود. زمانی شـفاعت نصیب انسان می‌گردد که ابتدا خود او برای رسیدن به کمال، بکوشد و قابلیت آن را به دست آورد، اما اگر به دلیل نقص اسباب و لوازم، از رسـیدن به هدف باز ماند؛ در این هنگام شـفاعت به یاری او می‌آید و نقص اسـباب و لوازم را برطرف می‌کند و او را به ثواب و کمال حقیقی می‌رساند. با این توصـیف، شـفاعت به تنهایی سبب و علت مستقل به شمار نمی‌آید، بلکه نقشی کامل‌کننده دارد.

نقش شفیع

نقش شـفیع، به معنای نادیده گرفتن ولایت مولا یا عبودیت بنده نیست؛ همچنین به معنای دست برداشتن از حکمِ در نظر گرفته شده برای بنـده نیست، بلکه کار شـفاعت‌کننده، تمسک به برخی از صـفات خداونـد، مانند کرم و بزرگی اوست که موجب بخشـش فرد خطاکار می‌شود یا شـفاعت‌کننده صـفاتی را از بنـده نزد خداونـد، دسـتمایه بخشـش او قرار می‌دهـد. گویا شـفیع به خداونـد عرض می‌کند: این بنده‌ات به حق، اعتقاد دارد؛ خواهان رضایت

ص: ۳۰

توست؛ محبت دوستانت را به دل دارد و انسانی دل‌شکسته و از کرده خود پشیمان است، تا خدا او را ببخشد. از سوی دیگر شفیع به خاطر نزدیکی‌اش به خدا و داشتن جایگاه ویژه نزد او، از خداوند می‌خواهد تا از گناه شفاعت‌خواه درگذرد. گویا شفیع می گوید: پروردگارا، من از تو نمی‌خواهم مولا بودن خود را نادیده بگیری یا قانون مجازات را باطل گردانی، بلکه از تو می‌خواهم، این بنده را از روی لطف و بزرگواری‌ات و نادان بودن وی یا به خاطر منزلت من نزد خود، ببخشی. بنابراین، حقیقت شفاعت، واسطه قرار گرفتن شفیع، برای رساندن نفع یا دفع شر از بنده است؛ به گونه‌ای که آنچه در شفاعت مؤثر است نسبت به آنچه در عذاب مؤثر است، برتری یابد، نه اینکه میان عوامل شفاعت و عقاب، تضاد و تعارض پیش آید.

به عبارت دیگر، شفیع برخی از عوامل مؤثر در برداشتن عذاب را به مولا عرض می کند تا شفاعت‌شونده، از عذاب رهایی یابد و مصداق رحمت و لطف الهی قرار گیرد.

همان‌گونه که برخی از فرشتگان و بندگان به اذن خداوند، حق شفاعت دارند، برای خود بنده هم چنین امکانی وجود دارد؛ او نیز می تواند به

ص: ۳۱

رحمت الهی چنگ زنـد یا ذلت و حقارت خویش را با توبه و عمل صالـح نشان دهد و خود را از جرگه گناهکاران خارج کند و به جمع نیکوکاران بپیونـدد. خداوند درباره چنین بنده‌ای می‌فرماید: (فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ)؛ «خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می کند». (فرقان: ۷۰)

بنابراین خداوند قادر است گناهان بنده‌ای را به حسنات تبدیل کند، همان‌گونه که تواناست اندوخته‌ای را پوچ گرداند. (وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً)؛ «و ما به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند، می‌رویم و همه را همچون غباری پراکنده در هوا قرار می‌دهیم». (فرقان: ۲۳)

شفاعت‌کنندگان

شفـاعت دو گونه است: تکوینی و تشـریعی. در شـفاعت تکوینی، همه اسـباب و علل وجودی، واسـطه بین خـدا و موجودات‌انـد. اما شفاعت تشـریعی، در عالم تکلیف و تشـریع به وقوع می‌پیونـدد و برخی از این نوع شـفاعت، در همین دنیا موجب آمرزش و قرب به خدا می‌شود. با این توصیف در شفاعت تشریعی، شفیع یا همان شفاعت‌کننده، میان خدا و بنده، واسطه می‌شود.

ص: ۳۲

شفاعت‌کنندگان در دنیا

۱. توبه

خداوند متعال می‌فرماید:

(قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِٔ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ* وَ أَنِیبُوا إِلی رَبِّکُمْ) (زمر: ۵۳ و ۵۴)

بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است و به درگاه پروردگارتان باز گردید.

توبه همه گناهان حتی شرک را نیز در برمی گیرد.

۲. ایمان

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) (حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره‌ای دو چندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن [در میان مردم و در مسیر زندگی خود] راه بروید و گناهان شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۳۳

۳. عمل صالح

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (مائده: ۹)

خداوند به آنها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداش بزرگ داده است.

۴. قرآن

(يَهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ) (مائده: ۱۶)

خداونـد به برکت آن، کسـانی را که از رضای او پیروی کننـد، به راه‌های سـلامت و امنیت هـدایت می‌کنـد و به فرمانش آنان را از ظلمت‌ها خارج ساخته به سوی نور می‌برد و آنها را به سوی راه راست هدایت می‌نماید.

۵. پیامبران

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفـان هنگـامی که به خود سـتم می‌کردنـد [و فرمان‌های خـدا را زیرپا می‌گذاردنـد) نزد تو می‌آمدنـد و از خـدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

ص: ۳۴

۶. فرشتگان

(الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا) (مؤمن: ۷)

فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن [طواف می‌کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند.

همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(وَ الْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ) (شوری: ۵)

و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می‌طلبند، آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است.

۷. مؤمنان

آنان، هم برای خود آمرزش می‌طلبند و هم برای برادران دینی‌شان. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: (وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا)؛ «ما را عفو کن و بیامرز و مورد رحمت خود قرار ده. تو مولا و سرپرست مایی». (بقره: ۲۸۶)

شافعان روز قیامت

گروه دیگری از شفاعت‌کنندگان، شافعان روز

ص: ۳۵

قیامت، به همان معنایی که بیان کردیم هستند؛ یعنی گناهکار از موضوع عذاب خارج شده، در مصداق رحمت و رأفت الهی قرار می گیرد. شافعان روز قیامت نیز عبارتند از:

۱. پیامبران

در این باره قرآن کریم می‌فرماید:

(وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ* یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ) (انبیاء: ۲۶- ۲۸)

آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است. او منزه است بلکه [فرشتگان] بندگان شایسته‌اویند. هیچ گاه در سخن بر او پیشی نمی گیرند و [پیوسته] به فرمان او عمل می کنند. آنچه پیش رو و پشت سر آنهاست [گذشته و آینده] آنها را می‌داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند. (۱)

۲. فرشتگان

خداوند متعال در این باره هم می‌فرماید:

۱- ابن کثیر در ذیل آیه ۲۳ سوره نبأ در استناد به آیه ۲۸ سوره انبیاء، پیامبر اسلام را بزرگ‌ترین شفیع روز قیامت می‌داند. ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۴۵۴.

ص: ۳۶

(وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فی السَّماواتِ لا تُغْنِی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی) (نجم: ۲۶)

و چه بسیار فرشتگان آسمان‌ها که شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه خدا برای هر کس که بخواهد و راضی باشد اجازه [شفاعت] می‌دهد.

۳. شهیدان

در قرآن کریم چنین آمده است:

(وَ لَا یَمْلِكُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ) (زخرف: ۸۶)

و کسانی را که غیر از او می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند، مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاه‌اند.

این آیه دلالت می‌کند که ایشان از آن روی، مقام شفاعت نصیبشان شده است که به حق شهادت داده‌اند. پس هر شهیدی، شفاعت‌کننده‌ای است که می‌تواند شهادت بدهد. بنابراین، منظور از شهادت در این آیه، کشته شدن در میدان جنگ نیست، بلکه به معنای شاهد و گواه اعمال است.

۴. مؤمنان

از آیه گذشته، روشن می‌شود که مؤمنان نیز حق شفاعت دارند. خداوند متعال از پیوستن مؤمنان به شهدا در روز قیامت خبر داده، آنجا که

ص: ۳۷

می‌فرماید:

(وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (حدید: ۱۹)

و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنها صدیقان و شاهدان نزد پروردگارشانند. (۱)

۱- مرحوم علامه طباطبایی به هفت اشکال درباره شفاعت اشاره کرده و پاسخ آنها را داده‌اند. اینک خلاصه برخی از این اشکال‌ها را بیان می‌کنیم:

الف) اگر برداشتن عذاب و عقوبت از مجرم و گناهکار، عدل است، پس خود عذاب، ظلم است؛ و اگر عذاب ظلم باشد، چرا برخی از پیامبران برای امت خویش از خدا درخواست عذاب می‌کردند؟!

پاسخ: برداشتن عذاب به معنای نقض حکم اول و نیز نقض عقوبت نیست تا عقاب ظلم باشد، بلکه گناهکار را از مصداق عذاب خارج، و در رحمت الهی وارد می‌کند.

ب) سنت خداوند این است که افعالش تغییرناپذیر است. پس اگر حکمی کرد؛ بدون استثنا و یکنواخت، آن حکم اجرا می‌شود. اگر شفاعت کیفر را از گناهکار بردارد؛ یعنی شفاعت در فعل و سنت خداوند تغییر ایجاد کرده و این مطلبی محال، و نقض غرض است.

پاسخ: خداوند، امور را فقط از طریق اسباب آن جاری می‌کند، بنابراین وقتی یک سبب، موجب حکمی شود [مانند گناه که حکم عذاب را به دنبال دارد]، ممکن است اسباب دیگری هم وجود داشته باشند که خلاف حکم آن یک سبب را داشته باشند [مانند رحمت و رأفت الهی که اقتضای آنها عدم عذاب است].

ج) شفاعت در عرف مردم به این مفهوم است که حاکم را به تجدیدنظر در تصمیم او یا دست برداشتن از اقدام مورد نظرش وادار کنیم. شفاعت به این معنا و مفهوم، یعنی تصرّف در اراده و حکم خداوند که چنین امری قطعاً محال است.

علامه به این اشکال این‌گونه پاسخ می‌دهند:

شفاعت، در علم و اراده خداوند تغییری ایجاد نمی‌کند، بلکه تغییر تنها در مراد و معلوم است؛ به این مفهوم که خداوند سبحان می‌داند، حالات مختلفی بر انسان عارض می‌شود. انسان در روزی معین، به سبب شرایط و اسباب خاصی دارای حالی می‌شود که خداوند در همان حالی که بنده دارد، برای او اراده‌ای می‌کند و سپس روز دیگر، بنده، به واسطه شرایط دیگری، حال تازه‌ای برخلاف حال اول می‌یابد و خداوند هم چیز دیگری درباره او اراده می‌کند. خداوند خود می‌فرماید: «هر زمان، او در کاری است» (الرحمن: ۲۹) و نیز می‌فرماید: «خدا هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست» (رعد: ۳۹).

د) وعده شفاعت، موجب تجرّی و جسارت انسان‌ها در انجام گناه می‌شود.

جواب: علامه به این اشکال دو پاسخ داده‌اند. پاسخ اول، این است که این سخن با آیاتی که بر وسعت مغفرت و رحمت خداوند دلالت دارد، نقض می‌شود؛ زیرا در این آیات نیز گفته شده که خداوند، همه گناهان را به جز شرک می‌بخشد که فقط با توبه برطرف می‌شود.

پاسخ دوم: وعده شفاعت در صورتی موجب تجری انسان می‌شود که مجرم و گناهکار به نام و نشان مشخص شده باشد یا گناهی که شفاعت درباره آن پذیرفته می‌شود، بدون هیچ ابهامی و به صورت کاملًا قطعی و روشن و بدون در نظر گرفتن هیچ شرطی معین باشد. همچنین تأثیر شفاعت در تمام انواع گناهان و عذاب‌ها و در همه زمان‌ها مؤثر باشد، به‌گونه‌ای که اثر گناه را به کلی از بین

ببرد، اما کاملًا روشن است که در وعده شـفاعت، حتی اشاره‌ای هم به این شرایط نشده است. (تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱، ص ۱۶۸).

ص: ۳۸

در اینجا بایـد اضافه کنم که مفهوم شـفاعت، درخواست چیزی از شـفاعت‌پذیر برای شـفاعت‌شونده است. با این توصـیف، شـفاعت پیـامبر (ص) یـا غیر او، به معنـای دعا و نیایش وی به درگاه الهی برای فردی دیگر است؛ به این معنا که او بخشـش و برآورده شـدن نیازهای آن فرد را از خداوند

ص: ۳۹

می‌طلبد، پس شفاعت، نوعی دعاست.

قرآن کریم می‌فرماید: (مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها)؛ «کسی که شفاعت [تشویق و کمک] برای کار نیکی کند، سهمی از آن برای او خواهد بود». (نساء: ۸۵)

«امام فخر رازی» به نقل از «مُقاتل» درباره این آیه می‌گوید:

شفاعت از درگاه خداوند، همان دعاست. دلیل آن هم این روایت پیامبر (ص) است که «ابو درداء» آن را نقل کرده:

کسی که پشت سر برادر مسلمان خود دعایی کند، دعایش مستجاب می‌شود و فرشته، هم برای او و هم برای تو، همان دعا را می‌کند». (۱)

بنابراین، طلب شفاعت از کسی، به معنای درخواست دعا از اوست و بر این اساس طلب دعا از هر مؤمنی جایز است. محمد بن عبدالوهاب نیز درخواست دعا از زنده را جایز می‌داند و به آن اعتراف می‌کند. حتی می‌توان گفت که جایز دانستن طلب دعا از کسی از ضروریات دین به شمار می‌رود.

با این توصیف، شفاعت جستن یا همان درخواست دعا از هر مؤمنی جایز است، چه رسد به درخواست

۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

ص: ۴۰

از پیامبران و صالحان، به ویژه رسول اکرم (ص).

شاید کسی معتقد باشد، شفاعت در صورتی قبول می‌شود که شفیع، نزد خداوند مقام و منزلتی داشته باشد. در این باره باید بگویم، هر مؤمنی که به شفاعت و استجابت دعایش امید می‌رود، خداوند برای او حرمتی قائل است. (۱) از سوی دیگر، شفاعت، فقط به پیامبران اختصاص ندارد، بلکه خداوند برای همه مؤمنان و فرشتگان، حقّ شفاعت قرار داده است.

شفاعت فرشتگان

قرآن کریم می‌فرماید:

(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ* رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ) (غافر: ۷- ۹)

فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن [طواف می‌کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان

۱- اسلمی نقل می‌کند که پیامبر اسلام ص خطاب به کعبه فرمود: «حرمت چیزی برتر و والاتر از تو نیست. نزد خداوند، فقط مؤمن، حرمتش از تو بیشتر است».

ص: ۴۱

دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند [و می گویند] پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس کسانی را که تو به کرده و راه تو را پیروی می کننـد بیـامرز و آنـان را از عـذاب دوزخ نگاه دارد. پروردگارا! آنها را در باغ‌های جاویـدان بهشتی که به آنها وعده فرموده‌ای وارد کن و [همچنین] از پدران و همسـران و فرزندانشان هر کدام که صالح بودند؛ به یقین تو توانا و حکیمی و آنان را از بدی‌ها نگاه دار.

فخر رازی، در تفسیر این آیات می گوید:

این آیات بر این مفهوم دلالت دارند که فرشتگان از گناهکاران شفاعت می کنند. پس همان گونه که پیامبر (ص) و دیگر انبیا به اذن و فرمان خداوند، حقّ شفاعت دارند، فرشتگان نیز به اذن پروردگار، حق شفاعت دارند. خداوند خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: (وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ)؛ «و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان آمرزش بخواه». (محمـد: ۱۹) و نیز قرآن کریم، سخـن حضـرت نـوح را حکـایت می کنـد کـه از خـدا می‌خواهـد: (رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ)؛ «پروردگارا، مرا و پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و

ص: ۴۲

جمیع مردان و زنان با ایمان را بیامرز». (نوح: ۲۸) پس شفاعت، چیزی بیش از دعا و طلب آمرزش نیست.

شفاعت حجرالاسود

امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

این سنگ را بر کارهای خیر خود گواه بگیرید، زیرا در روز قیامت این سنگ، شافع (شفاعت‌کننده) و مشفّع (مقبول الشفاعه) است، زبان و لبانی دارد و برای کسی که او را لمس کرده، شهادت و گواهی می‌دهد. (۱)

ابونعیم این حدیث را نقل کرده و می‌گوید: «این روایتی صحیح است و ثابت شده که علی (ع) آن را فرموده‌اند».

«عزیزی» از دانشمندان اهل سنت نیز در توضیح این روایت می‌نویسد:

عبارت «گواه بگیرید»؛ یعنی حجرالاسود را بر کارهای خیری که در کنار آن انجام می‌دهید، گواه بگیرید، مانند بوسیدن و لمس کردن آن و نیز دعا و ذکر در کنار آن. (۲)

او در ادامه می‌افزاید: «شافع» یعنی این سنگ

۱- کنزالعمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۲۱۷، ح ۳۴۷۳۹؛ جامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ص ۲۲۵.

۲- فیض القدیر، ج ۱، ص ۵۲۷.

ص: ۴۳

درباره کسی که آن را بر کارهای خیر خود شاهد گرفته، شفاعت می کند و «مشفّع»؛ یعنی شفاعتش قبول و پذیرفته می‌شود. (۱)
بنابراین، مفهوم «گواه گرفتن» در این روایت؛ یعنی همان درخواست شفاعت از حجرالاسود، اگرچه این قطعه سنگ، عقل و شعور ندارد و نمی‌تواند سخن بگوید، ولی به ما دستور داده‌اند، آن را گواه و شاهد بگیریم. از این گذشته، این عمل نیز شرک به حساب نمی‌آید. پس اگر گواه گرفتن آن سنگ، شرک باشد، فرمان به این عمل، شرك آن را از بین نمی‌برد، زیرا حکم و فرمان، هیچ‌گاه اصل موضوع را تغییر نمی‌دهد. نتیجه این سخنان اینکه، شفاعت و دعا از یک سنخ هستند.
همچنین این گونه نیست که اگر کسی در درگاه خداوند شفاعت طلبید، بر خداوند واجب باشد، شفاعتش را بپذیرد، ولی اگر کسی دعایی کرد، واجب نباشد دعایش را اجابت کند، بلکه پذیرش شفاعت و اجابت دعا از الطاف و فضل الهی به شمار می‌روند.

شفاعت مردگان

ابن تیمیه، شفاعت جستن از مردگان را بدعت می‌داند. ابن عبدالوهاب و «صنعانی» نیز

۱- همان.

ص: ۴۴

معتقدند درخواست شفاعت از مردگان، کفر و شرک است.

ابن تیمیه در این باره می گوید:

درباره طلب شفاعت از پیامبران، صالحان و دیگر مردگان، مجوزی برای ما صادر نشده که خطاب به مرده بگوییم «برای ما دعا کن» یا «برای ما از خدا درخواست کن». هیچ کدام از صحابه و تابعان، در این باره سخنی نگفته‌اند؛ هیچ کدام از پیشوایان اهل سنت به آن دستور نداده‌اند، و حدیث و روایتی هم درباره شفاعت خواستن از مردگان به دست ما نرسیده است.

پاسخ ما چنین است؛ آیا دلیل حرام بودن طلب شفاعت از مردگان، این است که مردگان از بین می‌روند و ما نمی‌توانیم آنان را خطاب قرار دهیم و از ایشان شفاعت بخواهیم؟ اگر این گونه است باید بگوییم، پیامبر اکرم (ص) و دیگر پیامبران پس از مرگ نیز زنده‌اند؛ سخن ما را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌دهند، و درود و سلام کسی که به ایشان سلام می‌فرستد نیز به آنان می‌رسد. همچنین علم پیامبر (ص) پس از مرگ، مانند علم آن حضرت در دوران حیاتش است. از سوی دیگر، اعمال و کردار امتش، به

ص: ۴۵

آن حضرت عرضه می‌شود و ایشان نیز برای امتش آمرزش می‌طلبد. (۱) همه عالمان و متکلمان درباره این موضوع به صراحت سخن گفته‌اند و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند.

حیات پیامبر (ص) پس از مرگ

همه علما و دانشمندان علم کلام، اتفاق‌نظر دارند که پیامبر اکرم (ص) پس از مرگ زنده است. «سَمهودی» (۲) در این باره می گوید:

بدون شک، پیامبر (ص)، پس از مرگش زنده است. همچنین دیگر پیامبران نیز در قبور خود زنده‌اند و حیات آنان از حیات شهدایی که خداوند در قرآن از آن خبر داده کامل تر

۱- ر. ک: محاسبهٔ النفس، بخش سوم، ص ۱۸؛ کشف الارتیاب، ص ۲۱۷.

۲- نورالدین علی بن احمد، معروف به سمهودی، مقیم مدینه منوره، عالم، مفتی، مدرس و مورخ آن شهر و پیشوای مردم بود و مذهب شافعی داشت. در صفر سال ۸۴۴ ه. ق به دنیا آمد و عده بسیاری در حرمین شریفین از علم او بهره جستند. او کتاب‌های زیادی نوشت. «سخاوی» درباره او می گوید: بسیاری از مردم مدینه از علم و دانش او بهره بردند. کوتاه سخن اینکه، او امام، اهل فن و در علوم قرآن و حدیث و فقه، شاخص به شمار می‌رفت. همماره مشغول علم و دانش، تألیف، عبادت، مباحثه و مناظره بود. شکیبایی و فصاحتی مثال‌زدنی داشت. از یقینی محکم برخوردار بود و از او به عنوان انسانی منحصر به فرد یاد می کردند. سمهودی در سال ۹۱۱ ه. ق درگذشت. ر. ک: شذرات الذهب، ابن عمار حنبلی، ج ۸، ص ۵۱؛ الضوء اللامع، محمد بن عبدالرحمن سخاوی، ج ۵، ص ۲۴۵.

ص: ۴۶

است. پیامبر (ص) ما سرور شهیدان است و اعمال آنان با ترازوی آن حضرت سنجیده می‌شود. پیامبر (ص) می‌فرماید: «علم من پس از وفاتم مانند علم من در دوران حیاتم است. این حدیث را منذری روایت کرده است».

«ابن عَدِی» در کتاب «کامل» از «ثابت» و او نیز از «انس» نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: «پیامبران در قبورشان زنده‌اند و نماز می‌خوانند».

«ابویعلی» نیز این روایت را با سند موثق آورده است. «بیهقی» هم این روایت را نقل کرده و آن را صحیح می‌داند. (۱)

همچنین «بیهقی» می گوید: «درباره حیات پیامبران بعد از وفاتشان چندین حدیث صحیح در دست داریم». او روایتی در این باره از پیامبر (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود: « [در معراج] از کنار موسی (ع) گذشتم. او در قبرش ایستاده و مشغول نماز بود». سپس چند حدیث دیگر از پیامبر (ص) نقل می کند که آن حضرت با پیامبران دیگر برخورد کرد و با آنان نماز گزارد.

«ابن ماجه» نیز با سندی نیکو- همان گونه که «منذری» گفته است- به نقل از «ابودرداء»

۱- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۴۹.

ص: ۴۷

می گوید که پیامبر (ص) فرمود:

روز جمعه، بر من، درود و صلوات فراوان بفرستید، زیرا آن درود در نظرگاه فرشتگان است و آنها شاهد و گواه بر آن هستند. هرکس درودی بر من فرستد، وقتی که از گفتن درود فراغت یافت، آن درود به من عرضه می‌شود.

در اینجا ابودرداء از آن حضرت می‌پرسد: «حتی پس از مرگ؟!» آن حضرت می‌فرماید: «حتی پس از مرگ. خداوند بر زمین، حرام کرده است که پیکر پیامبران را از بین ببرد. پس پیامبر خدا زنده است و نزد او روزی دارد».

«بزار» به سندی موثق از «ابن مسعود» نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: «خداوند فرشتگانی جهانگرد دارد که اخبار امت مرا به من می‌رسانند».

همچنین آن حضرت فرمود:

زندگی و حیات دنیایی من برای شما خیر است، زیرا با یکدیگر سخن می گوییم و صحبت می کنیم. وفات من نیز برای شما خیر است، زیرا اعمال و کردار شما بر من عرضه می‌شود. اگر عمل خوبی ببینم، خدای را سپاس می گویم و اگر کرداری بد مشاهده کنم، برایتان آمرزش می‌طلبم.

«ابو منصور بغدادی» نیز می گوید:

ص: ۴۸

علمای علم کلام و اصحاب ما می گوینـد: پیامبر ما، محمّـد (ص) پس از وفاتش نیز زنـده است. به طاعات امتش خشـنود و خرسـند می گردد. همچنین پیکر مطهر انبیا هرگز نمی‌پوسد.

بیهقی نیز در کتاب «الاعتقاد» در این باره می‌نویسد:

پس از اینکه پیامبران قبض روح شدند، دوباره ارواحشان برمی گردد. آنان نیز مانند شهیدان نزد پروردگارشان زنده‌اند. (۱) پیامبر ما در شب معراج، گروهی از ایشان را مشاهده کرد.

بیهقی می‌افزاید: «ما برای اثبات حیات پیامبران پس از مرگ، کتابی جداگانه نوشته‌ایم».

همچنین سمهودی در این باره می‌افزاید:

حـدیثی از پیامبر (ص) این مطالب را تأییـد می کنـد که آن حضـرت می‌فرمایـد: عیسـی بن مریم از کنار مدینه، برای گزاردن حج یا عمره می گذشت، اگر به من سلام می کرد، حتماً پاسخش را می‌دادم.

۱- از پیامبر ص روایت است که: «از کنار موسـی گذشـتم. او در قبرش مشـغول نماز بود». قبر آن حضـرت در مـدین، میان مـدینه و بیت‌المقدس قرار دارد. سـیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۹؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۷۵؛ سنن نسایی، ج ۳، ص ۲۱۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۸.

ص: ۴۹

وی درباره دلایل حیات پیامبران ادامه می‌دهد که بر اساس این دلایل، حیات بدن آنان مانند حالت دنیا، ولی از خوراک بی‌نیاز است. آنان در این دنیا نفوذی قوی دارند. سمهودی یادآوری می‌کند که این موضوع را در کتاب «الوفاء لمایجب لحضرهٔ المصطفی» بیان کرده است. (۱)

«قسطلانی» هم می‌گوید: «بدون شک، حیات پیامبران ثابت و مشخص است و پیامبر اسلام (ص) نیز از دیگر پیامبران، مقامی برتر دارد، بنابراین حیات آن حضرت نیز کامل‌تر است». (۲)

نظرات صریح و آشکار علما، و نیز وجود روایات صحیح در کتب اهل سنت، از آن حکایت دارد که اعتقاد به شفاعت و درخواست دعا از پیامبر (ص) و صالحان، بدعت، کفر و شرک نیست، بلکه نشان می‌دهد که ابن تیمیه و پیروانش دانش دینی اندکی دارند. بنابراین شایسته است که در باورهایشان بازنگری کنند. اگر آنان به احادیث و آرای دانشمندان به دقت بنگرند، درمی‌یابند که نظراتشان پایه و مبنای علمی دقیقی ندارد.

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۹.

۲- المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۳.

ص: ۵۰

دیدگاه علما درباره حیات پس از مرگ

علمای اسلام بر این باورند که انسان پس از مرگ، حیات دارد. ما در اینجا به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره می کنیم:

۱. «ابوبکر عربی» در کتاب «فی الامد الأقصی فی تفسیر الاسماء الحسنی» می‌نویسد: «اهل سنت، اتفاق‌نظر دارند که افراد مکلّف در قبر زنده می‌شوند و از ایشان سؤال و بازخواست می‌شود». (۱)

۲. «سیف‌الدین آمُدی» در کتاب «ابکار الافکار» می‌نویسد:

مسلمانان پیشین تا قبل از پیدایش مخالف در این زمینه، همگی اتفاق‌نظر داشتند که مکلّف در قبر زنده می‌شود. حتی پس از ظهور مخالف، بیشتر مردم به حیات مردگان اعتقاد داشتند. (۲)

۳. «سُبکی» هم بیان می کند که اهل سنت، درباره حیات در قبر اتفاق‌رأی دارند. او می‌افزاید که «امام الحرمین» در کتاب «شامل» چنین می‌نویسد: «مسلمانان پیشین، همگی به عذاب قبر، حیات مردگان در قبر و بازگشت روح به جسد، ایمان داشتند».

سبکی نظرات علما را در این باره نقل می کند

۱- شفاء السقام، ص ۲۰۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۱.

ص: ۵۱

و این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که روح به جسد بازمی‌گردد و مرده، هنگام سؤال و جواب و بازخواست، زنده می‌شود. همچنین از همان هنگام تا روز رستاخیز از نعمت الهی بهره‌مند و یا عذاب می‌شود. (۱)

۴. خود ابن تیمیه نیز، در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» می‌نویسد: «اگر مسلمانی بر مزار شهیدان یا بر سر قبر مؤمنان حاضر شود و بر آنان سلام کند، آنان او را می‌شناسند و جواب سلامش را می‌دهند».

سمهودی در اینجا، از ابن تیمیه می‌پرسد: «اگر مؤمنان این‌گونه‌اند، آیا سرور رسولان، پیامبر اسلام، این چنین نیست». (۲)

۵. غزالی نیز می‌گوید:

«محمد بن واسع» روزهای جمعه به سر قبر مردگان می‌رفت. از او پرسیدند: آیا نمی‌شود روزهای دوشنبه به آنجا رفت؟ او پاسخ داد: به من این‌گونه رسیده است که مردگان در روز جمعه، یک روز پیش از آن (پنجشنبه) و یک روز پس از آن (شنبه)، زائران خود را می‌شناسند. (۳)

۱- همان، ص ۱۴۱۲.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۱.

۳- همان، ص ۱۴۱۲.

ص: ۵۲

همچنین «شیخ منصور» درباره حیات پس از مرگ می گوید:

ابن عباس روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) از کنار قبرستان مدینه می گذشت. رو به قبرستان کرد و فرمود: ای اهل قبور، سلام بر شما، خداوند ما و شما را بیامرزد. شما بر ما پیشی گرفتید و ما نیز در پی شما می آییم.

شیخ در ادامه می گوید که ترمذی این حدیث را با سند صحیح نقل کرده است. وی در شرح حدیث می گوید:

کسی که بر سر قبر مردگان می‌رود، شایسته است بر آنان سلام کند و برای خود و مردگان، مخلصانه دعا کند. آری، وقتی که از ما خواسته‌اند بر مردگان سلام دهیم؛ یعنی آنها درک و شعور دارند؛ زیرا مرگ به معنای نابودی کامل نیست، بلکه جابه‌جایی از منزلی به منزل دیگر به حساب می آید. اگرچه جسم از بین می‌رود، ولی روح باقی می‌ماند و تا روز رستاخیز عذاب یا نعمت الهی را احساس می کند. (۱)

از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: «مگر اینکه خداوند، روحم را به من بازگرداند». شیخ

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

ص: ۵۳

درباره این روایت توضیح می‌دهد و می گوید: «این سخن پیامبر (ص) یعنی اینکه سخن گفتن و هوشیاری من پس از غرق شدنم در احوال ملکوت، وگرنه همان‌گونه که قبلًا گفتیم، پیامبران در قبرهایشان زنده‌اند». (۱)

در همین زمینه، روایت دیگری داریم که پیامبر (ص) فرمود:

جمعه، بهترین روز شماست. در این روز، آدم خلق شد و در همین روز نیز از دنیا رفت. نفخه و صاعقه در این روز است. پس در این روز، بر من بسیار درود فرستید که درود شما بر من عرضه می گردد. پرسیدند: ای رسول خدا، چگونه پس از مرگ، درود ما به شما می‌رسد؟! آن حضرت فرمود: خداوند، پیکر پیامبران را بر زمین حرام کرده است.

شیخ منصور می گوید: این روایت را ابو داوود و نسایی با سندی صحیح نقل کرده‌اند و خود او در شرح این حدیث می‌نویسد:

به فرمان خداوند متعال پیامبر (ص) آن درودها را می‌شنود و خرسند می گردد، زیرا آن حضرت در قبرش زنده است و از کسانی که برایش درود می‌فرستند خشنود می‌شود. در آن روز درجات آن حضرت و کسانی که بر ایشان درود

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۲۹۱.

ص: ۵۴

می‌فرستند بالاتر می‌رود. اگر در غیر روز جمعه بر آن حضرت درود فرستند، فرشتگانی مخصوص، آن درودها را به وی می‌رسانند؛ آن‌چنان‌که فرشتگانی اعمال امتش را روز پنج‌شنبه به آن حضرت عرضه می‌دارند. (۱)

«شافعی» و «ابن ماجه» نیز آورده‌انـد که «عبـدالله بن ابی اوفی» روایتی نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «در روز جمعه بر من بسیار درود فرستید، همانا این درودها به من می‌رسد و من آنها را می‌شنوم». (۲)

یک پرسش مهم

وقتی پیامبر اسـلام (ص) می‌فرمایـد: «مگر اینکه خداوند روحم را به من بازگرداند تا پاسـخش را بدهم». درباره این سـخن، پرسـش مهمی مطرح است و آن اینکه آیا مفهوم روایت این است که پس از مرگ، حیات ادامه و استمرار ندارد؟

سؤال را این‌گونه می‌توان پاسخ داد:

۱. روح مطهر رسول الله (ص) غرق در شـهود الهی و در عالمی بالاتر از این جهان قرار دارد. پس اگر کسـی به آن حضـرت سلام و درودی بفرستد، روح شریف

۱- همان، ص ۲۹۲.

۲- همان.

ص: ۵۵

پیامبر (ص) برای دادن جواب سلام به این جهان روی می‌کند. به عبارت دیگر، روح آن حضرت، توجه و التفاتی روحانی به این جهان می‌کند و از شهود در محضر خداوند، به مرتبه بشری نزول می‌کند. با این توصیف، شاید منظور از بازگرداندن روح، بازگشت معنوی باشد. سبکی نیز همین نظر را دارد.

۲. شاید این روایت، به اندازه درک و فهم مخاطب درباره جهان ماورای این دنیا بیان شده است. به این معنا که روح، به ناچار باید برای شنیدن و جواب دادن، به بدن برگردد. گویا پیامبر می‌فرماید؛ من به طور کامل می‌شنوم و جواب می‌دهم.

همچنین این حدیث، بر این مفهوم دلالت دارد که روح، تنها با سلام اول به بدن بازمی‌گردد، نه اینکه برای هر سلامی بیاید و دوباره قبض روح شود. پس کسی چنین باوری ندارد که روح برای هر بار سلام گفتن بیاید و دوباره قبض روح شود، زیرا در این صورت، به دفعات بی‌شمار روح می‌آید و دوباره می‌میرد.

ما معتقدیم که نه فقط پیامبران، بلکه همه مردگان، ادراکی مانند علم و شنیدن دارند. از سوی دیگر در سنّت، این‌گونه ثابت شده است که حیات هر مرده‌ای در قبرش به او بازمی‌گردد، و پس

ص: ۵۶

از مردن، مرگ، دوباره به سراغ آنان نمی‌آید. همچنین از سنّت به دست می‌آید که آسایش و یا عذاب قبر برای مرده وجود دارد. دیگر آنکه درک آسایش و عذاب، زمانی است که حیات وجود داشته باشد؛ حتی اگر حیات جزئی باشد. بنابراین ما برخلاف باور معتزله، معتقدیم که این درک با حیات جزئی هم حاصل می‌شود و نیازی به بینه و دلیل ندارد. (۱)

اکنون به سخن ابن‌تیمیه بازمی‌گردیم. او درخواست شفاعت از پیامبران را جایز نمی‌دانست؛ به این دلیل که چنین درخواستی طلب شفاعت از مرده به شمار می‌رود، ولی با این توصیفات و روایات آشکار شد که پیامبران در قبورشان زنده‌اند و درخواست شفاعت از آنان، درخواست از مرده نیست. همچنین یادآوری می‌کنیم که به تصریح قرآن کریم، شهیدان زنده‌اند: (بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ)؛ «بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان ...». (آل‌عمران: ۱۶۹)

بدون شک، مقام پیامبری و نبوت، از مقام شهیدان برتر و والاتر است و حتی قلم دانشمندان از خون شهیدان، فضیلت بالاتری دارد. (۲)

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۵.

۲- کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۴۱، ح ۲۸۷۱۵؛ بحارالانوار، محمدتقی مجلسی، ج ۲، ص ۱۴. روایت در کنزالعمال چنین آمده است: «روز قیامت، قلم دانشمندان و خون شهدا بر ترازو می‌رود و قلم دانشمندان بر خون شهیدان برتری و رجحان دارد».

ص: ۵۷

بنابراین، وقتی کشته در راه خدا زنده است، قطعاً پیامبران که برتر از آنها هستند نیز زنده‌اند.

بیهقی در کتاب «الاعتقاد» درباره زنده بودن پیامبران به صراحت می‌نویسد: «پیامبران پس از آنکه قبض روح شدند، روحشان دوباره به آنان برمی‌گردد، آنان همچون شهیدان نزد پروردگارشان زنده‌اند». (۱)

گذشته از همه این دلایل، فرض کنیم که مرده، سخنی نمی‌شنود و دعایی هم از او ساخته نیست، حتی در این وضعیت، باز هم درخواست دعا از مرده اشکالی ندارد و درخواست دعا از او، انسان را کافر نمی‌کند، زیرا مانند این است که از شخصی نابینا- به گمان اینکه بیناست- بخواهیم چیزی را بخواند. آیا این خواسته، موجب کافر شدن مسلمان می‌شود.

همچنین باید به ابن تیمیه گوشزد کرد که پس از رحلت پیامبر (ص)، صحابه و حتی غیر صحابه، از آن حضرت شفاعت، استغاثه و دعا می‌طلبیدند. حتی درباره غیر پیامبر (ص) که افراد صالحی بودند، همین کار

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۵.

ص: ۵۸

را می‌کردند. پس این عمل آنان، بر مشروعیت و جواز شفاعت دلالت دارد.

آخرین یادآوری ما به ابن تیمیه و پیروانش این است که روح پس از مرگ، باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود و امکان درخواست و دعا از روح وجود دارد. فخر رازی در کتاب «التفسیر الکبیر» ذیل آیه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی)؛ «بگو روح از فرمان پروردگار من است». (اسراء: ۸۵) هفده دلیل می‌آورد که روح، پس از مرگ باقی می‌ماند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر (ص) می‌فرماید: «به هنگام تشییع جنازه، روح بر بالای جسد به پرواز درمی‌آید و می‌گوید: ای خانواده‌ام و فرزندانم! مبادا، دنیا آن‌گونه که با من بازی کرد، شما را نیز به بازی بگیرد ...». این روایت، به صراحت می‌گوید که وقتی جسم، مرده است و دارند او را می‌برند، انسان، زنده و باقی است و می‌فهمد.

۲. خداوند می‌فرماید:

(یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً) (فجر: ۲۷ و ۲۸)

تو ای نفس مطمئن، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

به دلالت این آیه شریفه، آن چیزی که پس از

ص: ۵۹

مرگ به سوی خداونـد بازمی گردد، زنـده است و از خداونـد خشـنود می گردد و خـدا نیز از او راضـی است. پس آن چیزی که در حال خشنودی به سوی خدا برمی گردد، همان انسان است، بنابراین، به دلالت این آیه، انسان پس از مرگ، زنده و باقی می‌ماند.

۳. پیامبر (ص) می‌فرمایـد: «پیامبران خـدا نمی‌میرنـد، بلکه از منزلی به منزلی دیگر نقل مکان می کننـد» و نیز فرمود: «هر کس بمیرد، قیـامت او برپا می‌شود». همچنین آن حضـرت می‌فرمایـد: «قبر، باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودال‌های آتش است». به هر حال، این سخنان پیامبر (ص) دلالت می کند که انسان پس از مرگ زنده است.

۴. خداوند می‌فرماید:

(حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ* ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ) (انعام: ۶۱ و ۶۲)

تـا زمـانی که مرگ یکی از شـما فرا رسـد، [در این موقع] فرسـتادگان مـا جـان او را می گیرنـد و آنها [در نگاهـداری حساب عمر و اعمال بندگان] کوتاهی نمی کنند، سپس [تمام بندگان] به سوی خدا که مولای حقیقی آنهاست باز می گردند.

بر اساس این آیه شریفه، مردگان به سوی خداوند و مولای خود، بازمی گردند و چون جسد

ص: ۶۰

بی‌روح نمی‌تواند به سوی خدا بازگردد، بنابراین کسی و چیزی به جز آن جسد بی‌روح باید به سوی خداوند بازگردد.

۵. همه فرقه‌ها در جهان، مانند هندی‌ها، رومی‌ها، عرب‌ها و عجم‌ها و نیز پیروان همه ادیان مثل یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و مسلمانان و دیگر ادیان، برای مردگانشان صدقه می‌دهند؛ برای آنها دعای خیر می‌طلبند و به زیارت قبورشان می‌روند. اگر انسان‌ها، پس از مرگ حیات نداشته باشند، صدقه دادن، دعا کردن برای آنان و نیز زیارت ایشان، کاری بیهوده به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر، کار یکسان همه مردمان در دادن صدقه، دعا کردن و زیارت قبور، نشان از آن دارد که فطرت سالم و اصیل انسان، گواهی می‌دهد که حقیقت انسان چیزی به جز جنازه و بدن میت است. بدین معنا که آن حقیقت نمی‌میرد، بلکه این جسم انسان است که می‌میرد و از دنیا می‌رود. (۱)

نتیجه سخن اینکه فطرت سالم، گواهی می‌دهد که روح پس از مرگ، حیات دارد. همچنین آیات قرآن و سنت نیز بیان می‌دارند که روح پس از مرگ، باقی و جاودان است.

بنابراین، به گواه قرآن، سنت و فطرت سالم،

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۴۱.

ص: ۶۱

ارواح پاك زنده‌اند و درخواست دعا و شفاعت از ایشان هیچ اشکالی ندارد. از سوی دیگر، این عمل، نه بدعتی پدید می‌آورد و نه انسان به واسطه اعتقاد به آن، کافر و مشرك می‌شود، بلکه چنین اتهاماتی از عدم رجوع به فطرت و تدبّر نکردن در قرآن و روایات سرچشمه می‌گیرد.

دیدگاه سُبکی درباره جاودانگی روح

از سبکی پرسیدند، آیا روح نیز مانند جسد از بین می‌رود؟ وی این گونه پاسخ داد:
پرسش درباره روح یا به روش حکما و فلاسفه است یا به شیوه علما و فقها. انبیا همگی اجماع دارند که روح پس از جدا شدن از بدن باقی می‌ماند. این کار هم امکان‌پذیر است. همه شریعت‌ها و ادیان نیز بقای روح را قبول دارند. به نظر ما از این جهت هیچ اختلافی، میان ادیان وجود ندارد، ولی امام فخرالدین رازی در این باره می گوید: در این جهان، وقتی اعتبارات عقلی، مانند موضوع بقای روح پس از جدا شدن از بدن، با گفته اکثر پیامبران و حکما همراه و هم‌ساز گردد، موجب می‌شود تا انسان یقین پیدا کند که «نفس» همیشه باقی و ماندگار است.
ممکن است کسی از عبارت «اکثر پیامبران» در

ص: ۶۲

بیان فخر رازی، چنین برداشت کنـد که انبیا بر باقی مانـدن روح پس از جـدا شدن از بدن، اجماع ندارند، اما چنین برداشتی صـحیح نبوده و مورد نظر او نیست، زیرا وی در ابتـدای سـخنش می گوید که انبیا بر باقی ماندن روح پس از جدایی از بدن، اجماع دارند. بر ما واجب است که اعتقاد داشـته باشـیم، روح پس از جـدا شـدن از بدن باقی می‌ماند. همه شـریعت‌ها و کتاب‌های آسـمانی، به ویژه قرآن و روایـات بیـان می کننـد که روح، پس از مفـارقت از بـدن هم‌چنـان باقی می‌مانـد و در این باره امکان تأویل و توجیه آیات و روایات نیز وجود ندارد، و حتی هیچ مسـلمانی، چه عالم و چه بی‌سواد، در این باره شـکی ندارد؛ بلکه همگان بر این باورند که همه مردگان حیات دارند.

جماعتی از پیشینیان نیز در این باره اجماع و اتفاق‌نظر دارند و درباره آیه ۱۵۴ سوره بقره (۱)- که شهیدان را زنده می‌داند- گفته‌اند که این آیه به شهیدان اختصاص ندارد، بلکه منظور آیه، مردود دانستن سخنان

۱- و کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند، ولی شما نمی‌دانید.

ص: ۶۳

کافران است که می‌گفتند انسان با مرگ به طور کامل از بین می‌رود و هیچ اثری از او باقی نمی‌ماند.

البته حیات مردگان نیز درجات متفاوتی دارد؛ مثلًا حیات شهید برترین و بالاترین است. حیات مؤمنی که شهید نشده، پایین‌تر از او قرار دارد و حیات کافران به دلیل گرفتاری در عذاب پایین‌ترین است، ولی همه مردگان حیات دارند. البته برخی از جسدها می‌پوسد و برخی دیگر نه، ولی روح هم‌چنان باقی می‌ماند.

آنچه را که در این باره بیان کردیم، همان نظر دین اسلام است. پژوهش و دقت در آیات و سخنان پیامبر (ص) درباره این موضوع، اهمیت آن را روشن‌تر می‌کند و ضرورتی ندارد که بیشتر از این، سخن را به درازا بکشانیم، زیرا آشکارا به نظر می‌رسد که این موضوع از مسائل ضروری دین به شمار می‌رود. (۱)

بیان کردیم که به دلالت و گواهی آیات و روایات، همه ارواح، از جمله ارواح پیامبران، اولیای الهی و صالحان، باقی و دارای حیات‌اند. اکنون می‌پرسیم که چرا اگر کسی به این ارواح

۱- فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۶۳۶.

ص: ۶۴

توسل و شفاعت جوید، وهابی‌ها او را کافر می‌دانند؟

شایـد محکم‌ترین دلیل آنها، نادانی ایشان و عـدم دقت و تـدبّر در آیات و روایات باشـد. البته اگر جهل آنان از روی کوتاهی در به دست آوردن حقیقت نباشد، عذرشان پذیرفته است وگرنه، برای سخنان خود هیچ عذر و بهانه‌ای ندارند.

آخرین پاسـخ خود را به جمـاعت وهابی‌هـا دربـاره شـفاعت این‌گونه پی می‌گیریم؛ اعتقـاد به اینکه مرده می‌شـنود یا نه، از اصول و ارکان دین به شـمار نمی‌رود و از واجبات دین نیست که اگر کسـی عقیـده‌ای خلاف آن داشـته باشـد، بدعتی در دین پدید آورده، بلکه همان‌گونه که در کتب صـحاح و سـنن آمده (۱)، چنین شخصـی یا در عقیـده خود راه درست را نرفته، که اجر دارد، یا اشـتباه کرده که معذور است.

بنابراین، داشتن چنین اعتقادی، انسان را مشرک یا گناهکار نمی‌کند. اگر این‌گونه بود، مفسر

۱- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۹۳ کتاب الاعتصام؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۱ کتاب الأقضیه. در کتاب‌های امامیه، چنین عبارتی نیامـده و بر اساس مبانی رجالی اهل سـنت، این روایت فاقد اعتبار است، زیرا در سلسـله راویان آن مولای عمرو بن العاص قرار دارد که شخصی مجهول است و در سندهای دیگر روایت نیز «مرسل» می‌باشد. ر. ک: عمدهٔ القاری، ج ۲۵، ص ۶۷.

ص: ۶۵

بزرگ امام فخر رازی (۱) نیز کافر یا مشرک و حتی بدعت‌آور در دین به شمار می‌رفت، زیرا او نیز باور و اعتقاد داشت که روح باقی است و دعا، زیارت، نذر و صدقه برای مرده به این دلیل انجام می گیرد که روح بقا و حیات دارد. همچنین مفسران در تفسیر آیه (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ)؛ «ولی امروز، بدنت را [از آب] نجات می‌دهیم». (یونس: ۹۲) گفته‌اند که این آیه صراحت دارد که نفس آدمی غیر از بدن اوست. (۲)

شفاعت در روایات

۱. در این قسمت به ذکر دو روایت از منابع اهل سنت اکتفا می کنیم. از «انس» نقل شده است:

از پیامبر (ص) درخواست کردم تا روز قیامت مرا شفاعت کند، آن حضرت پذیرفت و فرمود: این کار را خواهم کرد. پرسیدم: کجا شما را جست‌وجو کنم؟ فرمود: کنار صراط. (۳)

۲. «سواد بن قارب»، نزد رسول الله (ص) آمد و با

۱- این شخص، ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن تمیمی طبری است که در ری زاده شد. در اصول دین، اشعری و در فقه، شافعی مذهب است و به امام فخرالدین رازی شهرت دارد. الکنی والالقاب، ج ۳، ص ۱۳.

۲- ر. ک: تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۲۱.

۳- الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۶۲۱، ح ۲۴۳۳.

ص: ۶۶

خوانـدن ابیاتی این‌گونه از آن حضـرت شـفاعت طلبیـد: «ای پیامبر، آن روز که شـفاعت دیگران به حال سواد بن قارب هیـچ سودی ندارد؛ مرا شفاعت کن». (۱)

درخواست شفاعت در سیره صحابه

در این بخش نیز چند روایت را که بیانگر شیوه صحابه درباره این موضوع است بیان می‌کنیم.

۱. ابن عباس می‌گوید: «علی (ع) پس از غسل دادن پیامبر (ص) فرمود: پدر و مادرم فدایت، تو در حیات و ممات پاك و پاکیزه‌ای، ما را نزد پروردگارت به یاد آر». (۲)

۲. ابوبکر، کفن از چهره پیامبر (ص) بگشود و آن حضرت را بوسید و همان سخنان علی (ع) را بر زبان آورد. (۳)

۳. زمان خلافت عمر، خشـکسالی شد. «بلال بن حارث» از اصـحاب پیامبر (ص)، بر سر قبر آن حضرت رفت و عرض کرد: یا رسول الله، مردم در آستانه هلاکت و نابودی‌اند، از خدا برای امت خود، باران طلب

۱- الدرر السنیه، ص ۲۹؛ کشف الارتیاب، ص ۲۶۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۹۶؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۷۵.

۲- امالی مفید، ص ۱۰۵؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۲۷ به نقل از امالی مفید.

۳- کشف الارتیاب، ص ۲۶۵ به نقل از خلاصهٔ الکلام زینی دحلان.

ص: ۶۷

کن. پیامبر (ص) به خواب او آمد و به وی خبر داد که به زودی باران می‌بارد. (۱)

بر اساس این واقعه، درخواست باران از پیامبر (ص) و نیز دعا کردن آن حضرت در برزخ ناممکن نیست. همچنین آن حضرت در عالم برزخ خواسته درخواست‌کننده را می‌داند. پس همان‌گونه که درخواست از پیامبر (ص) در دنیا بدعت، شرک و کفر نیست، درخواست از آن حضرت، در حالی که در عالم برزخ است نیز کفر، شرک یا بدعت به شمار نمی‌رود.

اگر کسی بگوید که درخواست شفاعت از مرده، به دلیل اینکه عبادت مرده به حساب می‌آید، ممنوع است، به وی پاسخ می‌دهیم که شفاعت طلبیدن و درخواست از زنده نیز شبیه عبادت است. پس منطقی به نظر نمی‌رسد که درباره شفاعت از مرده، چنین اشکالی را مطرح کنید.

اکنون با توجه به دلایل، آیات و روایات و شواهدی که بیان کردیم، دیگر دلیلی ندارد که وهابی‌ها طلب شفاعت از مرده را حرام بدانند. از سوی دیگر، برای ما خیلی شگفت‌آور است که وهابی‌ها مدعی‌اند که هیچ کدام از اصحاب و تابعان پیامبر (ص) درخواست شفاعت نکرده‌اند.

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۳۹۸. ر. ک: سنن الکبری، ج ۳، ص ۳۵۱؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۴.

ص: ۶۸

بنابراین این‌گونه فتواها نشان می‌دهد که وهابی‌ها با منابع دینی و سیره صحابه آشنایی ندارند و سخنان آنان بسیار جاهلانه است.

ص: ۶۹

ص: ۷۰

فصل دوم: تبرک جستن به قبور

فصل دوم: تبرک جستن به قبور

دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه و پیروانش، تبرک جستن، بوسیدن و دست مالیدن به قبور را حرام می‌دانند و مسلمانانی که این امور را انجام می‌دهند، کافر و مشرک می‌پندارند و به ایشان «گورستانی» یا «گورپرست» می‌گویند. به پندار وهابی‌ها، کار مسلمانان همچون کار مردم دوران جاهلیت با بت‌های خویش است.

نقدی بر دیدگاه وهابیت

در پاسخ به سخنان آنها، ابتدا موارد زیر را مطرح می‌کنیم.

۱. امام مالک، پیشوای اهل سنت، به «منصور

ص: ۷۱

دوانیقی» می گوید: «احترام پیامبر (ص) پس از وفاتش، همچون احترام آن حضرت در دوران حیاتش است». ما نیز بر این باوریم که مقام و احترام پیامبران با مرگشان از بین نمی‌رود، پس قبور آن بزرگواران نیز مقام و احترام دارد. با این توصیف، حتی اگر شرع مقدس جواز بوسیدن و تبرك جستن به قبور را به صراحت بیان نکرده باشد، باز، این عمل در شریعت پسندیده به نظر می‌آید، زیرا چنین عملی به نوعی تعظیم و گرامی‌داشت شعائر دینی به شمار می‌رود.

۲. اگر تعظیم و تکریم، عبادت به حساب آید و حرام باشد یا بوسیدن و احترام به قبور، عبادت و شرك است، پس تعظیم کعبه و طواف خانه خدا نیز باید شرك محسوب شود. همچنین بسیاری از آداب و رسوم دیگر، مانند تعظیم و بوسیدن حجرالاسود، احترام به حجر اسماعیل و مقام ابراهیم، تعظیم مساجد، تعظیم و خضوع در برابر پدر و مادر، سجده فرشتگان در برابر آدم، سجده برادران و پدر و مادر یوسف در برابر او، تعظیم و احترام سربازان نسبت به فرماندهان خویش، احترام اصحاب پیامبر (ص) به آن حضرت و سرانجام تعظیم و کرنش وهابی‌ها نسبت به رؤسا و پیشوایان خویش را

ص: ۷۲

باید شرک بدانیم، درحالی که خود وهابی‌ها چنین باور و اعتقادی ندارند.

۳. عمل و رفتار صحابه و صالحان، با آرا و عقاید وهابی‌ها هم‌خوانی ندارد، زیرا صحابه، قبور و مراقد را می‌بوسیدند، مس می‌کردند و به تربت آن تبرک می‌جستند که در اینجا به چند نمونه مهم و جالب، جهت اطلاع خوانندگان عزیز اشاره می‌کنیم:

الف) تبرک جستن حضرت زهرا ۳ به خاک پاک قبر پیامبر (ص)

امام علی (ع) می‌فرماید:

پس از آنکه پیامبر (ص) به خاک سپرده شد، زهرا کنار قبر وی ایستاد. مشتی از خاک قبر برداشت و بر صورت گذاشت، آن‌گاه مویه‌کنان این دو بیت شعر را سرود: اگر کسی قبر احمد را یک‌بار ببوید، دیگر چه نیازی است که تا آخر عمر عطرهای گران‌قیمت را ببوید؟ مصایبی بر من وارد شده است که اگر روز روشن این مصیبت‌ها را می‌دید، به شب تار تبدیل می‌گشت. (۱)

۱- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۳۵۲؛ الاتحاف شبراوی، ص ۹۰؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴؛ مشارق الانوار، ص ۶۳؛ الفتاوی الفقهیة ابن حجر، ج ۲، ص ۱۸؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۰؛ کشف الارتیاب، ص ۳۴۷؛ المواهب اللّدنیة، ج ۳، ص ۴۰۰.

ص: ۷۳

ب) تبرک جستن ابو ایوب انصاری به قبر پیامبر (ص)

«داود بن ابی‌صالح» می‌گوید: روزی «مروان بن حکم» وارد مسجد النبی شد.

دیـد که مردی بر قبر پیـامبر (ص) صورت گذاشـته، مروان گردنش را گرفت و او را عقب کشانـد. به او گفت: آیـا می‌دانی چه کار می‌کنی؟! آن مرد به مروان رو کرد و معلـوم شـد که ابوایـوب انصـاری است. ابـو ایـوب گفت: «آری می‌دانم. من که به کنـار تخته سنگی نیامده‌ام. من به محضـر رسول خدا (ص) رسیده‌ام». آن‌گاه خطاب به مروان افزود: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: «زمانی که پیشوایـان شایسـته، دین را رهـبری می‌کننـد، برای دین گریه نکنیـد، وقـتی برای دین گریه و زاری کنیـد که پیشـوایی دین به دسـت نااهلان افتد». (۱)

در همین‌جا باید اضافه کنم که «حاکم نیشابوری» و «ذهبی»، این حدیث را صـحیح می‌دانند. سُبکی هم در همین باره می‌گوید: «اگر سند این حدیث درست باشد، دست کشیدن به دیوار قبر کراهت ندارد». (۲)

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴.

۲- ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴؛ کشف الارتیاب، ص ۳۴۷.

ص: ۷۴

«علامه امینی» نیز می‌نویسد: «از این حدیث به دست می‌آید که امویان، ممانعت از توسّل به قبور مطهر را بدعت گذاشتند». (۱)

ج) تبرک جستن بلال به قبر پیامبر (ص)

بلال، پیامبر (ص) را در خواب دید. آن حضرت به او فرمود: «بلال! این همه بی‌مهری برای چیست؟ آیا وقت آن نرسیده که به زیارت من بیایی؟» بلال غمگین و محزون از خواب بیدار شد و رخت سفر بربست و آهنگ مدینه کرد. وقتی بر سر قبر پیامبر (ص) رفت، گریان و مویه‌کنان خود را بر قبر می‌مالید. (۲)

د) تبرک جستن «ابن عمر»

همچنین گفته‌اند که ابن عمر، دست راستش را بر قبر شریف پیامبر (ص) می‌گذاشت و بلال گونه‌هایش را. (۳)

ه) تبرک جستن «ابن منکدر»

ابن منکدر از تابعان بود. او با یاران خود نشسته بود که ناگهان زبانش بند آمد. در همان

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۵۸؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ شفاء السقام، ص ۳۹.

۳- کشف الارتیاب، ص ۴۳۶؛ شرح الشفاء، ج ۲، ص ۱۹۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

ص: ۷۵

حال بلند شد و گونه‌هایش را بر قبر پیامبر (ص) گذاشت و بعد برگشت. همراهانش، او را بر این کار سرزنش کردند، اما او جواب داد: هرگاه مشکلی برایم پیش بیاید از قبر پیامبر (ص) شفا می‌طلبم. (۱)

ذهبی سخن ابن منکدر را این‌گونه روایت می‌کند: «از قبر آن حضرت کمک می‌طلبم». (۲)

آرا و فتوای فقیهان اهل سنّت

در این بخش به پاره‌ای از فتوای فقهای اهل سنت اشاره می‌کنیم.

۱. فتوای احمد بن حنبل؛ «ابن جماعه شافعی» می‌گوید:

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم پرسیدم، نظر شما درباره کسی که منبر پیامبر (ص) را لمس کرده و آن را ببوسد و به آن تبرک جوید، چیست و یا اینکه به نیت ثواب، با قبر آن حضرت چنین کند؟ ایشان گفت: اشکالی

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۴۴؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳؛ قابل توجه و تأسف اینکه مصحّحان و شارحان کتاب سیر اعلام النبلاء به تأثیر از اندیشه‌های وهابیت، وقتی که به این دسته از روایات می‌رسند، بدون دقت کافی به بهانه ضعف سند و یا ناهم‌خوانی با پندارهای خود، این حدیث را ردّ می‌کنند. گویا عقیده واقعی اسلام، همان آرا و اندیشه‌های وهابیت است.سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳؛ قابل توجه و تأسف اینکه مصحّحان و شارحان کتاب سیر اعلام النبلاء به تأثیر از اندیشه‌های وهابیت، وقتی که به این دسته از روایات می‌رسند، بدون دقت کافی به بهانه ضعف سند و یا ناهم‌خوانی با پندارهای خود، این حدیث را ردّ می‌کنند. گویا عقیده واقعی اسلام، همان آرا و اندیشه‌های وهابیت است.

ص: ۷۶

ندارد. (۱)

۲. از امام احمد بن حنبل پرسیدند: بوسیدن قبر و منبر پیامبر (ص) چه حکمی دارد؟ او پاسخ داد: اشکالی ندارد. وقتی فتوای احمد بن حنبل را به ابن تیمیه نشان دادند، او شگفت‌زده شد و گفت: «من از فتوای احمد درشگفتم؛ من او را عالمی برجسته می‌دانم؛ آیا این واقعاً فتوای اوست؟!» (۲)

در واقع ما هم از برخورد و موضع ابن تیمیه درشگفتیم که چرا وی، امام احمد بن حنبل را به کفر، شرک و بدعت متهم نکرد.

۳. «رملی شافعی» نیز می‌گوید: «بوسیدن و دست کشیدن به قبر پیامبران، اولیای الهی و عالمان، به قصد تبرک، اشکالی ندارد». (۳)

۴. همچنین او می‌گوید: «بوسیدن و دست کشیدن به صندوق روی قبر و نیز بوسیدن سر در زیارت‌گاه‌ها کراهت دارد، ولی اگر به قصد تبرك باشد، کراهت ندارد». او می‌افزاید که فتوای پدرش نیز همین است و در ادامه می‌گوید: «فقها به صراحت گفته‌اند که اگر کسی قادر نباشد، حجرالاسود را

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴.

۳- این سخن را شبراملی به نقل از شیخ ابو ضیا متوفای ۱۰۸۷ در حاشیه کتاب المواهب اللدینیه و نیز کنز المطالب اثر حمزاوی در صفحه ۲۱۹ نقل کرده‌اند.

ص: ۷۷

لمس کند، می‌تواند با عصا به طرف آن اشاره کند و سپس عصا را ببوسد». (۱)

۵. «محب‌الدین طبری شافعی» نیز این‌گونه فتوا داده است: «بوسیدن و دست کشیدن به قبر جایز است و علما و صالحان نیز این‌گونه عمل می‌کردند». (۲)

۶. فتوای «شهاب‌الدین خفاجی حنفی»؛ او در شرح کتاب «شفا» در توضیح این عبارت که «دست کشیدن، بوسیدن و چسبیدن به قبر کراهت دارد» می‌نویسد: فقها درباره این فتوا اجماع نظر ندارند، به همین دلیل، امام احمد بن حنبل و طبری می‌گویند که بوسیدن و چسبیدن به قبر اشکالی ندارد. (۳)

۷. فتوای «ابن ابی صیف یمانی»، یکی دیگر از علمای شافعی مکه را این‌گونه نقل کرده‌اند: «بوسیدن قرآن، کتاب حدیث و قبور صالحان جایز است». (۴)

۸. فتوای «زرقانی مالکی» نیز عبارت است از: «بوسیدن قبر شریف کراهت دارد، ولی اگر به

۱- همان.

۲- أسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۷.

۳- شرح الشفاء، ج ۳، ص ۱۷۱؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۳۴.

۴- الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۳.

ص: ۷۸

قصد تبرک باشد، کراهت ندارد». (۱)

۹. «عزامی شافعی» درباره کلام ابن تیمیه که می‌گوید: «کسی که قبور صالحان را طواف یا لمس کند، بزرگ‌ترین گناه را مرتکب شده است»، می‌نویسد:

او سخن نامعلومی به زبان آورده، زیرا یک‌بار می‌گوید: کسی که این عمل را انجام داده، بزرگ‌ترین گناه را مرتکب شده، ولی در جای دیگر درباره این‌گونه مسائل می‌گوید که چنین کسی مشرک شده است. در حالی‌که برخی از علما و فقهای برجسته، قرن‌ها پیش از تولد ابن تیمیه، احکام این‌گونه مسائل را بیان و روشن ساخته‌اند.

از سوی دیگر سخنان این شخص با گفتار علما سازگاری ندارد. گاهی ادعا می‌کند که علما درباره فلان مسئله اجماع کرده‌اند، حال آنکه اجماع علما خلاف آن است. اگر کسی در سخنان دانشمندان پیش و پس از او و نیز در سخنان اشخاص منصف و خوش‌فهم دقت‌نظر کند، درستی سخن ما را درمی‌یابد؛ مثلًا عموم مسلمانان، قبر را طواف و لمس می‌کنند، ولی موضع علما در این باره سه‌گونه است: گروه اول، هماره آن

۱- شرح المواهب، ج ۸، ص ۳۱۵.

ص: ۷۹

را جایز می‌دانند. گروه دیگر همواره آن را ممنوع کرده‌اند، ولی به نحو کراهت شدید که به مرز تحریم نمی‌رسد. گروهی نیز موضعی میانه پیش گرفته‌اند و گفته‌اند اگر کسی شوق وافر به زیارت میت داشته باشد، عمل او کراهتی ندارد، ولی اگر چنین شوقی ندارد، ادب اقتضا می کند که قبر را طواف و لمس نکند.

اگر در اموری که ابن تیمیه به واسطه آن، به مسلمانان نسبت کفر داده است، نظری دقیق بیفکنید، می‌بینید که سخنان او به دو مقدمه اساسی برمی گردد که یکی مقدمه‌ای درست است، ولی دیگری غلط و نارواست.

مقدمه درست یا (کبری) عبارت است از اینکه هر عبادتی برای غیر خدا، عبادتی شرک‌آلود است. اما مقدمه صغری چنین است: خواندن و صدا زدن مرده یا غایب و نیز طواف یا دست مالیدن به قبر و یا نذر یا سر بریدن حیوانی برای مرده، عبادت غیر خداست، که این سخنی نادرست و نارواست. (۱)

۱۰. ابن حجر می گوید: «برخی از فقها به دلیل جواز بوسیدن حجرالاسود، این گونه فتوا داده‌اند که بوسیدن افراد و اشیای شایسته تعظیم و

۱- فرقان القرآن، ص ۱۳۳.

ص: ۸۰

تکریم، جایز است». (۱)

۱۱. شیخ «ابراهیم باجوری شافعی» نیز چنین فتوا داده است: «بوسیدن و دست مالیدن به قبر کراهت دارد، مگر اینکه به قصد تبرک باشد، که در این صورت مکروه نیست». (۲)

۱۲. شیخ «عداوی حمزاوی مالکی» نیز می گوید:

بدون شک، قبر شریف پیامبر (ص) را فقط به قصد تبرک می‌بوسند. بنابراین جواز آن نسبت به بوسیدن قبر دیگر اولیای الهی- آن هم به قصد تبرک- سزاوارتر به نظر می‌رسد. (۳)

روایتی در بوسیدن قبر

کتاب «کشف الارتیاب» به نقل از «کفایهٔ الشعبی»، «فتاوی الغرائب»، «مطالب المؤمنین» و «خزانه الروایه» این روایت را آورده است: مردی به حضور پیامبر (ص) رسید و عرض کرد: یا رسول الله! من قسم خورده‌ام که آستان بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. آن حضرت به وی دستور داد که پای مادر و پیشانی پدرت را بوسه زن. آن مرد پرسید: اگر پدر و مادرم

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۲- شرح الفقه الشافعی، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۴.

۳- کنزالمطالب، ص ۲۰؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مشارق الانوار، ج ۱، ص ۱۴۰.

ص: ۸۱

زنده نباشند؟ پیامبر (ص) فرمود: قبر آنان را ببوس. پرسید: اگر ندانم قبر آنها کجاست؟ فرمود: دو خط بکش، یکی به نیت قبر مادر و دیگری به نیت قبر پدر، و آن دو خط را ببوس و قسمی را که خورده‌ای نشکن. (۱)

تبرک به منبر پیامبر (ص)

سیره مسلمانان از گذشته تاکنون، این گونه بوده است که به منبر پیامبر (ص) نمازگاه و قسم گاه آن حضرت، و نیز هر آنچه را که وی مس کرده، تبرک می‌جویند. همچنین مسلمانان به تربت مدینه، به‌ویژه تربت قبر حمزه سیدالشهداء تبرک می‌جسته‌اند. در اینجا به چند نمونه از این سیره اشاره می کنیم:

منبر پیامبر (ص) نزد مسلمانان احترام و جایگاه ارزشمندی دارد، به‌گونه‌ای که برخی از فقها برای حفظ حرمت منبر از قسم خوردن در کنار آن، خودداری می کردند. مسلمانان، همواره به منبر آن حضرت تبرک می‌جستند و می کوشیدند تا حرمت آن حفظ شود. به چند نمونه توجه کنید:

۱. «مروان»، حکم کرد تا «زید بن ثابت» در کنار منبر پیامبر قسم بخورد، ولی او برای حفظ

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۵۰.

ص: ۸۲

حرمت منبر، از سوگند خوردن در کنار منبر سر باز زد. (۱)

۲. «عاقولی» در توصیف منبر رسول الله (ص) می گوید:

با گذشت زمان، منبر پیامبر (ص) خراب شد. یکی از خلفای عباسی آن را بازسازی کرد و از چوب‌های باقی مانده منبر، به قصد تبرک برای خودش شانه درست کرد، همان‌گونه که صحابه به لمس کردن منبر اهتمام می‌ورزیدند.

۳. منبر پیامبر ۹ در جای همیشگی خود قرار داشت تا اینکه روزی آتش گرفت و قسمت‌هایی از آن سوخت. آتش گرفتن منبر آن حضرت، برای مردم مدینه بسیار سخت و ناگوار بود، زیرا دو برآمدگی دسته‌های منبر؛ یعنی جایی که پیامبر ۹ همیشه دستان مبارک خود را بر آن می‌گذاشتند و نیز جای پای شریف آن حضرت سوخت و از بین رفت و دیگر مردم نمی‌توانستند به این قسمت‌های منبر دست بکشند و به آن تبرک جویند. (۲)

۴. «یزید بن عبدالله بن قسیط» (۳) می گوید:

منبر پیامبر در نزدیکی قبر آن حضرت قرار

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۴۳.

۲- الآثار النبویه، ص ۳۱.

۳- درباره او گفته‌اند: او امام، فقیه و ثقه بود. صحاح شش‌گانه از او روایت نقل کرده‌اند و مردم از امانت‌داری و فقاهت او بهره می‌جستند. او به سال ۱۲۲ ه. ق درگذشت. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۶.

ص: ۸۳

داشت. وقتی که مسجد خلوت شد، عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) با دست راست، برآمدگی دسته منبر را گرفته، رو به قبله ایستادند و دعا کردند. (۱)

۵. شیخ «احمد بن حمید»، از دانشمندان قرن دهم، می‌گوید: «مردم به چوب‌های منبر پیامبر (ص) تبرک می‌جستند». (۲)

۶. «سمهودی» نیز درباره منبر آن حضرت می‌گوید:

روی منبر پیامبر (ص)، منبری همچون غلاف گذاشتند، بر منبر رویین که در کنار روضه پیامبر (ص) بود، طاقی قرار دادند. مردم دست به داخل آن طاق می‌کردند و از آنجا بر منبر پیامبر (ص) دست می‌کشیدند و به آن تبرک می‌جستند. (۳)

فتوای فقها در تبرک‌جویی

۱. امام مالک و استاد وی «یحیی بن سعید انصاری»، «ابن مسیب» و ابن عمر فتوا داده‌اند که دست کشیدن به برآمدگی دسته منبر پیامبر (ص) جایز است. (۴)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۱.

۲- عمدهٔ الاخیار، ص ۱۳۵.

۳- الصارم المنکی، ص ۱۳۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۶۸.

۴- همان.

ص: ۸۴

۲. امام صادق (ع) می‌فرماید:

وقتی که دعـا نزد قبر پیـامبر (ص) را تمام کردی، به کنار منبر آن حضـرت برو، بر آن دست بکش و دو برآمـدگی دسـته منبر را که پایین دسته آن است بگیر و چشمان و صورتت را به آن بمال که این کار، شفای چشم است. (۱)

۳. «اسحاق بن ابراهیم» می گوید:

شایسـته است که حـاجی به مـدینه برود و در مسـجدالنبی نمـاز گزارد و روضه آن حضـرت را نظـاره کنـد، سـپس بر منـبر و قـبر آن حضرت و محل نشستن ایشان و جاهایی که وی دست کشیده و یا قدم‌های مبارکش را گذاشته و نیز به ستونی که پیامبر (ص) به آن تکیه می‌داده و جبرئیل بر او نازل می‌شده، تبرک جوید.

همچنین به کسانی از صحابه، تابعان و یا پیشوایان مسلمانان که اینها را مرمت کرده‌اند، نیز تبرک جوید. (۲)

تبرک به خاک قبر پیامبر (ص)

مسلمانان هماره به خاک قبر پیامبر (ص)، خاک قبر حمزه و خاک مدینه تبرک می‌جستند. در روایت است که خاک مدینه برای هر دردی مانند جذام و سردرد

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

۲- الصارم المنکی، ص ۱۴۸.

ص: ۸۵

شفاست. فقها نیز تبرک جستن به آنها را جایز می‌دانند و حتی گفته‌اند که تبرک‌جویی به این موارد، نیکو و پسندیده است. اکنون برخی از این فتواها را ملاحظه نمایید:

۱. سمهودی می‌گوید: «صحابه و حتی غیر صحابه از خاک قبر پیامبر (ص) برمی‌داشتند. عایشه دستور داد تا منفذی را که از آن خاک برمی‌داشتند، بستند». (۱)

برخی نیز گفته‌اند: «عایشه دستور داد تا آن منفذ را ببندند، زیرا عمل اصحاب موجب می‌شد تا خاک قبر تمام شده، قبر خراب گردد». (۲)

۲. همچنین سمهودی درباره تبرک‌جویی مسلمانان به خاک مدینه می‌گوید: «آنها از خاک قبر «صعیب» (۳) برای درمان تب استفاده می‌کردند». وی به نقل از «زرکشی» می‌افزاید:

بردن خاک مدینه به جای دیگر- به دلیل حفظ حرمت آن و وجود حرم رسول‌الله (ص) در آنجا- جایز نیست، ولی بردن تربت قبر حمزه از این حکم استثنا شده است، زیرا همگان اتفاق نظر دارند که بردن تربت قبر حمزه برای درمان اشکالی ندارد. (۴)

۱- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۴۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۴۴.

۳- «صعیب» نام مکانی در مدینه است.

۴- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۶۹.

ص: ۸۶

۳. «صنهاجی» نیز می گوید:

از «احمد بن یکوت» پرسیدم که مردم از خاک قبور برای تبرک برمی‌داشتند. آیا این عمل آنها جایز است یا ممنوع؟ او گفت: جایز است. همچنین مردم، همیشه به قبور علما، شهیدان و صالحان تبرک می‌جستند و از زمان قدیم تا به حال، از تربت قبر حمزه سیدالشهداء برمی‌دارند. (۱)

۴. «ابن فرحون» می گوید: «امروزه، مردم از خاک نزدیک قبر حضرت حمزه برمی‌دارند و از آن مهره‌هایی شبیه تسبیح درست می کنند».

ابن فرحون از این کار مردم نتیجه می گیرد که بردن خاک مدینه جایز است و اشکالی ندارد. (۲)

خاک مدینه شفابخش بیماری‌ها

درباره شفابخشی خاک مدینه، روایت‌های فراوانی وارد شده که در اینجا به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱. سمهودی می‌نویسد: «در کتاب «ابن نجار» و در کتاب «الوفاء» ابن جوزی روایت است که غبار مدینه، شفای بیماری جذام است».

۲. ابن اثیر، در کتاب «جامع الاصول» به نقل

۱- همان، ص ۱۱۶.

۲- همان.

ص: ۸۷

از «سعد» درباره پیامبر (ص) حکایتی را بدین‌ترتیب بیان می‌کند:

رسول خدا (ص) از جنگ تبوک بازمی‌گشت، گروهی از مؤمنان به پیشواز آن حضرت شتافتند که در نتیجه گرد و غبار زیادی برخاست. برخی از همراهان پیامبر (ص) بینی خود را پوشاندند، ولی رسول خدا (ص) پوشش صورت خویش را برداشت و فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، غبار مدینه، شفابخش همه بیماری‌هاست.

۳. ابوسلمه می‌گوید: شنیده‌ام که رسول خدا (ص) فرموده‌اند: «غبار مدینه جذام را از بین می‌برد».

۴. سمهودی می‌افزاید:

من خود شاهد بودم که شخصی جذام گرفت و درد و رنج زیادی داشت. او برای شفای خویش به منطقه‌ای به نام «توده خاک سفید» رفت. این منطقه، در راه قبا در دره بطحان قرار دارد. او در آنجا خود را خاک‌مالی کرد و مقداری از آن خاک نیز همراه خود برداشت. این کار واقعاً برایش سودمند بود.

۵. ابن زباله، «یحیی بن حسن بن جعفر علوی» و ابن نجار می‌گویند:

پیامبر ۹ نزد قبیله بلحارث رفت و متوجه شد که آنان به تنگی نفس و شوریدگی عقل دچار

ص: ۸۸

شده‌اند. آن حضرت پرسید: چرا به این بیماری مبتلا شده‌اید؟ گفتند: یا رسول الله! تب کرده‌ایم! فرمود: چرا از خاک صعیب استفاده نمی‌کنید؟ پرسیدند: چگونه؟ فرمود: مقداری از خاک آن را در آب بریزید، سپس یکی از شما کمی آب دهان در آن ریخته و بگوید: به نام خدا؛ خاک سرزمینی ما با آب دهان برخی از مردم ما، به اذن خداوند، شفابخش بیمارانمان است. آنان به دستور پیامبر ۹ عمل کردند و بیماری تب از میان آنان رخت بربست.

ابن نجار به نقل از ابوالقاسم بن یحیی علوی، در ادامه این حدیث می‌گوید:

صعیب، دره‌ای در «بطحان»، پایین‌تر از «ماجشونیه» است. در آن گودالی قرار دارد که مردم از خاک آن برمی‌دارند و امروزه، از خاک آن برای درمان وبا استفاده می‌کنند. من خودم، این گودال را دیده‌ام. مردم از خاک آن برمی‌دارند و می‌گویند، به تجربه، آن را مفید و سودمند دیده‌اند. خود من نیز از این خاک برداشته‌ام.

سمهودی می‌افزاید: «این گودال همچنان موجود و مشهور است و مردم از خاک آن برمی‌دارند و برای درمان بیماری‌ها می‌برند. من، نیز از این خاک برای برخی دوستانم فرستاده‌ام».

ص: ۸۹

درباره سخنان زرکشی که در گذشته نقل کردیم- مبنی بر اینکه بردن خاک حرم ممنوع می‌باشد- بردن تربت قبر حمزه استثنا شده است، زیرا مسلمانان از گذشته تا کنون، اتفاق‌نظر دارند که بردن آن برای درمان سردرد اشکالی ندارد. گرچه سمهودی در تعلیق بر آن می‌افزاید: «چرا خاک صعیب را استثنا نکرده است؟» (۱)

تبرک به طلا و سکه

۱. جابر بن عبدالله می گوید:

همراه پیامبر (ص) بودم، شترم مریض شد و از قافله عقب ماندم. رسول خدا (ص) برگشت و از من پرسید: چه شده است؟ گفتم: شترم مریض است. آن حضرت، دم شتر را گرفت و آن را راند. جابر می گوید: من، خودم، نیز چنین کردم و همیشه جزء نفرات اول قافله بودم. وقتی که به مدینه نزدیک شدیم، پیامبر (ص) پرسید، شترت چطور است؟ گفتم: هنوز مریض است. فرمود: آن را به من بفروش.

عرض کردم: نه، شتر مال شما، آن را به شما می‌بخشم. فرمود: نه، آن را به چهل درهم می‌خرم. تا مدینه سوار آن شو، به مدینه که

۱- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۶۹.

ص: ۹۰

رسیدیم، آن را به من بده.

جابر می‌افزاید: به مدینه که رسیدیم، نزد رسول خدا ۹ رفتم. آن حضرت به بلال فرمود: چهل درهم به من دهد و دستور داد تا یک قیراط نیز بر آن بیفزاید. من با خودم گفتم: تا آخر عمر، این یک قیراط اضافی را که پیامبر ۹ به من داده، از خودم جدا نخواهم کرد. پس آن را در کیسه‌ای گذاشتم و همیشه همراهم بود تا اینکه در واقعه «حرّه»، سپاه شام به مدینه حمله کرد و آن را به زور از من گرفتند. (۱)

آری، جابر بن عبدالله، صحابی بزرگ پیامبر (ص)، در زمان حیات رسول خدا (ص)، به آن یک قیراط تبرک می‌جوید و آن را حفظ می‌کند و می‌کوشد تا آخر عمر از آن مواظبت کرده، آن را نگه دارد.

۲. در جنگ خیبر، گروهی از زنان، همراه رسول خدا (ص) بودند و آن حضرت نیز، سهمی از غنایم را به آنان داد. یکی از آنان می‌گوید: من به نمایندگی از زنان، خدمت رسول خدا (ص) رفتم و عرض کردم: ما زنان نیز می‌خواهیم همراه شما بیاییم و به اندازه توانمان به مسلمانان یاری رسانیم. آن حضرت فرمود: به یمن و برکت پروردگار. او می‌افزاید: همراه رسول خدا (ص) رفتیم. مسلمانان

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۴؛ سنن نسایی، ج ۷، ص ۲۹۸.

ص: ۹۱

خیبر را فتح کردند و سهمی از غنایم نیز به ما رسید. پیامبر (ص) گردن‌بندی را به گردنم آویخت. سوگند به خدا که هیچ‌گاه آن را از خودم جدا نمی‌کنم، و وصیت کرده‌ام تا آن را با من دفن کنند. (۱)

می‌بینیم که این بانوی صحابی به گردن‌بندی که رسول خدا (ص) به آن دست زده، تبرک می‌جوید و به آن افتخار می‌کند، و حتی وصیت می‌کند آن را همراه وی در قبرش بگذارند. از این گذشته، هیچ کس هم به او خرده نمی‌گیرد و او را به بدعت، کفر و شرك متهم نمی‌کند.

تبرک به آثار پیامبر (ص)

۱. انس بن مالك می‌گوید:

پیامبر (ص) را دیدم در حالی که سلمانی، موهای آن حضرت را می‌تراشید. اصحاب دور آن حضرت را گرفته بودند و هر تار موی آن حضرت در دست یکی بود. آنها نمی‌گذاشتند حتی یک تار موی آن بزرگوار به زمین بیفتد. (۲)

۲. «محمد بن سیرین» به «عبید» می‌گوید:

از طرف انس یك تار موی رسول خدا (ص) به دست ما رسیده است. عبید هم به او می‌گوید: اگر

۱- السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۷۷۰.

۲- جامع الاصول، ج ۴، ص ۱۰۲.

ص: ۹۲

یک تار موی آن حضرت نزد من بود، آن را از تمام دنیا بیشتر دوست می‌داشتم. (۱)

۳. «کبشه» هم می گوید: «رسول خدا (ص) نزد ما آمد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده، آب نوشید. من برخاستم و دهانه مشک را بریدم». (۲)

«ابن ماجه» در این باره می‌افزاید: «شایسته است به جایی که پیامبر (ص) دهان مبارکش را گذاشته، تبرک جویند». (۳) «تِرمَذی» هم این حدیث را صحیح می‌داند. (۴)

۴. «سهل بن سعد» برای اطرافیانش تعریف می کرد که روزی پیامبر (ص) و اصحابش در «سقیفه بنی‌ساعده» نشسته بودند. آن حضرت از سهل آب خواست. او نیز کاسه‌ای پر از آب برای ایشان آورد. راوی می گوید: سهل، آن کاسه را به ما نشان داد و ما نیز از آن آب خوردیم. سهل می‌افزاید: «عمر بن عبدالعزیز» از من خواست تا کاسه را به او ببخشم، من نیز کاسه را به وی بخشیدم. بخاری نیز درباره این کاسه می گوید: «من این کاسه را در بصره دیده‌ام و از آن آب خورده‌ام.

۱- همان.

۲- الجامع الصحیح، ترمذی، ج ۴، ص ۳۰۶، ح ۱۴۹۲.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۳۲.

۴- الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۰۶.

ص: ۹۳

این کاسه را از وارثان «نَضر بن انس» به هشتصد هزار درهم خریدند». (۱)

۵. تبرک «فاکهانی» به پای‌افزار منسوب به پیامبر (ص)؛ «جمال‌الدین عبدالله بن محمد انصاری» به همراه استادش «تاج‌الدین فاکهانی» به قصد زیارت پای‌افزار رسول خدا (ص) در «دارالحدیث اشرفیه» راهی «دمشق» شدند. جمال‌الدین می گوید:

وقتی به آنجا رسیدیم و استادم پای‌افزار پیامبر (ص) را دید، سر خویش را برهنه کرد و آن را می‌بوسید و به صورتش می‌مالید، و اشک‌ریزان این شعر را می‌خواند: اگر از مجنون می‌پرسیدند: رسیدن به لیلی را می‌خواهی یا تمام دنیا را، مجنون پاسخ می گفت: پای‌افزارهای لیلی برایم محبوب‌تر و شفای دردهایم است. (۲)

۶. نافع می گوید:

«اگر کارهای ابن عمر را نظاره می کردی که چگونه از رسول خدا (ص) دنباله‌روی می کند، با خود می گفتی که او شوریده عقل است». (۳)

نافع می‌افزاید:

۱- فتح الباری، صص ۱۰۱- ۱۰۳.

۲- الدیباج المذهب، ص ۱۸۷؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۵.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۳۱۰.

ص: ۹۴

ابن عمر، هماره به دنبال تبرک‌جویی به همه آثار پیامبر (ص) بود. هر جا که آن حضرت نماز خوانده بود، وی نیز در همان جا نماز می‌خواند. ابن عمر، حتی از درختی که پیامبر (ص) زیر آن می‌نشست مراقبت می‌کرد، و پای درخت آب می‌ریخت تا خشک نشود. (۱)

مالک هم درباره ابن عمر می‌گوید: «وی همیشه در پی تبرک جستن به آثار و حالات پیامبر (ص) بود و آن‌قدر به آن اهتمام می‌ورزید که به عقلش بیمناک شدند». (۲)

همچنین درباره وی گفته‌اند که او به محل نشستن پیامبر (ص) بر منبر، تبرک می‌جست. (۳)

«ابراهیم بن عبدالرحمان» در این باره می‌گوید: «ابن عمر دستانش را بر محل نشستن پیامبر (ص) روی منبر می‌گذاشت و بعد آنها را به صورتش می‌کشید». (۴)

۷. سیره «محمد بن منکدر»؛ گفته‌اند که او به حیاط مسجدالنبی می‌آمد و در مکانی خاص دراز می‌کشید و بدنش را به آنجا می‌مالید. علت را از

۱- اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴۱.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳.

۴- المغنی، ابن قدامه، ج ۳، ص ۵۵۹.

ص: ۹۵

او پرسیدند. پاسخ داد: من دیدم که رسول خدا (ص) در همین مکان بود. (۱)

۸. سیره مأمون؛ مأمون به «یحیی بن اکثم» گفت:

هرگاه مردی نزد من بیاید و قطعه‌ای چوب یا تکه‌ای تخته همراه داشته باشد که حدود یک درهم یا مانند آن ارزش داشته باشد و به من بگوید که پیامبر خدا (ص) دستش را روی آن گذاشته یا آن را لمس کرده است، اگرچه به نظرم آدم مطمئنی نباشد و دلیلی هم بر راست‌گویی او وجود نداشته باشد، با این حال، به دلیل شدت علاقه به پیامبر (ص)، آن را حدود هزار دینار می‌خرم؛ من آن را روی چشم و صورتم می‌گذارم و همیشه به آن نظاره می‌کنم و به آن تبرک می‌جویم. به هنگام بیماری خودم و اطرافیانم از آن شفا می‌طلبم و مانند جانم از آن مراقبت می‌کنم. من به خوبی می‌دانم که آن یک تکه چوب بیشتر نیست و فضیلتی ندارد، ولی چون به من گفته‌اند که رسول خدا (ص) دستش

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۹. ابن منکدر از صحابه نیست، بلکه از تابعان است، زیرا حدود سی و اندی سال پس از هجرت پیامبر ص به دنیا آمد. بنابراین، منظور از دیدن، این است که او آن حضرت را در خواب دیده است.

ص: ۹۶

را روی آن می‌گذاشته، آن را دوست دارم. (۱)

بنا به گفته ابن کثیر، یحیی بن اکثم از پیشوایان و دانشمندان اهل سنت به شمار می‌رود. (۲) همچنین به نوشته ذهبی، وی قاضی القضات، فقیه، علامه و از ائمه‌اجتهاد است. درباره مأمون (۳) هم گفته‌اند که وی مشوّق عدل، نیکوسیرت، خوش بینش، دانا و از بزرگان علما بود. او به اشیای منسوب به پیامبر (ص) تبرک می‌جست و آن را مشروع و جایز می‌دانست. وی این عمل را برای یحیی تعریف می‌کند و یحیی نیز او را منع نکرده بلکه عمل او را تأیید می‌کند.

تبرک به یک قطعه سنگ از خانه فاطمه ۳

فاطمه، دختر امام حسین (ع) همراه همسر و فرزندانش در خانه حضرت فاطمه (س) سکونت داشت، اما آنان را از آنجا بیرون، و خانه را خراب کردند. موقع

۱- تاریخ بغداد، طیفور، ص ۴۵.

۲- البدایهٔ والنهایه، ج ۱۰، ص ۳۱۶. البته درباره او گفته‌اند که وی دنبال کارهای زشت نیز می‌رفت ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۰.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۷۹. البته برخی معتقدند که مشوق عدل بودن با نوشیدن شراب منافاتی ندارد و مأمون از این نمونه بود!! اگرچه در این موضوع، برخی به دفاع از وی پرداخته‌اند که البته چنین امری نیز عادت و شیوه نویسندگان سر سپرده آنان است.

ص: ۹۷

تخریب خانه، حسن بن حسن، شوهر فاطمه، نشانه سنگی را به فرزند بزرگش، جعفر داد و او را روانه آنجا کرد و گفت: برو و ببین که آیا آن سنگ را در ساختن خانه خود به کار می‌برند یا نه؟ جعفر به آنجا رفت و مراقب بود. وقتی که آن سنگ را درآوردند، به پدرش خبر داد. او به شکرانه پیدا شدن سنگ به سجده افتاد و سپس گفت: وقتی رسول خدا (ص) به خانه فاطمه (س) می‌رفت، روی این سنگ نماز می‌خواند.

راوی می‌گوید: من الآن شک دارم، شاید هم او گفته باشد که فاطمه ۳ روی آن نماز می‌خواند. امام رضا ۷ نیز می‌فرماید: «حسن و حسین ۸ روی همین سنگ به دنیا آمدند».

راوی می‌افزاید:

حسین بن عبدالله که بهترین شخص در میان ماست، هرگاه جایی از بدنش ناراحتی پیدا می‌کرد و درد می‌گرفت، سنگ‌ریزه‌ها را از روی این سنگ کنار می‌زد و بدنش را به آن می‌سایید. (۱)

در اینجا باید اضافه کنم که این سنگ، از آن روی حرمت و احترام پیدا کرد که حضرت فاطمه (س)

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۵۳.

ص: ۹۸

امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را روی آن به دنیا آورد، یا خودش یا پدر بزرگوارش بر آن نماز خوانده‌اند. وقتی که این سنگ چنین حرمتی پیدا کرده آیا تربت قبر رسول خدا (ص) حرمت ندارد؟ و آیا شایسته نیست در کنار قبر پیامبر (ص)، حاجات خود را از خداوند بخواهیم؟

تبرک به سنگی از مروه

در روایت است که علی (ع) به «رَزِین» نامه‌ای نوشت و از او خواست، قطعه‌ای از سنگ مروه را برایش بفرستد تا آن را نمازگاه خود قرار دهد و روی آن سجده کند. (۱)

تبرک‌جویی به برخی قبور و جنازه‌ها

۱. شخصی، مقداری از خاک قبر «سَعد بن مَعاذ» را برداشت و با خود برد، بعد که به آن نگاه کرد، دید بوی مشک می‌دهد. (۲)

۱- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۹. او آقایی بزرگ بود. لقبش «ابو عمرو انصاری» است. می گویند، با مرگ او، عرش به لرزه درآمد. ر. ك: سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۷۹.

ما نیز معتقدیم که او صحابی بزرگواری است. ر. ك: معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، ج ۸ ص ۹۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۱؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۴۳.

ص: ۹۹

۲. «عبدالله حدانی»، سال ۱۸۳ ه. ق در روز ترویه کشته شد. خاک قبرش مانند مشک بود و مردم از آن خاک برمی‌داشتند و به لباسشان می‌مالیدند. (۱)

۳. ابن جوزی، درباره قبر «معروف کرخی» می گوید: «قبر وی در بغداد آشکار است و مردم به آن تبرک می‌جویند». «ابراهیم حربی» نیز درباره قبر وی می‌نویسد: «قبر معروف، پادزهری تجربه شده است». (۲)

۴. امام احمد حنبل، پیشوای اهل سنت به سال ۲۴۱ ه. ق درگذشت. قبر وی آشکار و پیداست و مردم به زیارت قبرش می‌روند و به آن تبرک می‌جویند. (۳)

۵. «خضر بن نضر اربلی»، فقیه شافعی به سال ۵۶۷ ه. ق از دنیا رفت. «ابن خلکان» درباره قبر او می گوید: «مردم به زیارت قبر وی می‌روند، من، خودم بارها به زیارت قبر او رفته‌ام و می‌دیدم که مردم بر سر قبرش سوگواری می کنند و به آن تبرک می‌جویند». (۴)

بنابراین با نگاه به سیره صحابه، تابعان و

۱- حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۰.

۲- صفة الصفوة، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳- مختصر طبقات الحنابله، ص ۱۴.

۴- البدایة والنهایة، ج ۱۲، ص ۳۵۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۰۳.

ص: ۱۰۰

راویان حدیث درمی‌یابیم که ایشان به آثار رسول الله (ص) تبرک می‌جستند. آنها حتی به یک تار موی آن حضرت، یا به دهانه مشکی که وی از آن آب نوشیده بود، یا به پای‌افزار آن حضرت، و یا به جای پای شتر او، و یا به تخته یا چوب متعلق به آن حضرت و سرانجام به تربت قبر آن بزرگوار، تبرک می‌جستند. در حالی که ایشان افراد معمولی نبودند. بلکه برخی از آنها صحابه، و برخی دیگر از تابعان بودند. همچنین بعضی از آنها راویان حدیث، صاحبان صحاح ششگانه، صاحبان سنن و یا از اساتید و فقها بودند.

با این همه شواهد، چرا ابن تیمیه و پیروانش، تبرک‌جویی به قبور، به ویژه قبر رسول خدا (ص) را کفر می‌دانند؟ آیا او به پیامدهای سخنانش پای‌بند است و صحابه، تابعان، صاحبان صحاح و فقهای پیشین را کافر می‌داند؟!

۶. «نورالدین محمود زنکی» به سال ۵۶۹ ه. ق درگذشت. ابن کثیر درباره او می‌نویسد: «قبر وی در دمشق، زیارتگاه مردم است. دریچه‌هایی به دور قبرش گذاشته و آن را بسیار خوشبو می‌کنند و هر رهگذری به قبر وی تبرک می‌جوید». (۱)

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۲، ص ۳۵۳؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۰۳. او فرمانروای سرزمین شام بود؛ دنیا نزد او به هیچ نمی‌ارزید و مردمان را به کار نیک فرمان می‌داد. او در سرزمین اروپا دست به جهاد زد و حدود پنجاه شهر را از دست کافران رهانید. البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۲، ص ۳۰۶.

ص: ۱۰۱

۷. در تشییع جنازه ابن تیمیه، جمعیت انبوهی شرکت کردند و راه‌بندان شد. با این حال، مردم از راه دور می‌آمدند و بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. مردم دستارها و عمامه‌های خویش را برای تبرک بر روی جنازه‌وی می‌انداختند تا اینکه از شدت ازدحام و علاقه مردم به او، تابوتش شکست. آنان آب غسل جنازه‌اش را برای تبرک می‌خوردند. سدر اضافی غسل دادنش را خریدند و میان خود تقسیم کردند. ریسمانی را آغشته به جیوه روی جسدش برای دفع شپش گذاشته بودند که این ریسمان را به یکصدوپنجاه درهم خریدند. (۱)

خلاصه‌ای از چگونگی تشییع جنازه ابن تیمیه و تبرک‌جویی پیروانش به جنازه او، از منظر شما گذشت. حال این پرسش مهم پیش می‌آید که با توجه به اینکه ابن تیمیه، تبرک‌جویی را شرک و بدعت می‌دانست، آیا پیروانش نیز مشرک و بدعت‌پیشه بودند؟ آیا هیچ مسلمانی در تشییع جنازه او حضور نداشت و مشرکان، جنازه‌اش را تشییع کردند؟

اما به نظر می‌آید که تبرک و دست کشیدن به

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۴، ص ۱۳۶؛ الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۲۳۷.

ص: ۱۰۲

جنازه و تابوت، کاری عقلایی و رایج در میان مسلمانان بوده و این دادن فتوا به حرمت آن است که نظری برخلاف عقل و شرع به حساب می‌آید.

۸. سُبکی درباره وفات و خاکسپاری بخاری می‌نویسد:

مردم از خاک قبر او برمی‌داشتند تا اینکه خود قبر نمایان شد. چون امکان محافظت از قبر وجود نداشت، به ناچار، روی قبر وی، چوبی مشبّک قرار دادیم تا کسی به قبر دسترسی پیدا نکند. (۱)

آیا در سال ۲۵۶ ه. ق که مردم سمرقند، به خاک بخاری، تبرک می‌جستند کافر و مشرک بودند؟ آیا کافران، جنازه او را تشییع کردند و به خاک سپردند؟

روا داشتن چنین تهمتی به مسلمانان، گستاخی زیادی می‌طلبد! اما چه حیف که سخنان پرهیزگارانه و گفتار عفیفانه از میان این جماعت رخت بربسته است!! گرچه چنین پندارهایی از ساحت مقدس اسلام و سنت پیامبر (ص) به دور است.

به هر حال، بیش از این نیاز نیست تا شواهد و دلایل تاریخی بیاوریم که از زمان رسول خدا (ص)

۱- طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۷.

ص: ۱۰۳

تاکنون، تبرک جستن به قبور و آثار مسلمانان در جامعه اسلامی، امری رایج و متعارف بوده و هیچ فقیهی نیز آن را حرام نمی‌دانسته است، بلکه فقها تصریح کرده‌اند که چنین عملی جایز و پسندیده و حتی مستحب است.

ص: ۱۰۴

فصل سوم: استغاثه و طلب حوائج

فصل سوم: استغاثه و طلب حوائج

دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه درباره استغاثه و درخواست یاری از مرده می گوید:

اگر خطاب به مرده‌ای که در عالم برزخ به سر می‌برد، بگوییم که مرا دریاب؛ به فریادم برس؛ شفیع من باش و یا مرا در برابر دشمنم یاری کن و جمله‌هایی از این دست- که انجام آنها فقط در قدرت خداوند است- نوعی شرک به شمار می‌آید.

همچنین وی در رساله «زیارهٔ القبور والاستنجاد بالمقبور» می‌نویسد:

ص: ۱۰۵

اگر کسی بر سر قبر پیامبری یا بر سر قبر انسانی صالح برود و حاجتش را از او بطلبد؛ مثلًا از او بخواهد که بیماری‌اش را بهبود بخشد یا قرضش را ادا کند و یا خواسته‌هایی از این گونه از او بطلبد- که فقط خداوند بر انجام آن توانایی دارد- شرکی آشکار به حساب می‌آید. چنین شخصی باید توبه کند و اگر توبه نکرد، اعدام می‌شود. (۱)

وی در جایی دیگر می‌افزاید:

بسیاری از گمراهان می‌گویند که این شخص از من به خداوند نزدیک‌تر است و من از خدا دورم، من فقط به واسطه این شخص می‌توانم به درگاه خدا دعا کنم و مانند این سخنان که مشرکان نیز همین گونه سخن می‌گویند. (۲)

محمد بن عبدالوهاب نیز اعتقاد داشت:

دعا و استغاثه نزد غیر خداوند، موجب ارتداد و خروج از دین و ورود به جرگه مشرکان و بت‌پرستان می‌شود. چنین شخصی مال و جانش مباح است، مگر اینکه توبه کند. (۳)

نقد و بررسی این دیدگاه

۱- الهدیهٔ السنیهٔ، ص ۴۰.

۲- ر. ك: کشف الارتیاب، ص ۲۱۴.

۳- کشف الارتیاب، ص ۲۱۴.

ص: ۱۰۶

باید توجه داشت که دعا و یاری جستن از غیر خداوند به سه صورت انجام می گیرد:

۱. فقط اسم شخص را صدا بزنیم؛ مثلًا بگوییم: یا محمد، یا عبدالقادر، یا اهل‌البیت.

۲. اینکه بگوییم: فلانی، مرا شفاعت کن و از خدا بخواه تا حاجتم را برآورده سازد.

۳. اینکه بگوییم: قرض مرا ادا کن و مریضم را شفا ده و یا بگوییم: ای محمد، از فضل خودت مرا بی‌نیاز ساز.

به نظر ما هیچ یک از موارد پیش گفته، اشکالی ندارد، چه رسد به اینکه شرک باشد، زیرا مسلمان یکتاپرست، ایمان دارد که به غیر از خداوند متعال، هیچ کس به صورت مستقل نمی‌تواند به خود یا دیگری نفعی برساند یا از خود و دیگری ضرری را دور سازد، مگر به اذن و خواست خداوند. پس اگر خداوند بخواهد، نفع می‌رساند و ضرر را دور می کند و اگر نخواست، چنین نخواهد شد. بنابراین، منظور از توجه به کسی که خداوند از او خشنود است و او را برگزیده و بر دیگران ترجیح داده، همان شفاعت‌خواهی او در برآورده کردن حاجت و نیاز بنده است، و نیز به معنای

ص: ۱۰۷

درخواست از او برای سریع‌تر برآورده شدن نیاز و حاجت وی به درگاه خداوند است.

بر اساس آموزه‌های دینی، ما بایـد کار چنین شخصـی را درست بدانیم و بدون دلیل، مال و جان و آبرویش را مباح ندانیم. پس اگر چنین کسی بگوید: ای محمد، از خدا بخواه حاجتم برآورده شود، در واقع منظورش، همان خداوند است و یا اگر بگوید: ای محمد، حاجتم را برآورده ساز، در واقع فعل را به مسبّب آن نسبت داده، مانند اینکه می گوییم؛ بهار سبزه را رویاند.

در قرآن کریم نیز آیات فراوانی وجود دارد که به ظاهر، فعل و کاری را به بنده نسبت داده است، مانند این آیات:

۱. (وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ) (توبه: ۷۴)

آنان فقط از این ایراد می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را از فضل [و کرم] خود بی‌نیاز ساختند.

می‌دانیم که فقـط خداونـد، انسان‌ها را بی‌نیاز می کنـد، ولی در این آیه شـریفه، خـدا، پیامبرش را در روزی دادن، شـریک قرار داده (۱)، در حالی که

۱- روزی ابو حنیفه بـا امـام صـادق ۷ غـذا می‌خورد، وقتی که امـام صـادق ۷ از غـذا دست کشـید، فرمود: الحمـدلله رب العـالمین، پروردگارا این غذا از تو و پیامبرت بود. ابو حنیفه گفت: یا اباعبدالله! آیا برای خدا شـریک قرار می‌دهی؟! امام صادق فرمود: دم فرو بنـد؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْـلِهِ توبه: ۷۴ و نیز می‌فرمایـد: وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْـبُنَا اللّهُ سَـيُؤْتِينَا اللّهُ مِنْ فَضْـلِهِ وَ رَسُولُهُ توبه: ۵۹. ابو حنیفه گفت: به خـدا قسم، گویـا تـا به حال این آیات را نخوانده‌ام. کنز الفوائد، ص ۱۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۳۵۱؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۰.

ص: ۱۰۸

وهابی‌ها بر این باورند که اگر کسی بگوید: پیامبرا، مرا روزی ده، این فرد مشرک و کافر است.

۲. (وَ ارْزُقُوهُمْ فِیها وَ اکْسُوهُمْ) (نساء: ۵)

و از منافع آن، به آنها روزی دهید و لباس بر آنان بپوشانید.

۳. (وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ) (توبه: ۵۹)

و اگر به آنچه خدا و رسولش به آنان داده راضی می‌شدند و می گفتند خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می‌بخشند.

۴. خداوند در قرآن کریم، خلقت و شفای کور مادرزاد و پیسی را به عیسی (ع) نسبت می‌دهد. قرآن به حکایت از عیسی (ع) می‌فرماید:

أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللّهِ (آل‌عمران: ۴۹)

ص: ۱۰۹

من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به اذن خدا پرنده‌ای می گردد.

دانشمندان وهابی معتقدند که درخواست شفا برای بیمار، ادای قرض، و طلب روزی از پیامبر (ص) و ولی خدا، حتی به اذن و اجازه خداونـد، کفر و شـرک به شـمار می‌رود. پرسـش ما از آنها این است که درباره این آیه شـریفه چه باوری دارنـد. آیا آنان این عمل عیسی (ع) را نیز شرک می‌پندارند؟!

سخنان سمهودی

سمهودی، دانشمند شافعی مذهب می گوید:

گـاهی توسـل به پیـامبر (ص)؛ یعنی درخواست کاری از آن حضـرت. به این معنا که پیامبر (ص) با درخواست و شـفاعت در درگاه خداونـد، موجب می‌شود که خواسـته آن فرد برآورده شود. در واقع توسـل به آن حضـرت، درخواست دعا از وی می‌باشـد، اگرچه انسان برای این خواسـته، از عبارت‌های مختلفی اسـتفاده می کنـد، مانند دعا، توسل و اسـتغاثه. پس وقتی که شخصـی به پیامبر (ص) می گوید: از تو می‌خواهم در بهشت همراه تو باشم، منظورش این است که پیامبر (ص)

ص: ۱۱۰

وی را شفاعت کند تا به بهشت برود. (۱)

ما بر این باوریم که آمرزش گناهان، شفای بیماران و همراهی با پیامبر (ص) در بهشت، فقط به دست خداوند قادر است. ما چنین نمی‌اندیشیم که وقتی مسلمانی، از پیامبری چیزی می‌خواهد، منظورش این باشد که آن حضرت، استقلال در تأثیر دارد و خداوند، در این میان هیچ نقشی ندارد! در واقع استغاثه و کمک‌خواهی؛ یعنی همان طلب دعا و شفاعت، و عقل آن را منع نمی‌کند. از این گذشته، آیه و روایتی هم در منع آن وجود ندارد. حتی خود وهابی‌ها نیز درخواست دعا را از زنده جایز می‌دانند.

ابن تیمیه می‌گوید:

از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که هر کس پشت سر برادرش، برای وی دعا کند، خداوند فرشته‌ای را عهده‌دار دعای او قرار می‌دهد. پس هرگاه او برای برادرش دعا کند، آن فرشته می‌گوید: برای تو نیز مانند آن باد. (۲)

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که دعا درباره فرد غایب برآورده شود، و به همین دلیل، پیامبر (ص) امر فرموده‌اند که بر آن حضرت درود فرستیم و

۱- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- رسالة زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ص ۱۵۵.

ص: ۱۱۱

از خداوند برای آن حضرت «وسیله» بطلبیم.

در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است:

هرگاه صدای اذان‌گو را شنیدید، هر آنچه که او می‌گوید، شما نیز بگویید و بعد بر من درود فرستید، زیرا هر کسی که یک بار بر من درود فرستد، خدا ده بار بر وی درود می‌فرستد. سپس از خداوند برای من، وسیله بطلبید. وسیله، درجه‌ای در بهشت است که فقط از آنِ یک بنده از بندگان خداوند می‌باشد و امیدوارم که آن بنده، من باشم. هرکس از خداوند برایم وسیله را درخواست کند، روز قیامت شفاعتم نصیب او می‌گردد. (۱)

پس انسان می‌تواند از شخصی بالاتر یا پایین‌تر از خود بخواهد تا برایش دعا کند. همان‌طور که در حدیث صحیحی آمده است: «پیامبر (ص) از اویس قرنی یاد کرد و به عمر فرمود: اگر می‌توانی از او بخواه تا برایت استغفار کند». (۲)

همچنین گفته‌اند که خشکسالی شد و مردم از پیامبر (ص) خواستند، آن حضرت دعا کند تا باران ببارد. پیامبر (ص) نیز دعا کرد و باران بارید. (۳)

با این توضیحات روشن شد که استغاثه یعنی همان

۱- کشف الارتیاب، ص ۲۲۳.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج ۳، صص ۲۴۵، ۲۶۱ و ۳۸۱.

ص: ۱۱۲

درخواست دعـا از کسـی که از او کمـک و یـاری می‌طلـبیم و این درخواست هم، هیـچ ایرادی نـدارد، خواه یاری‌کننـده پـایین‌تر از یاری‌شونده باشد و یا با او برابر.

کمک خواستن از مرده

وهابی‌ها معتقدند ما نمی‌توانیم از مرده بخواهیم تا برایمان دعا کند. آنها برای اثبات گفته خویش به این آیه شـریفه اسـتناد می‌کنند: (فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً)؛ «پس هیچ کس را با خدا مخوانید». (جن: ۱۸)

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم:

۱. دعـا علاـوه بر معنـای لغوی، معنـای اصـطلاحی نیز دارد. دعـا در لغت به این معناست: (۱) (لاـ تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً)؛ «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید». (نور: ۶۳)

۲. به معنای درخواست از خداوند متعال و طلب حاجت‌های دنیا و آخرت به صورت مطلق و عام. اطلاق آن نیز به این دلیل است که این معنا، یکی از معانی لغوی به شمار می‌رود، و یا اینکه

۱- به معنای ندا و صدا زدن؛ خداوند می‌فرماید: لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَینَکُمْ نور: ۶۳.

ص: ۱۱۳

دعا در عرف، به معنای درخواست از خداوند، حقیقت پیدا کرده و یا در این معنا مشهور شده است. به همین دلیل، به دعا در مفهوم دوم آن، عبادت می گویند. این آیه شریفه نیز به همین موضوع اشاره دارد:

(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ) (غافر: ۶۰)

مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم، به یقین کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند، به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند.

بایـد دانست که مطلق دعا و درخواست از دیگری و نیز طلب حاجت از غیر خداونـد، عبادت به حساب نمی‌آید و ممنوع نیست. اگر کسـی از شخصـی بخواهد که نزد او برود و یا کمک و یاریش کند یا چیزی به او بدهد و یا حاجتش را روا سازد، نه آن شـخص را عبادت کرده و نه گناهی مرتکب شده است.

معنای اصطلاحی دعا

در این باره می‌توان به سه مفهوم اشاره کرد:

۱. دعـای خاص؛ یعنی دعا و درخواست از غیر خـدا، هماننـد دعا و درخواست از خداونـد باشـد. به عبارت دیگر، دعاکننـده در این حالت، اعتقاد دارد، کسی را که وی از او کمک خواسته، قادر، مختار و مستقلّ از خداوند است. یهودیان و

ص: ۱۱۴

مسیحیان در معابد خود، این گونه دعا می کنند.

۲. دعایی که خداوند آن را نهی فرموده است، مانند استمداد از بت‌ها که از سنگ و چوب‌اند که مشرکان این گونه دعا می کردند.

۳. برخی فرشتگان و جنیان را می‌پرستند و از آنها استمداد می‌جویند و ایشان را صدا می کنند. این افراد معتقدند که آنها نیز در کنار خداوندگار، در عالم هستی به صورت مستقل تأثیر دارند. قرآن در این باره می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ)؛ «کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید [و پرستش می کنید]، بندگانی همچون خود شما هستند». (اعراف: ۱۹۴)

و نیز می‌فرماید:

وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَ لا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (اعراف: ۱۹۷)

و کسانی را که جز او می‌خوانید، نمی‌توانند یاری‌تان کنند و نه [حتی] خودشان را یاری دهند.

همچنین در آیه‌ای دیگر چنین آمده است: (فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً)؛ «پس هیچ کس را با خدا مخوانید». (جن: ۱۸)

نتیجه سخن اینکه، درخواست و مددجویی از پیامبر (ص) نهی نشده است، زیرا درخواست از آن حضرت، به هیچ یک از معانی پیش گفته نیست، بلکه درخواست از پیامبر (ص)؛ یعنی آن حضرت از خداوند

ص: ۱۱۵

برای ما چیزی بخواهد و یا برای کسی شفاعت کند، در این صورت، اگر خداوند خواست که آن را می‌پذیرد و اگر نخواست نمی‌پذیرد. پس این نوع دعا نهی نشده، زیرا اعتقاد به استقلال پیامبر (ص) در آن به چشم نمی‌خورد، بلکه دعا و درخواستی از آن حضرت ممنوع است که انسان معتقد باشد، پیامبر (ص) به صورت مستقل در عالم هستی تأثیرگذار است.

کمک خواستن از پیامبران

وهابی‌ها معتقدند: از آنجایی که پیامبران و صالحان مرده‌اند، توسل به آنها درست نیست. به عبارت دیگر، وقتی مرده نمی‌شنود، چه سودی دارد که بگوییم: یا رسول الله! به فریادم برس و یا بگوییم: من به وسیله تو به خدا روی آورده‌ام تا حاجتم را برآورده کند.

پاسخ این مسئله را در موضوع شفاعت، به صورت کامل بررسی کردیم. در آنجا گفتیم که پیامبران پس از مرگ نیز حیات دارند. در اینجا نیز خیلی کوتاه بیان می‌کنیم که از نظر شرع مقدس اسلام و عقل منعی وجود ندارد که پیامبر یا ولی خدا پس از مرگ و در قبر خود، سخن کسی را که به وی توسل جسته، بشنود، زیرا پیامبر زنده است و خداوند پس از مرگ به وی حیات بخشیده است.

در همین زمینه، «انس» حدیثی از پیامبر (ص) نقل کرده که

ص: ۱۱۶

آن حضرت می‌فرماید: «پیامبران در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می گزارند». (۱)

همچنین در روایت دیگری آمده است: «هر مسلمانی که از کنار قبر برادر مؤمنش عبور کند که او را در دنیا می‌شناخته و بر او سلام کند، وی نیز او را می‌شناسد و جواب سلامش را می‌دهد». (۲)

بیهقی در این باره می گوید:

«سعید بن مسیب» به نقل از «ابو هریره» حدیثی نقل می کند که پیامبر (ص) در معراج در بیت‌المقدس با دیگر پیامبران ملاقات کرد و به هنگام نماز، آنان به آن حضرت اقتدا کردند. سپس همگی در بیت‌المقدس جمع شدند.

و در روایتی صحیح از ابوذر و «مالک بن صعصعه» در داستان معراج آمده است که آن حضرت با دیگر پیامبران در آسمان‌ها ملاقات کرد. همچنین آن حضرت، موسی (ع) را در قبرش دید که ایستاده و

۱- بیهقی این روایت را صحیح می‌داند. ابن حجر نیز در فتح الباری آن را ثابت می‌داند، زیرا ملاک وی آن است که احادیث موجود در فتح الباری، شرح صحیح بخاری است و آنچه آورده، صحیح و درست است. ر. ک: المقالات السنیۀ، ص ۱۱۴.

۲- «مناوی» این روایت را به نقل از «ابن عساکر» در شرح الجامع الصغیر آورده است. «حافظ عراقی» می گوید: ابن عبدالبر این روایت را در «التمهید» و نیز در «الاستذکار» به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده است و «عبدالحق» نیز آن را صحیح می‌داند. ر. ک: المقالات السنیۀ، ص ۱۱۴.

ص: ۱۱۷

نماز می‌خواند. سپس موسی (ع) و جمعی از پیامبران به آسمان‌ها عروج کردند و پیامبر (ص) در آنجا با ایشان ملاقات کرد. آن‌گاه همگی در بیت‌المقدس گرد هم آمدند. هنگام نماز، ایشان به پیامبر (ص)، اقتدا کردند.

بیهقی در ادامه می‌افزاید:

نماز پیامبران در آن مقام، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف است که عقل، آن را انکار نمی‌کند و روایات نیز آن را ثابت می‌کند. پس تمام اینها دلالت می‌کند که پیامبران حیات دارند. (۱)

بنابراین روشن شد که پیامبران زنده‌اند و اگر کسی به ایشان سلام کند، می‌شنوند. پیامبر (ص) در همین رابطه می‌فرماید: «کسی که بر سر قبرم، بر من درود فرستد، می‌شنوم». پس درود و سلامی که بر پیامبران می‌فرستیم، به ایشان عرضه می‌شود. از همین روی پیامبر (ص) فرمود: «روزهای جمعه، بر من زیاد درود بفرستید، زیرا درود شما بر من عرضه می‌گردد».

از سوی دیگر، درخواست کمک وطلب استغفار از

۱- ر. ک: المقالات السنیة فی کشف ضلالات ابن تیمیه، ص ۱۱۴.

ص: ۱۱۸

زنده هیچ مانعی ندارد (۱)؛ همان‌طور که قرآن کریم به نقل از فرزندان یعقوب حکایت می کند: (یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا)؛ «ای پدر، از خدا برای گناهان ما آمرزش بخواه». (یوسف: ۹۷)

و نیز می‌فرماید: (اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصِیراً)؛ «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود». (یوسف: ۹۳)

«قسطلانی»، فقیه اهل سنت، می گوید:

شایسته است زائر پیامبر (ص) بسیار دعا و تضرع کند و به آن حضرت استغاثه، شفاعت و توسل جوید. سزاوار است که وقتی از کسی شفاعت می‌جویند، خداوند متعال، شفاعت وی را در حقّ بندگانش بپذیرد ... کمک‌خواهی، توسل، شفاعت‌جویی و توجه به پیامبر (ص) چه قبل و چه بعد از خلقت آن حضرت، و چه در زندگانی دنیا و چه پس از مرگ ایشان و در حیات برزخ، و چه پس از برانگیخته شدن آن جناب در قیامت واقع می‌شود و اشکالی هم ندارد. (۲)

۱- از «عبادهٔ بن صامت» نقل شده که ابوبکر گفت: با هم به پا خیزیم تا از شرّ این منافق، از رسول خدا ص استمداد بجوییم. پیامبر ص فرمود: برای من قیام نمی کنند، قیام فقط برای خداوند است. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۱۷.

۲- المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، ص ۴۱۷. این موضوع در کتاب تحقیق النصرهٔ و مصباح الظلام با توضیح بیشتر آمده است.

ص: ۱۱۹

استغاثه نابینا به قبر پیامبر (ص)

داستان «عثمان بن حنیف» آشکارا نشان می‌دهد که استغاثه به قبر پیامبر (ص) امری رایج میان مسلمانان به ویژه صحابه بوده است. «طبرانی» داستان را این‌گونه حکایت می‌کند که مردی برای برآورده شدن نیازش نزد عثمان، خلیفه سوم می‌رفت، ولی خلیفه به وی توجهی نمی‌کرد تا اینکه آن شخص یک روز با عثمان بن حنیف برخورد کرد و مشکل خود را با او در میان گذاشت.

عثمان به او گفت: وضو بگیر و به مسجد برو و در آنجا دو رکعت نماز بخوان و بعد بگو: بار خدایا، به حقّ پیامبر رحمت، پیامبرمان محمد، به درگاه تو روی آورده‌ام. ای محمد! من به واسطه تو به درگاه خداوند روی آورده‌ام تا حاجتم برآورده گردد.

عثمان افزود، پس از این، حاجت خویش را بیان کن و بیا تا با تو بیایم. آن مرد رفت و به آنچه عثمان گفته بود عمل کرد و سپس به محلّ اقامت خلیفه رفت. در این حال، دربان دستش را گرفت و او را نزد خلیفه برد. عثمان او را روی مسندی نشاند و خود نیز کنارش نشست و پرسید: حاجت تو چیست؟ او نیز نیازش را بیان کرد و خلیفه هم حاجت او را برآورده کرد و گفت:

ص: ۱۲۰

درخواست تو را تا این لحظه فراموش کرده بودم و بعد افزود، اگر درخواست دیگری هم داری بگو.

آن مرد از نزد خلیفه رفت و با عثمان بن حنیف برخورد کرد. به او گفت: خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ خلیفه به مشکل من توجه نمی‌کرد تـا اینکه تو با او صـحبت کردی! عثمان پاسخ داد: به خـدا سوگنـد که من با او حرفی نزده‌ام، ولی شاهـد ماجرایی از پیامبر (ص) بودم.

روزی دیدم که نابینایی به محضر رسول خدا (ص) رسید و شکوه کرد که بینایی‌اش را از دست داده است. پیامبر (ص) فرمود: «صبر پیشه کن». آن مرد به پیـامبر (ص) عرض کرد: راهنما نـدارم و همین برایم بسـیار دشوار است. پیامبر (ص) به او فرمود: «وضو بگیر و دو رکعت نمـاز بخوان، سپس این‌گونه دعـا کن». عثمان بن حنیف می‌افزایـد: هنوز در محضـر رسول خـدا (ص) بودیم که آن مرد بازگشت، و هیچ اثری از بیماری در او وجود نداشت. (۱)

یکی از نویسـندگان سـلفی می‌نویسـد: «من این حـدیث را قبول دارم، ولی شک دارم که به اسـتناد این حـدیث بتوان به پیامبر (ص) توسل جست». آری او از اندیشه‌های «البانی» نویسنده کتاب «التوسل»

۱- معجم الطبرانی، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۸۳.

ص: ۱۲۱

و نیز از اندیشه‌ها و پندارهای وهابیت متأثر است که معتقدند، توسل به مرده حرام و شرک است.

اگرچه دانشمندی هم‌چون طبرانی، صحّت این روایت را تأیید کرده و دستوردهنده به آن شخص، صحابی بزرگواری چون عثمان بن حنیف است که علی (ع) و عمر به او اعتماد داشتند و حتی ترمذی، نسایی و ابن ماجه این روایت را نقل کرده‌اند، ولی این نویسنده سلفی، در برابر این گونه روایات تاب تحمّل نداشته، از پذیرش آنها سر باز می‌زند.

وهابی‌ها مدعی‌اند سلفی هستند؛ یعنی به سنت پیشینیان عمل می‌کنند، ولی آنها با وجود چنین ادعای بزرگی، به سیره پیشینیان، مانند همین داستان عثمان بن حنیف پای‌بند نیستند. به راستی که انسان با دیدن تفاوت میان گفتار و عملشان، واقعاً شگفت‌زده و انگشت به دهان می‌ماند.

از سوی دیگر، عاقلانه نیست که انسان، نخست برای خود، عقیده‌ای بسازد و بعد به دنبال روایاتی برای تأیید عقیده خود باشد، بلکه عقل می‌گوید که انسان باید از لابه‌لای آیات و روایات، مسائل دینی خود مانند توسل را به دست آورد.

استغاثه به قبور

ص: ۱۲۲

سیره مسلمانان از گذشته تاکنون، کمک‌خواهی و استغاثه به قبور پیامبران و صالحان است. علما نیز آن را جایز می‌دانند که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱. استغاثه به قبر پیامبر (ص)

برخی به نقل از «دارمی» روایت می‌کنند:

در مدینه، سخت خشکسالی شد. مردم نزد عایشه زبان به شکوه گشودند. او گفت: نزد قبر رسول الله (ص) بروید و سقف مرقد را سوراخ کنید تا میان قبر و آسمان، سقفی نباشد. مردم به دستور عایشه عمل کردند. آن چنان باران بارید تا علف‌زار رویید و شتران چاق شدند. دنبه گوسفندان از شدت چربی و چاقی، فتق شد و سر باز کرد. به همین دلیل، آن سال را سال فتق گفتند. (۱)

همچنین از «مالک الدار»، خزانه‌دار عمر نقل می‌کنند:

زمان خلافت عمر خشک‌سالی شد. مردی کنار قبر پیامبر (ص) رفت و گفت: پیامبرا، امت تو هلاک شدند. از خدا برایمان باران بطلب. در خواب به آن مرد گفتند: نزد عمر برو [و بگو

۱- سنن الدارمی، ج ۱، ص ۵۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۴۷؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۴ و کشف الارتیاب، ص ۳۱۳.

ص: ۱۲۳

باران می‌آید]. سیف در کتاب «الفتوح» می‌نویسد: «بلال بن حارث مزنی» یکی از اصحاب پیامبر، آن خواب را دیده بود. (۱)

۲. استغاثه به رأس الحسین در قاهره

«حمزاوی عدوی» (متوفای ۱۳۰۳ ه. ق) پس از سخنانی طولانی درباره محل دفن سر مبارک امام حسین (ع) می گوید:

سزاوار است که انسان این بارگاه عظیم را فراوان زیارت کند و آدمی به واسطه آن به خداوند توسل جوید و هر آنچه را که در دوران حیاتش از این امام می‌خواستند، از او بخواهد، زیرا آن حضرت، گره از مشکلات می گشاید؛ زیارتش ناگواری‌ها را از انسان مصیبت‌زده می‌زداید؛ با نورانیت او و توسل به آن جناب، هر دل غبار گرفته‌ای، نورانی می‌شود.

وی در ادامه می‌افزاید:

برای استادم، «محمد شلبی» معروف به «ابن ست»، عارف و شارح کتاب «العزیه» حادثه‌ای رخ داد. همه کتاب‌های استادم را از خانه‌اش دزدیدند و او پریشان‌حال شد. به بارگاه

۱- فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۷؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

ص: ۱۲۴

رأس الحسین رفت و با خواندن ابیاتی از آن امام کمک خواست. پس از زیارت و درنگی کوتاه در آنجا به منزلش بازگشت. وقتی به خانه رسید، همه کتاب‌هایش بدون هیچ کم و کاستی سر جای خود بودند. (۱)

۳. استغاثه فردی نابینا به بارگاه رأس الحسین

«شبراوی» شافعی مذهب (متوفای ۱۱۷۲ ه. ق) فصلی از کتاب «الاتحاف بحبّ الأشراف» را به بارگاه شریف رأس الحسین اختصاص داده است. نویسنده در این فصل، به بیان اهمیت زیارت و برخی از کرامت‌های آن حضرت می‌پردازد. او یک نمونه از کرامت‌های امام حسین (ع) را این گونه آورده:

مردی به نام «شمس‌الدین قعوینی» بود که در نزدیکی بارگاه رأس الحسین (ع) سکونت داشت. چشمان وی بیمار شد و بینایی‌اش را از دست داد. هر روز که در آن مکان مقدس، نماز صبح را می‌خواند، جلوی در ضریح می‌ایستاد و می‌گفت: سرورم! من همسایه‌ات هستم و بینایی‌ام را از دست داده‌ام، به وسیله تو از خدا می‌خواهم بینایی‌ام را بازگرداند، حتی اگر شده یک چشمم را به من برگرداند.

۱- مشارق الأنوار، حمزاوی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۱.

ص: ۱۲۵

شمس‌الـدین شبی در خواب دیـد که جماعتی به آن بارگـاه مقـدس آمده‌انـد، پرسـید: آنـان کیسـتند؟ به او گفتنـد: پیـامبر (ص) و اصـحابش برای زیارت امام حسـین (ع) آمده‌انـد. با جماعت داخل شـد و همان حاجت خود را که در بیـداری از امام می‌طلبیـد، در خواب از امام درخواست کرد. امام حسـین (ع) به جدّ بزرگوارش نگاه کرد و از آن مرد نزد رسول خدا (ص) شفاعت طلبید. آن‌گاه پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: یا علی! چشمش را سرمه بکش.

علی (ع) به اطاعت از پیامبر (ص)، سرمه‌دانی بیرون آورد و به آن مرد فرمود: جلو بیا تا چشـمت را سرمه بکشم. آن مرد جلو رفت. علی (ع) میله سـرمه‌دان را به سرمه آغشته کرد و به چشم راست او کشید. شمس‌الدین حرارت سوزناکی احساس کرد و فریاد بلندی کشـید و ناگهـان از خـواب پریـد. هنـوز گرمی سـرمه را در چشـمش احسـاس می‌کرد. چشم راسـتش بینـا شـده بـود و تـا آخر عمر می‌توانست با همان چشم ببیند. (۱)

۴. شفاعت‌جویی ابن حبان به قبر امام رضا ۷

«ابن حبان» می‌گوید:

۱- الاتحاف بحب الاشراف، صص ۷۵- ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۷.

ص: ۱۲۶

امـام رضـا (ع) در طوس به واسـطه شـربتی که مـأمون به او نوشانـد، در همان دم به شـهادت رسـید. قبر آن حضـرت، بیرون از نوقان مشـهور، در محلی به نـام «سـناباد» قرار دارد که زیارتگـاه است و من بارهـا به زیارت آن حضـرت رفته‌ام. زمانی که در طوس بودم، هرگـاه مشـکلی برایم پیش می‌آمـد به زیـارت قبر امـام رضا- درود خـدا بر جـدش و بر او باد- می‌رفتم و از خداونـد می‌خواسـتم تا مشـکلم حـل شـود. خداونـد حـاجتم را برآورده می‌سـاخت و گره از مشـکلم می‌گشود. من بارهـا این را تجربه کرده‌ام. از خـداوند می‌خواهیم ما را با محبت پیامبر (ص) و خاندانش بمیراند. (۱)

آشنایی با ابن حبان

درباره ابن حبان گفته‌انـد که در حـدود سال ۲۷۰ ه. ق به دنیـا آمـد. ابن حبـان امام، علامه، حافظ، عالم به تجویـد و بزرگ خراسان بود. او کتاب‌های مشهوری دارد. زمانی کرسی قضاوت سمرقند را در دست داشت. وی از فقهای دین بود و از حافظان آثار دینی به جا مانده از پیشینیان بود. مردم سمرقند از علم او سود می‌جستند. ابن

۱- کتاب الثقات، ج ۶، ص ۴۰۲؛ الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۵۱۷.

ص: ۱۲۷

حبان مسند صحیحی را گرد آورد به نام: «کتاب الانواع والتقاسیم»، «کتاب التاریخ» و «کتاب الضعفاء».

«ابوبکر خطیب»، او را ثقه دانسته و درباره‌اش می گوید: «وی مردی ثقه، زیرک، فهیم و دانا بود». حاکم نیشابوری نیز با این گفتار او را ستوده است: «ابن حبان ظرفی از ظروف فقاهت، لغت، حدیث و وعظ بود و در میان بزرگان، دانا و سرشناس به شمار می‌رفت و نزد ما در نیشابور اقامت داشت». (۱)

آیا ابن تیمیه و پیروانش، می‌توانند چنین شخصیتی را به علت اینکه پیوسته به زیارت امام رضا (ع) می‌رفت و از او کمک می‌طلبید، به شرک، کفر و نادانی متهم کنند؟!

۵. تضرع ابن خُزَیمه کنار قبر امام رضا ۷

«محمد بن مؤمل» (۲) نقل کرده که با «ابوبکر بن

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۲؛ ر. ک: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۰۶؛ النجوم الزاهرهٔ، ج ۳، ص ۳۴۲؛ طبقات السبکی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ الانساب، ج ۲، ص ۲۰۹، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲- وی ابوبکر الماسرجسی متوفای سال ۳۵۰ ه. ق است. او امام و رئیس نیشابور و مردی سخن‌ور بود و بیانی فصیح و گویا داشت. خانه‌ای برای محدثان و راویان حدیث ساخته بود و معیشت آنها را فراهم می کرد. سلمی، حاکم و سعید بن محمد بن محمد بن عبدان از او روایت نقل کرده‌اند. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۳.

ص: ۱۲۸

خزیمه»، پیشوای اهل حدیث و دوست وی، «ابن علی ثقفی» همراه جمعی از بزرگان برای زیارت قبر امام رضا (ع) به طوس رفتیم. محمد بن مؤمل می‌افزاید: «ابن خزیمه چنان بقعه مبارك امام رضا (ع) را تعظیم و احترام می‌کرد و آن‌چنان در کنار قبر امام تضرّع و گریه و زاری سر داده بود که ما شگفت‌زده شدیم». (۱)

آشنایی با ابن خزیمه

ذهبی درباره وی می گوید:

ابن خزیمه در سال ۲۲۳ ه. ق به دنیا آمد. وی شیخ الاسلام، امام امامان، حافظ، حجت دین، فقیه و دارای تألیفات است. در جوانی در فقه و حدیث تبحر پیدا کرد، و از نظر وسعت دانش و مهارت ضرب‌المثل گردید. بخاری و مسلم از او روایت نقل کرده‌اند (۲)، البته نه در صحیح بخاری و صحیح مسلم.

همچنین درباره او گفته‌اند: «خداوند به برکت مقام ابوبکر بن خزیمه، بلا را از این شهر دور

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۶۵.

ص: ۱۲۹

می کند». دار قطنی نیز درباره وی می گوید: «او امامی دقیق و بی‌نظیر بود». همچنین درباره او گفته‌اند:

وی مردی است که سنت رسول الله (ص) را زنده کرد. او با تیزبینی و نکته‌سنجی، نکته‌ها را از احادیث پیامبر (ص) بیرون می کشید. وی امامی نقّاد بود و راویان حدیث را به خوبی می‌شناخت و به دلیل دین و دانش و پیروی از سنت رسول‌خدا (ص)، در دل و قلب مردم جای داشت. (۱)

«ابن ابی‌حاتم» نیز درباره ابن خزیمه می گوید: «وی امامی است که به او اقتدا می کنند».

با این اوصاف، آیا ابن تیمیه جرأت دارد، ابن خزیمه را به دلیل استغاثه و تضرّع او در کنار قبر امام رضا (ع)، مشرک و کافر بپندارد؟! آیا او می‌تواند نسبت به ابن خزیمه و امثال او، نگاهی منفی داشته باشد؟!

نمونه‌هایی از استغاثه به قبور

۱. قبر «ابو ایوب انصاری» (متوفای سال ۵۲ ه. ق در روم)؛ «حاکم» درباره قبر او می گوید: «مردم برای زیارت بر سر قبرش می‌روند و به

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، صص ۳۷۴- ۳۷۷.

ص: ۱۳۰

هنگام خشکسالی در کنار قبرش باران می‌طلبیدند». (۱)

۲. قبر امام موسی بن جعفر (ع)، «ابوعلی خلّال» از بزرگان و مشایخ حنبلی می گفت:

هر گاه مشکلی برایم پیش می‌آمد، آهنگ قبر موسی بن جعفر می کردم و به آن جناب، توسل می‌جستم. خداوند نیز آنچه را که دوست می‌داشتم، برایم مهیا می‌ساخت. (۲)

۳. قبر ابوحنیفه؛ روزگاری که امام شافعی در بغداد به سر می‌برد، به ابو حنیفه توسل می‌جست؛ برای زیارت او، نزد ضریحش می‌آمد و بر او سلام می‌داد. امام شافعی برای برآورده شدن حاجاتش به وسیله ابو حنیفه به خداوند متوسل می‌شد.

همچنین می گویند:

امام احمد بن حنبل به امام شافعی توسل می‌جست به طوری که پسرش به شگفت آمد. امام احمد به پسرش گفت: «شافعی مانند خورشید برای مردم، و مثل سلامتی، برای بدن است». وقتی که امام شافعی دید که مردم مغرب، به امام مالك متوسّل می‌شوند، کارشان را ناپسند ندانست، بلکه خود شافعی هم می گوید: من به ابو حنیفه تبرک می‌جویم و هر

۱- مستدرك، حاکم نیشابوری، ج ۷، ص ۵۱۸؛ صفهٔ الصفوهٔ، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

ص: ۱۳۱

روز بر سر قبرش می‌روم. هرگاه مشکلی برایم پیش آید، دو رکعت نماز می‌خوانم و بر سر قبر او می‌روم و در کنار قبرش حاجتم را از خدا می‌خواهم. (۱)

۴. قبر احمد بن حنبل؛ ابن جوزی در کتاب «مناقب احمد» از «عبدالله بن موسی» حکایت می کند:

من و پدرم، در شبی تاریک برای زیارت احمد، راهی قبر او شدیم. در میان راه، هوا خیلی تاریک شد. پدرم گفت: فرزندم، بیا به وسیله این بنده صالح، به خدا توسل جوییم تا راه برایمان روشن گردد. سی سال است که هر وقت به او توسل می‌جویم، حاجتم برآورده می‌شود. آن گاه پدرم دعا کرد و من آمین می گفتم. پس از آن، آسمان، مانند شبی مهتابی روشن گشت تا بر سر قبر او رسیدیم. (۲)

۵. قبر «ابن فورک اصفهانی» (متوفای ۴۰۶ ه. ق)؛ وی در «حیره» از توابع «نیشابور» دفن گردید. مرقدش آشکار، و زیارتگاه است. مردم از او طلب باران می کنند و کنار قبرش، دعا

۱- خلاصهٔ الکلام، زینی دحلان، ص ۲۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳؛ مناقب ابو حنیفه خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۴.

۲- مناقب احمد، ص ۲۹۷.

ص: ۱۳۲

مستجاب می‌شود. (۱)

«ابن فورك، محمد بن حسن»، شیخ و استاد متکلمان و اشعری مسلك بود. ذهبی و «ابن حزم» مواردی را به وی نسبت داده‌اند که از هیچ مسلمانی سر نمی‌زند، و اگر مسلمانی مرتکب چنین مواردی شود، تا مرز ارتداد پیش رفته است. (۲)

۶. قبر شیخ «احمد بن عُلْوان» (متوفای ۷۵۰ ه. ق)؛ «یافعی» درباره وی می گوید:

از جمله کرامت‌های او این بود که فرزندان فقهایی که او را قبول نداشتند و انکارش می کردند، به هنگام سختی‌ها به قبر او متوسل می‌شدند و هنگام خطر، از ترس سلطان به قبر وی پناه می‌بردند. (۳)

طلب باران از قبر بخاری؛ یکی از رخدادهای زیبایی که علما بیان داشته‌اند این است که مردم سمرقند در سال ۴۶۴ ه. ق؛ یعنی حدود سیصد سال پیش از تولد ابن تیمیه، از قبر بخاری باران می‌طلبیدند و به آن استغاثه می‌جستند.

سبکی در این باره می گوید:

۱- وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

۲- ر. ك: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۱۵؛ طبقات الشافعیهٔ، ج ۴، ص ۱۳۰.

۳- مرآهٔ الجنان، ج ۴، ص ۳۵۷.

ص: ۱۳۳

چند سالی در سمرقند خشکسالی و قحطی شد. مردم بارها برای باریدن باران دست به دعا برداشتند، ولی از باران خبری نبود. مردی صالح، معروف به «صلاح» نزد قاضی سمرقند رفت و گفت: من نظر و پیشنهادی دارم. قاضی پرسید: چه پیشنهادی؟ گفت: تو و مردم بر سر قبر محمد بن اسماعیل بخاری بروید و در آنجا برای بارش باران دست به دعا برداریم، به امید آنکه خداوند، برایمان باران فرو فرستد. قاضی نظر او را پسندید و همراه با مردم بر سر قبر بخاری رفتند. مردم در آنجا گریه سر دادند و از صاحب قبر شفاعت طلبیدند. خداوند متعال نیز باران فراوانی نازل کرده و آن‌قدر باران بارید که مردم حدود هفت روز در روستایی به نام «خرتنک» (۱) در یک فرسخی سمرقند ماندند و نمی‌توانستند به سمرقند بازگردند. (۲)

شاید ابن تیمیه، از این استغاثه و شفاعت‌جویی به قبر بخاری خبر ندارد وگرنه آنها را مشرک و کافر می‌پنداشت. شاید هم این واقعه

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲- طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

ص: ۱۳۴

برایش ثابت نشده بود.

دیدگاه امام قیروانی

امام «قیروانی» مالکی مـذهب (متوفای سال ۷۳۷ ه. ق) دیـدگاه خود را دربـاره توسل به قبور در فصـلی به نام «زیارهٔ القبور» این‌گونه بیان می‌کند:

احترام به پیامبران و رسولان- که درود خداونـد بر ایشان باد- این است که زائر بر سـر قبرشان برود و از همان راه دور، قصد زیارت کند. وقتی زائر بر سر قبر ایشان می‌رسد، حالت حقارت، دل‌شکستگی، بی‌نوایی، پریشانی و خضوع به خود بگیرد و با حضور قلب و انـدیشه، به محضـرشان شـرفیاب شود و بـا چشم جـان- نه بـا چشم سـر- به ایشان بنگرد، زیرا این بزرگواران نه می‌پوسـند و نه تغییر می‌کنند.

سپس زائر، خداونـد را بـه آنچه شایسـته است ثنـا گویـد و بعـد نمـاز بخوانـد. پس از نمـاز، برای برآورده شـدن آرزوهـا و آمرزش گناهانش به وسیله ایشان به خداوند توسل و استغاثه جوید و حاجت و نیازهای خود را از ایشان بخواهد، و یقین و گمان نیک داشته باشد که

ص: ۱۳۵

دعایش به برکت ایشان اجابت می‌شود، زیرا آنها درهای گشوده خداوند هستند، و سنت الهی این‌گونه است که حاجت و نیازهای بندگان را به دست و سبب ایشان برآورده می‌کند.

اگر کسی نمی‌تواند به زیارت قبر ایشان برود، از همان مکان خویش به ایشان سلام کند و نیازها، آمرزش گناهان و پوشاندن عیوب خود را بیان دارد، زیرا ایشان بزرگوارانی هستند که اگر کسی از ایشان چیزی بخواهد یا به آنان توسل جوید و یا به ایشان پناه برد، دست رد بر سینه‌اش نمی‌زنند.

امام قیروانی درباره زیارت پیامبر اسلام (ص) سرور جهانیان نیز می‌گوید:

هر آنچه که درباره زیارت دیگر پیامبران بیان شد، مانند دل‌شکستگی، بی‌نوایی و خضوع و خشوع، در زیارت پیامبر (ص) بر آنها بیفزاید، زیرا آن حضرت شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود. کسی که آهنگ آن حضرت می‌کند، نزد قبرش آید، و از او کمک بخواهد و به او استغاثه کند، هرگز ناامید برنمی‌گردد. پس توسل به پیامبر (ص) موجب می‌گردد سنگینی گناهان و خطاها از بین برود. (۱)

۱- المدخل فی فصل زیارة القبور، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۱.

ص: ۱۳۶

همه این دلایل و شواهد تاریخی که برشمردیم، دلالت دارنـد که دعا در کنار قبر مرده، و توسل و استغاثه از میت، میان مسلمانان رواج و گسترش داشته است. همان‌طور که بیان شد بزرگ حنبلی‌ها هر مشکلی که داشت به امام موسی بن جعفر (ع) توسل می‌جست. امام شافعی نیز برای برآورده شدن حاجتش به ابوحنیفه متوسل می‌شد. امام احمد بن حنبل هم برای حل مشکلاتش به امام شافعی متوسل می‌شد. ابن خزیمه و ابن حبّان نیز برای برآورده شدن حاجاتشان به قبر امام رضا (ع) توسل می‌جستند. همین‌طور سمرقندی‌ها کنار قبر بخاری، باران می‌طلبیدند. عایشه نیز به مسلمانان دستور داد تا برای باران به قبر پیامبر (ص) استغاثه کنند.

به هر حال شخصیت‌های بزرگی از صحابه، فقها و دانشمندان بزرگ اهل سنت، به قبور پیامبران، صحابه، اولیای الهی و افراد صالح توسل می‌جستند. اکنون باید گفت که آیا ابن تیمیه جرأت دارد همه آنها را مشرک و کافر بنامد؟!

شیخ «سلامهٔ عزامی» نیز می گوید:

این مرد- ابن تیمیه- حتی به ساحت مقدس پیامبر (ص) نیز جسارت کرده، می گوید: سفر به قصد زیارت پیامبر (ص) گناه محسوب می‌شود و

ص: ۱۳۷

استغاثه به پیامبر (ص) پس از وفات آن حضرت شرک به شمار می‌رود.

البته ابن تیمیه در جایی، این عمل را شرک اصغر، و در جای دیگر، آن را شرک اکبر توصیف می‌کند. در صورتی که همگان می‌دانیم، وقتی مسلمانی به پیامبر (ص) استغاثه می‌جوید، ایمان دارد که تنها آفریدگار و مؤثر واقعی در عالم، خداوند است و پیامبر (ص) فقط واسطه برآورده شدن نیازهاست؛ زیرا خداوند، وی را منبع همه خیرها قرار داده، و به همین دلیل شفاعتش پذیرفته می‌شود و دعایش مستجاب می‌گردد. آری، این، عقیده واقعی همه مسلمانان است. (۱)

داستان‌هایی از استغاثه به قبر پیامبر (ص)

سمهودی در پایان کتابش، بخشی را به کسانی اختصاص داده که در کنار قبر پیامبر (ص) به وی استغاثه کرده یا از او حاجتی خواسته‌اند و به آرزوی خود نیز رسیده‌اند.

وی این داستان‌ها را از کتاب «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام» (۲)

۱- فرقان القرآن، ص ۱۳۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۵.

۲- موضوع این کتاب، شفاعت و استغاثه به قبر پیامبر ص است. به نظر می‌رسد، این کتاب از چشم حاشیه‌نویس کتاب «سیر اعلام النبلاء» به دور مانده، زیرا شیوه وی این‌گونه است که هر چیزی را با پندارها و باورهای وهابیت سازگاری ندارد، رد می‌کند؛ همان‌طور که در حاشیه بر کتاب‌های «ترجمهٔ الکرخی»، «سیدهٔ نفیسه» و «ابو عوانه» نیز همین‌گونه عمل کرده است.

شاید هم وی از محتوای کتاب اطلاع نداشته است، زیرا اگر از مضمون کتاب اطلاع داشت، کتاب و نویسنده آن از حملات این حاشیه‌نویس زاهد پرهیزگار در امان نمی‌ماند. خدا را شاکریم که او از کتاب اطلاعی نداشت. به همین دلیل وی از مؤلف کتاب و اقدامات جهادگرانه او که به شهادتش منجر شد، تعریف و تمجید می‌کند و درباره او می‌گوید: «علما به ویژه محدثان این‌گونه‌اند. او از نخستین پیشگامان دفاع از کیان و سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌رود». سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۱۳۴.

ص: ۱۳۸

نوشته امام و حافظ، «سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی» (۱) (متوفای ۶۳۴ ه. ق) نقل می کند. (۲)

۱- سمهودی، نویسنده این کتاب را محمد بن موسی بن نعمان بلنسی معرفی کرده است. به نظر می‌رسد، دو کتاب با همین نام نوشته شده و دو نویسنده نیز وجود داشته باشد. چلبی معتقد است که این کتاب، نوشته سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی می‌باشد و کتاب دیگر را با همین نام، «محمد بن موسی تلمسانی» نوشته است.

۲- «ابن عماد» می گوید: «ابو ربیع کلاعی»، سلیمان بن موسی بن سالم بلنسی، حافظی بزرگ، مورد وثوق، دارای تألیفات و بازمانده‌ای از نویسندگان اندلس بود. او به سال ۵۶۵ ه. ق متولد شد و از شاگردان «ابن زرقون» بود.

«آبار» هم درباره او می‌نویسد: وی در حدیث صاحب بصیرت دانشمند و به جرح و تعدیل راویان کاملًا آشنا بود. او از معاصران خویش و حتی از آیندگان نیز پیشی جسته بود. او خطی بی‌نظیر داشت، و به همین دلیل، در درستی ثبت و ضبط مطالب، کسی به پای او نمی‌رسید. ذهبی نیز درباره او می گوید: «ابو الربیع، سلیمان بن موسی امام، علامه، حافظ، عالم به تجوید، ادیب و استاد حدیث و بلاغت در اندلس بود و از بزرگان حدیث به شمار می‌رفت». از عبدالله بن آبار نیز درباره او نقل شده‌است: وی امام فنّ حدیث بود و در فنون مختلف تألیف دارد، مانند کتاب «مصباح الظلم». من از این کتاب فراوان بهره جسته‌ام و بارها از آن مطلب اخذ کرده‌ام. همچنین از «حافظ ابن مُسدی» درباره‌اش نقل کرده‌اند: «من کسی را در بزرگی، شرف، ریاست و فضل مانند او ندیده‌ام. او در فن منقول و معقول، و در نثر و شعر سرآمد بوده و در علوم قرآن و تجوید مهارت داشت. بلنسی خاتم حافظان به شمار می‌رود». سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۱۳۴؛ النجوم الزاهرة، ج ۶، ص ۲۹۸.

ص: ۱۳۹

۱. داستان منکدر

«محمد بن منکدر» می گوید:

مردی می‌خواست برای جهاد، در جنگ شرکت کند، بنابراین هشتاد دینار نزد پدرم به امانت گذاشت و به وی گفت: اگر نیاز پیدا کردی، می توانی تا زمان بازگشت من، از آن استفاده کنی.

در آن ایام، گرانی شد و پدرم، پول او را خرج کرد. وقتی آن مرد برگشت و به سراغ پولش آمد، پدرم به او گفت: فردا بیا و او شب را در مسجد گذراند، و به قبر پیامبر (ص) و به منبر آن حضرت پناه برد، و به قبر آن بزرگوار، استغاثه می کرد. ناگهان در تاریکی شب، مردی ظاهر شد و به پدرم گفت: ابو محمد، این را بگیر. پدرم دستش را دراز کرد و کیسه‌ای را گرفت؛ هشتاد دینار در آن کیسه بود. فردا صبح نیز آن مرد آمد و

ص: ۱۴۰

پدرم پول‌ها را به او داد. (۱)

۲. پذیرایی از میهمان

امام «ابوبکر بن مقری» (۲)

می گوید:

من، طبرانی و ابو شیخ، به حرم رسول خدا (ص) رفتیم؛ در حرم بودیم و بسیار گرسنه، و آن روز را به شب رساندیم. شب‌هنگام کنار قبر پیامبر (ص) رفتم و گفتم: یا رسول‌الله! گرسنه‌ایم و برگشتم. ابوالقاسم به من گفت: همین جا بنشین، یا روزی‌مان می‌رسد و یا مرگمان. ابوبکر ادامه می‌دهد: من و ابو شیخ برخاستیم، ولی طبرانی همچنان نشسته بود و غرق در فکر بودیم. ناگاه مردی علوی در زد. در را باز کردیم. دو غلام، همراه او بودند؛ هر کدام با انبانی پر از غذا. پس نشستیم و غذا خوردیم، و گمان می کردیم بقیه غذا را می‌برند، ولی آن را برای ما گذاشتند. پس از خوردن غذا، آن مرد علوی پرسید: آیا از گرسنگی به رسول خدا (ص) شکایت کرده‌اید؟! من پیامبر (ص) را در خواب دیدم، آن حضرت به من

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

۲- می گویند وی به جهت دانشی گسترده، تیزفهمی، صداقت در گفتار و پارسایی، از دیگران سرآمد بود. او به سال ۳۲۴ ه. ق درگذشت. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۷۳؛ طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۵۸.

ص: ۱۴۱

امر فرمود برایتان غذا بیاورم. (۱)

۳. پذیرایی با یک قرص نان

«ابن جلاد» می گوید:

وارد مدینه شدم، در حالی که بسیار تنگدست بودم، به مرقد رسول الله (ص) رفتم و به آن حضرت عرض کردم: من میهمان تو هستم. در همان لحظات، خوابم برد و در خواب دیدم که پیامبر (ص) یک قرص نان به من داد، نصف آن را خوردم، ناگاه از خواب بیدار شدم، در حالی که نصف دیگرش در دستم بود. (۲)

۴. پول بابرکت

ابو عبدالله، «محمد بن ابی‌زُرْعَهٔ» صوفی می گوید:

من، پدرم و ابو عبدالله بن خفیف به مکه مسافرت کردیم، در آنجا شدیداً بی‌پول شدیم؛ سپس به مدینه رفتیم. در مدینه، خیلی گرسنه بودیم. من در آن موقع، پسرکی بودم و دائم نزد پدرم از گرسنگی می‌نالیدم. در همین حال، پدرم به کنار ضریح آمد و به پیامبر (ص) عرض کرد: یا رسول الله! من میهمان شما هستم و بعد در همان‌جا به انتظار نشست.

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

ص: ۱۴۲

ساعتی گـذشت، ناگاه دیـدیم که او گاهی گریان است و گاهی خندان. وقتی علت را از او پرسـیدیم، گفت: پیامبر (ص) را در رؤیا دیدم و آن حضـرت چند درهم در دسـتم گذاشت. وقتی دسـتش را باز کرد، همان چند درهم در دستش بود. خداوند برکتی به آن پول داد و تا زمانی که به شیراز برگشتیم از آن پول خرج می‌کردیم. (۱)

۵. یک کاسه شیر

شیخ ابو عبدالله، «محمد بن ابی امان» می‌گفت:

در شـهر مدینه، پشت محراب فاطمه (س) ایسـتاده بودم، «سـید مکثر قاسمی» نیز در همان‌جا ایستاده بود. ناگهان به طرف مرقد پیامبر (ص) رفت و بعد خندان برگشت. «شـمس‌الدین صواب» (خادم ضـریح) پرسـید: خندانی؟ او گفت: آری؛ خیلی تنگدست و گرسـنه بودم، از خـانه بیرون آمـدم و به خـانه حضـرت فـاطمه (س) رفتم، به پیـامبر (ص) اسـتغاثه کردم و به آن حضـرت عرض نمودم: من گرسنه‌ام. بعد خوابم برد و در خواب، پیامبر (ص) را دیدم. آن حضرت کاسه‌ای شیر به من داد که از آن خوردم و سیر شدم. (۲)

۱- همان، ص ۱۳۸۱.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۳.

ص: ۱۴۳

۶. خرمای گوارا

از ابو اسحاق، «ابراهیم بن سعید» نقل شده است:

من همراه سه نفر دیگر در مدینه بودم و همگی، شدیداً دچار تنگدستی شده بودیم. من کنار قبر پیامبر (ص) رفتم و عرض کردم: یا رسول الله، ما چیزی نداریم، پس از هر غذایی که می‌خواهی به ما بدهی، سه پیمانه کافی است. بعد برگشتم و در راه به مردی برخورد کردم. او سه پیمانه از خرمای گوارا و خوشمزه به من داد. (۱)

۷. آرزوی آبگوشت

ابو محمد، «عبدالسلام بن عبدالرحمن حسین فامی» می گوید:

سه روز در مدینه بودم و هیچ غذایی نخورده بودم. کنار منبر پیامبر (ص) رفتم و دو رکعت نماز خواندم و بعد گفتم: ای جدّ بزرگوار! گرسنه‌ام و آرزوی آبگوشتی از تو دارم. در همان موقع خوابم برد، ناگاه کسی صدایم زد و بیدار شدم، دیدم، کاسه‌ای چوبین در دست دارد، پر از ترید، چربی، گوشت و سبزیجات.

۱- همان.

ص: ۱۴۴

آن مرد گفت: بفرما، بخور! پرسیدم: این غذا را از کجا آورده‌ای؟ پاسخ داد: سه روز بود که بچه‌هایم آرزوی چنین غذایی را داشتند. خداوند امروز در رحمتش را بر ما گشود و من این آبگوشت را درست کردم. بعد خوابیدم و رسول خدا (ص) را در خواب دیدم. آن حضرت فرمود: «یکی از برادران تو از من چنین غذایی درخواست کرده، از آن به او هم بده». (۱)

۸. آرزوی یک گرسنه

«عبدالله بن حسن دمیاطی» می‌گوید: «شیخ صالح عبدالقادر تنیسی» در مرز «دمیاط» موضوعی را چنین برایم حکایت کرد:

وارد مدینه شدم و به پیامبر (ص) سلام دادم و از گرسنگی به آن حضرت شکایت کردم و از او غذایی از گندم، گوشت و خرما درخواست کردم. بعد از زیارت، به روضه شریف رفتم و نماز خواندم و در همان جا، شب را سپری کردم. در آنجا خوابم برد، ناگاه شخصی صدایم زد؛ از خواب بیدار شدم و همراهش رفتم.

او جوانی زیباچهره و خوش‌رفتار بود. آن

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۳.

ص: ۱۴۵

جوان، ظرفی آب‌گوشت، چند نوع خرما از جمله خرمای صیهانی و نان فراوانی از جمله، نان پخته شده از تنه درخت خرما جلویم گذاشت و من نیز خوردم. سپس او کیسه‌ام را از گوشت، نان و خرما پر کرد و گفت: من پس از نماز صبح خوابیده بودم که پیامبر (ص) را در خواب دیدم. آن حضرت به من دستور داد تا این کار را برایت انجام دهم. پیامبر (ص) جا و مکان تو را در روضه به من نشان داد و فرمود: تو چنین درخواستی از وی کرده‌ای. (۱)

نویسنده کتاب «مصباح الظلام» پس از نقل این داستان‌ها درباره توسل و استغاثه به پیامبر (ص) می‌گوید:

در بیشتر این موارد، پیامبر (ص) برای برآورده کردن حاجت نیازمندان، به فرزندانش دستور فرموده تا آنها را برآورده کنند، به ویژه اگر نیاز آنها غذا باشد، زیرا از زیبایی‌های اخلاق آن بزرگواران این است که اگر غذایی از آنها درخواست شود، در درجه نخست، خود آن بزرگواران پذیرایی می‌کنند و در مرحله بعد، کسانی که از آن بزرگواران هستند. بنابراین، اخلاق نبوی اقتضا می‌کند

۱- همان.

ص: ۱۴۶

که آن حضرت خودش نیازمند را مهمان‌نوازی کند و در مرحله بعد، فرزندان گرامی وی عهده‌دار مهمان‌نوازی می‌شوند. (۱)

اکنون، با توجه به بیان این همه داستان واقعی از سوی شخصیت‌هایی مانند طبرانی، ابن مقرئ، ابن منکدر و دیگران، آیا ابن تیمیه می‌تواند ادعا کند که توسل و استغاثه به پیامبر (ص) شرک است؟!

آیا نویسنده کتاب «مصباح الظلام» مشرک است؟ و آیا وی موارد کفرآمیز و شرک‌آلود را در کتابش جمع‌آوری کرده است؟!

آیا ابن تیمیه و پیروانش شهامت دارند «بلنسی» را مشرک بدانند؟ در حالی که به قول «ابن عماد»، او حافظی بزرگ و ثقه بود و «آبار» درباره‌اش می‌گوید: «وی در حدیث دارای بصیرت و از معاصرانش پیشی گرفته بود»، و «ابن مسدی» نیز درباره وی می‌گوید: «او پیشوایی برجسته در فنون معقول و منقول است» و بالاخره اینکه ذهبی درباره‌اش گفته: «او امام، علامه، حافظ و استاد حدیث بود».

آیا با این همه شواهد، می‌توان به سخنان ناروای ابن تیمیه توجه کرد؟

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۵.

ص: ۱۴۷

۹. داستانی از سمهودی

سمهودی پس از بیـان داسـتان‌هایی واقعی به نقـل از کتـاب «مصـباح الظلام» درباره توسل محـدثان و فقها به قبر مبارک پیامبر (ص) می گوید:

حکـایت و داسـتان در این بـاره فراوان است، حتی یـک مورد هم برای خودم اتفاق افتاد. من در مسـجد پیامبر (ص) بودم و حاجیان مصـری نیز برای زیارت آن حضـرت آمـده بودنـد. کلیـد اتاقک مسـجد در دسـتم بود- جایی که کتاب‌هایم در آن قرار داشت- که یکی از علمای مصر از کنارم گذشت. او نزد برخی از استادان من درس خوانده بود. من او را شناختم و با وی احوال‌پرسی کردم. او از من خواست تا با هم به روضه شریف و کنار قبر رسول الله (ص) برویم و من هم با او رفتم.

پس از برگشت دیـدم کلیـدم نیست، همه جـا دنبـال آن گشـتم، ولی از کلیـد خبری نبود، در حـالی که همان موقع هم به کلیـد نیاز داشـتم. به کنار قبر پیامبر (ص) برگشتم و عرض کردم: ای سرورم، یا رسول الله، کلیدم را گم کرده‌ام و شدیداً هم به آن نیاز دارم و آن را از شما می‌خواهم.

بعد برگشتم و دیدم که شخصی جلوی اتاقک ایستاده است. حدس زدم که او را می‌شناسم.

ص: ۱۴۸

وقتی به طرفش رفتم، دیدم نوجوان کم‌سنّ و سالی است، ولی او را نمی‌شناختم، اما دیدم کلید اتاقک در دست اوست. پرسیدم: کلید را از کجا آورده‌ای؟ گفت: آن را کنار قبر پیامبر (ص) پیدا کردم، من هم کلید را از او گرفتم. (۱)

البته مطالب دیگری هم هست که از بیان آن صرف‌نظر می‌کنم، زیرا طولانی می‌شود.

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۵.

ص: ۱۴۹

ص: ۱۵۰

فصل چهارم: زیارت قبور

فصل چهارم: زیارت قبور

زیارت قبر پیامبر (ص)

ابن حجر در «الجوهر المنظم» (۱) و نیز قسطلانی (۲) هر دو نوشته‌اند: «ابن تیمیه زیارت قبر پیامبر (ص) را منع و حرام کرده است، چه سفر زائر به نیت و قصد زیارت آن حضرت باشد یا سفر او به قصد زیارت نباشد».

در هر صورت وی زیارت قبر آن حضرت را حرام می‌داند. وقتی از دیدگاه ابن تیمیه زیارت قبر پیامبر (ص) حرام باشد. به یقین، زیارت قبور دیگران نیز جایز نیست. وی پنداشته است فقها بر حرام

۱- کشف الارتیاب، ص ۴۵۹.

۲- ارشاد الساری، ص ۳۲۹.

ص: ۱۵۱

بودن سفر به نیت زیارت اجماع کرده‌اند و در این سفر، نماز شکسته نمی‌شود.

نقد و بررسی دیدگاه ابن تیمیه

به چهار دلیل زیارت جایز است:

۱. قرآن کریم

خداوند در قرآن می‌فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیرپا می‌گذاشتند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

زیارت؛ یعنی شرف‌یابی به حضور کسی، خواه برای درخواست آمرزش گناهان باشد یا برای کار دیگری.

بنابراین، زیارت پیامبر (ص) که در دوران حیاتش پسندیده و نیکو شمرده شده، پس از رحلتش نیز همین‌گونه خواهد بود.

از این گذشته، دلایلی در دست است که پیامبر (ص) حیات برزخی دارد؛ در برزخ می‌شنود و کسی که بر

ص: ۱۵۲

او سلام کند، جواب سلامش را می‌دهد و اعمال امتش بر وی عرضه می گردد. برخی از دلایلی که نشان می‌دهند آن حضرت حیات برزخی دارد، عبارتند از:

الف) قسطلانی می گوید:

هر روز، صبحگاهان و شامگاهان، اعمال امت بر پیامبر (ص) عرضه می‌شود. آن حضرت ایشان را با چهره و اعمالشان می‌شناسد و به همین دلیل شاهد و گواه بر آنان است. (۱)

ب) «ابن زُرعَه عراقی» به نقل از ابن مسعود می گوید که پیامبر (ص) فرمود:

زندگی و حیات دنیایی من برای شما خیر است، زیرا با یکدیگر سخن می گوییم و صحبت می کنیم. وفات من نیز برای شما خیر است، زیرا اعمال و کردار شما بر من عرضه می‌شود. اگر عمل خوبی ببینم، خدای را سپاس می گویم و اگر کرداری بد مشاهده کنم، برایتان آمرزش می‌طلبم. (۲)

ج) سمهودی از سُبکی نقل می کند: «علما از این آیه [۶۴ سوره نساء] عموم را می‌فهمند؛ یعنی زیارت پیامبر (ص) در زمان حیات و مرگ، ازاین‌رو ایشان خواندن این آیه را نزد قبر پیامبر (ص) مستحب

۱- المواهب اللدنیهٔ بالمنع المحمدیه، ج ۳، ص ۴۱۰.

۲- طرح التثریب فی شرح التقریب، ص ۲۹۷.

ص: ۱۵۳

می‌دانند». (۱)

د) داستان آن عرب بادیه‌نشین آشکارا نشان می‌دهد که پیامبر (ص) حیات برزخی دارد. علمای فرقه‌های مختلف اسلامی این داستان را نقل کرده و آن را یکی از آداب زیارت برشمرده‌اند. «ابن عساکر» داستان را از زبان «محمد بن حَرْب» (۲) این‌گونه نقل می‌کند که وی گفت:

وارد مدینه شدم و به زیارت قبر پیامبر (ص) رفتم. پس از زیارت کنار قبر نشستم، در همان موقع عربی بادیه‌نشین برای زیارت آمد، قبر پیامبر (ص) را زیارت کرد و گفت: ای بهترین فرستادگان، خداوند کتابی صادق بر تو نازل کرد و فرمود: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ...) و ادامه داد: من بر خویشتن ستم کرده‌ام، آمده‌ام تا برایم آمرزش بطلبی. از قبر ندا آمد بخشیده شدی!

سمهودی نیز این حکایت را به دو طریق از امام علی (ع) نقل کرده است. (۳)

۱- کشف الارتیاب، ص ۲۵۶، ۳۴۰.

۲- وی حافظ، فقیه و معروف به خولانی متوفای ۱۹۴ ه. ق است. صحاح از وی روایت کرده‌اند و ابن معین و طائی او را موثق می‌دانند. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۸.

۳- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۲۶؛ الروض الفائق، ج ۲، ص ۳۸۰؛ کشف الارتیاب، ص ۲۵۸؛ المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، ص ۴۰۵؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۰۸؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۸. مراغی به استناد این آیه، زیارت قبر پیامبر ص را جایز و مشروع می‌داند و می‌گوید زیارت آن حضرت، موجب نزدیکی به خداوند می‌شود.

ص: ۱۵۴

۲. روایات

روایات بسیاری از راه‌های گوناگون و با مضمون‌های مختلف، درباره زیارت قبر پیامبر (ص) وارد شده است، برخی از این احادیث عبارتند از:

الف) پیامبر (ص) فرمود: «هرکس قبر مرا زیارت کند، شفاعتش بر من لازم می‌شود». (۱)

این حدیث در چهل منبع از کتاب‌های اهل سنت نقل شده است. مؤلفین این کتاب‌ها از حافظان و پیشوایان حدیث می‌باشند؛ مانند:

یک- عبید بن محمد ورّاق نیشابوری، متوفای ۲۵۵ ه. ق.

دو- ابن ابی الدنیا، ابوبکر قرشی، متوفای ۲۸۱ ه. ق.

سه- دولابی رازی در کتاب الکنی والاسماء، متوفای ۳۱۰ ه. ق.

چهار- ابن خزیمه در کتاب صحیح ابن خزیمه،

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۹۳؛ سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ الاحکام السلطانیه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵؛ الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۳۵۱؛ الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۰؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۵، ص ۱۹۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۲۲۴؛ شفاء السقام، ص ۲؛ کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۶۵۱؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۸.

ص: ۱۵۵

متوفای ۳۱۱ ه. ق.

پنج- ابو جعفر عقیلی، متوفای ۳۲۲ ه. ق.

شش- ابو احمد بن عدی در کتاب الکامل، متوفای ۳۶۰ ه. ق.

هفت- الدار قطنی در کتاب سنن، متوفای ۳۸۵ ه. ق.

هشت- ماوردی در کتاب الاحکام السلطانیه، متوفای ۴۵۰ ه. ق.

نه- قاضی عیاض مالکی در کتاب شفا، متوفای ۵۴۴ ه. ق.

ده- ابن عساکر در کتاب تاریخ «باب من زار قبره» (۱) متوفای ۵۷۱ ه. ق.

یازده- سبکی شافعی در کتاب «شفاء السقام» متوفای ۷۵۶ ه. ق. (۲)

علامه «لکنوی» می گوید:

اگر کسی استدلال کند که سند حدیث «مَن زارَ قَبری وَجَبَت لَهُ شَفاعَتی» ضعیف است، به یقین به بیراهه رفته است. اگر توضیح بیشتری درباره این موضوع مهم می‌خواهید، به رساله‌های من درباره زیارت قبر پیامبر (ص) مراجعه کنید. عنوان این رساله‌ها عبارتند از:

۱- این قسمت را ابن بدران از کتاب تهذیب حذف کرده است.

۲- الرفع و التکمیل، ص ۲۱۱.

ص: ۱۵۶

۱. الکلام المبرم فی نقض القول المحقق المحکم؛

۲. الکلام المبرور فی ردّ القول المنصور؛

۳. السعی المشکور فی ردّ المذهب المأثور.

این رساله‌ها را در پاسخ به رساله‌هایی نوشته‌ام که موضوع آنها درباره زائرانی است که به حج می‌روند، ولی صبح و شامِ هر روز، قبر پیامبر عربی را زیارت نمی‌کنند.

درباره راویان حدیث پیش‌گفته اضافه می‌کنیم که راویان این حدیث تا «موسی بن هلال»، همگی افرادی موثق هستند و هیچ شکی درباره آنها وجود ندارد.

«ابن عدی»، درباره موسی بن هلال می‌گوید: «امیدوارم اشکالی به وی وارد نباشد. او از اساتید و مشایخ احمد بن حنبل است. احمد نیز فقط از افراد مورد وثوق روایت نقل می‌کرد». (۱) حتی اشکال‌کننده نیز به این مطلب اعتراف دارد. (۲)

سبکی دلایل مستندی را در تقویت سند این روایت بیان کرده است. او می‌گوید:

با کمترین دلایل، دروغ‌پردازی‌های کسی که مدعی است همه روایت‌های وارده درباره زیارت جعلی می‌باشد، آشکار می‌شود. پناه بر خدا،

۱- الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۳۵۱.

۲- ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۹.

ص: ۱۵۷

آیا او از خدا و رسولش خجالت نمی‌کشد، زیرا سخنانی بر زبان آورده که هیچ دانشمند یا اهل حدیث و حتی آدم نادان بر زبان جاری نمی‌کند. تا آنجایی که ما می‌دانیم، هیچ‌کس موسی بن هلال و دیگر راویان این حدیث را به دروغ‌گویی متهم نکرده است. ما در شگفتیم که چگونه یک مسلمان به خود اجازه می‌دهد این‌گونه احادیث را جعلی بپندارد؟! (۱)

ب) روایت دیگری از ابن عمر نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «هرکس به انگیزه زیارت من بیاید، بر من لازم است روز قیامت شفاعتش کنم».

شانزده منبع، این روایت را نقل کرده‌اند که در اینجا برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

یک- طبرانی در کتاب المعجم الکبیر، متوفای ۳۶۰ ه. ق.

دو- حافظ بن مسکن بغدادی در کتاب السنن الصحاح، متوفای ۳۵۳ ه. ق.

سه- الدار قطنی در کتاب امالی، متوفای ۳۸۵ ه. ق.

چهار- ابونعیم اصفهانی، متوفای ۴۳۰ ه. ق.

پنج- ابوحامد غزالی شافعی در کتاب احیاء

۱- شفاء السقام، ص ۸.

ص: ۱۵۸

العلوم، متوفای ۵۰۵ ه. ق. (۱)

ج) در حدیثی دیگر از ابن عمر آمده که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس حج گزارد و سپس مرا پس از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که در حیاتم، مرا زیارت کرده است». (۲)

این حدیث در ۲۵ منبع از کتاب‌های اهل سنت وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک- شیبانی، متوفای ۳۰۳ ه. ق.

دو- ابو یعلی، متوفای ۳۰۷ ه. ق.

سه- بغوی، متوفای ۳۱۷ ه. ق.

چهار- ابن عدی در کتاب کامل، متوفای ۳۶۵ ه. ق.

پنج- بیهقی در کتاب سنن (۳)، متوفای ۴۵۸ ه. ق.

شش- ابن عساکر در کتاب تاریخ خود، متوفای

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۲۵؛ احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۱۶؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۰؛ مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۷۱.

۲- ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۴۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰؛ سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳- کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۶۵۱؛ الدرة الثمینة، ص ۳۹۷؛ مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۱۲۸؛ شفاء السقام، ج ۲۰، ص ۲۷؛ الروض الفائق، ص ۳۸۰؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۰، نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۸؛ مصباح الظلام، ج ۲، ص ۳۵۱.

ص: ۱۵۹

۵۷۱ ه. ق.

د) در حدیث دیگری از عبدالله بن عمر نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس حج گزارد و مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است».

بسیاری از حافظان (۱) حدیث، این روایت را نقل کرده‌اند، مانند این افراد:

یک- سمهودی در کتاب وفاء الوفاء، متوفای ۹۱۱ ه. ق.

دو- الدار قطنی، متوفای ۳۸۵ ه. ق. وی در کتاب خود روایاتی که مالك در کتاب «الموطا» نیاورده، نقل کرده است.

سه- قسطلانی در کتاب المواهب اللدنیهٔ، متوفای ۹۲۳ ه. ق.

همچنین روایت است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از امت من که توان دارد، ولی به زیارت من نیاید، عذرش پذیرفته نیست». (۲)

۳. عمل اصحاب

الف) عمر بن خطاب، پس از فتوحات شام و

۱- نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۸؛ شفاء السقام، ص ۲۷؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۲؛ المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، ص ۴۰۴؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۴۴؛ کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۷۳؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۶۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۰۰.

۲- مجتمع الأنهر در شرح ملتقی الأبحر، ج ۱، ص ۱۵۷؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۰.

ص: ۱۶۰

بازگشت به مدینه، یکسره به مسجدالنبی رفت و به رسول خدا (ص) سلام داد. (۱)

ب) هرگاه ابن عمر از سفر بازمی‌گشت، بر سر قبر رسول خدا (ص) می‌رفت و می‌گفت: «سلام بر تو ای رسول الله، سلام بر تو ای ابوبکر؛ سلام بر تو ای پدر». (۲)

ج) ابن عمر، کنار قبر پیامبر (ص) می‌ایستاد و بر آن حضرت سلام و درود می‌فرستاد. (۳)

د) ابن عون می‌گوید:

مردی از نافع پرسید که آیا ابن عمر به قبر پیامبر (ص) سلام می‌کند؟ او گفت: آری، او را صد بار، و حتی بیشتر از صد بار دیده‌ام که نزد قبر پیامبر (ص) می‌آمد، کنار قبر می‌ایستاد و می‌گفت: سلام بر پیامبر (ص). (۴)

ه) ابو حنیفه از ابن عمر نقل می‌کند: «مستحب است از طرف قبله، محضر قبر پیامبر (ص) شرفیاب شوی و پشت به قبله و رو به قبر بایستی و بگویی ...».

علامه امینی، نظر بیش از چهل تن از علما و فقهای اهل سنت را درباره استحباب و آداب

۱- شفاء السقام، ص ۴۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۰.

۳- همان.

۴- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۰.

ص: ۱۶۱

زیارت قبر پیامبر (ص) جمع‌آوری کرده است. (۱)

۴. عقل

عقل انسان حکم می‌کند، کسی که خداوند متعال، او را بزرگ داشته، تعظیم و بزرگداشت وی از طرف ما نیز نیکو و پسندیده است. بنابراین، چون زیارت هم نوعی تعظیم به شمار می‌رود، احترام به پیامبر (ص) از طریق زیارت قبر آن حضرت، تعظیم و گرامی‌داشت شعائر الهی است، زیرا انجام این عمل، برخلاف میل دشمنان و مخالفان آن بزرگوار است.

بررسی حدیث سفر زیارت

ابن تیمیه در تهمتی دیگر به شیعه می‌گوید:

همان‌گونه که حاجیان در خانه خدا، حج به جای می‌آورند، شیعیان نیز در حرم امامان خویش و بر سر قبور صالحان حج می‌گزارند. گویا زیارت قبور امامان و صالحان مخصوص شیعه است و در دیگر مذاهب اسلامی به چشم نمی‌خورد.

ابن عبدالوهاب نیز می‌پندارد که سفر به قصد زیارت، و مسافرت به اماکن مقدس زیارتی و قبر شریف پیامبر (ص) حرام است. وی به حدیثی از پیامبر (ص) استناد می‌کند و می‌گوید: «زیارت پیامبر (ص) مستحب

۱- ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۰۹.

ص: ۱۶۲

است، ولی مسافرت فقط برای مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجدالاقصی جایز است». (۱) ابن عبدالوهاب به استناد همین روایت، مسافرت به قصد زیارت قبور را حرام می‌داند.

در نقد و بررسی دیدگاه ابن عبدالوهاب در استدلال به این روایت، چند اشکال به نظر می‌رسد:

۱. حصر در این روایت، حصر اضافی است نه حقیقی، و مستثنی منه در جمله نیامده و حذف شده است که در عربی به آن، استثنای مفرَّغ می‌گویند. واژه حذف شده، همان‌طوری که می‌تواند کلمه «مکان و موضع» باشد، محتمل است که کلمه «مسجد» نیز باشد. اگر واژه محذوف را «مسجد» بدانیم روایت این‌گونه معنا می‌دهد: برای هیچ مسجدی بار سفر نمی‌بندند، مگر برای این‌سه مسجد. به نظر ما، کلمه حذف شده، همان واژه «مسجد» است نه چیز دیگر، زیرا وقتی عموم مردم به این روایت بنگرند به ذهنشان می‌رسد که واژه «مسجد» در آن حذف شده است. پس این روایت، ارتباطی به مسافرت برای زیارت قبور و زیارتگاه‌ها ندارد

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاهٔ، ج ۴، ص ۱۲۶؛ احیاء العلوم غزالی، ج ۲، ص ۲۴۷.

ص: ۱۶۳

تا آن را حرام بدانیم.

قسطلانی نیز می گوید:

در این روایت، استثنا مفرّغ است و اگر واژه محذوف را «موضع و مکان» بگیریم، مسافرت به هر مکانی به جز آن سه مسجد، مانند مسافرت برای زیارت و دیدار با انسانی صالح، فامیل و دوست، سفر برای کسب دانش، تجارت و تفریح نیز حرام می‌شود، زیرا کلمه محذوف را، واژه‌ای عام گرفته‌ایم که شامل همه مکان‌ها می‌شود، پس سفر به آن‌جاها جایز نیست، ولی در این روایت، هر مکانی منظور نیست، بلکه مکان مخصوصی؛ یعنی «مسجد» را در نظر داشته است. (۱)

۲. علما و فقها اتفاق‌نظر دارند که بستن بار سفر و مسافرت به هر مکانی برای تجارت، کسب علم و دانش، جهاد، زیارت و دیدار دانشمندان و تفریح جایز است. اگر مستثنی منه یا همان کلمه حذف شده، واژه‌ای به غیر از مسجد، مثلًا مکان و موضع باشد، مسافرت به مکان‌های پیش گفته نیز حرام می گردد و این خلاف اجماع علما درباره سفر است؛ بنابراین به ناچار باید بپذیریم که مستثنی‌منه در این روایت، واژه مسجد است. در

۱- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۳۲.

ص: ۱۶۴

این صورت، روایت این‌گونه بوده است: «لایقصد بالسفر إلی المسجد الّا المساجد الثلاثه». با این توضیح، این روایت، هیچ دلالت و اشاره‌ای به حرام بودن سفر برای زیارت قبور، مخصوصاً قبر پیامبر (ص) ندارد.

۳. به فرض که مستثنی‌منه «مسجد» باشد، نمی‌توان به مضمون این روایت عمل کرد، زیرا در این صورت، معنای روایت این می‌شود که فقط برای رفتن به این سه مسجد می‌توان بار سفر بست و مسافرت به منظور رفتن به دیگر مساجد، جایز نیست. ولی دلایلی در دست داریم که تصریح می‌کنند، پیامبر (ص) و اصحاب، شنبه‌ها به مسجد قبا می‌رفتند. فاصله مسجد قبا تا مدینه، شش کیلومتر است و مسجد قبا نیز جزء مساجد مذکور در روایت نیست. اگر بخواهیم به آن روایت پای‌بند باشیم سفر به مسجد قبا نیز حرام می‌شود، امّا تاکنون هیچ مسلمانی نگفته که مسافرت به مسجد قبا حرام است.

از ابن عمر نقل شده که پیامبر (ص) شنبه‌ها، پیاده و سواره به مسجد قبا می‌رفت. عبدالله بن عمر، خود نیز همین کار را انجام می‌داد. (۱)

۴. بلال برای رفتن به زیارت قبر پیامبر (ص) بار سفر بست. ابن عساکر روایت می‌کند: «عمر، پس از فتح

۱- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۳۲؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۷.

ص: ۱۶۵

بیت‌المقدس راهی منطقه جابیه شد. بلال از او خواست تا با ماندن وی در شام موافقت کند، عمر نیز پذیرفت».

ابن عساکر می‌افزاید:

بلال پیامبر (ص) را در خواب دید و آن حضرت به او فرمود: بلال! چرا به من جفا می‌کنی؟ آیا وقت آن نرسیده به زیارت من بیایی؟

بلال، ناراحت و ترسان از خواب بیدار شد؛ بر مرکب خویش نشست و آهنگ مدینه کرد. بلال بر سر مرقد مبارک پیامبر (ص) آمد و گریه سر داد و صورتش را بر قبر آن حضرت می‌مالید. حسن و حسین (علیهم السلام) نزد بلال آمدند. وی آنها را بغل کرد و بوسید. آن دو بزرگوار به بلال گفتند: دوست داریم صدای اذان تو را بشنویم. در این هنگام صدای اذان بلال برخاست. با گفتن «الله اکبر»، مدینه به لرزه درآمد. وقتی که او نوای «اشهد أن لاإله إلّاالله» سر داد، شور و هیجان، مدینه را فرا گرفت. با بانگ «اشهد أنّ محمّداً رسول الله» زنان پرده‌نشین از خانه‌هایشان به بیرون شتافتند؛ آنان می‌گفتند: رسول خدا (ص)، سر از خاک برآورده است. آری، دیگر مدینه را کسی این گونه

ص: ۱۶۶

گریان و محزون ندید. (۱)

عبدالغنی و دیگران گفته‌اند: «پس از پیامبر (ص)، بلال، فقط یک بار، آن هم موقع آمدن به مدینه برای زیارت قبر پیامبر (ص) اذان گفت». (۲)

«سبکی» درباره مشروعیت سفر برای زیارت می گوید:

دلیل ما برای این مشروعیت، فقط خواب بلال نیست، بلکه دلیل اصلی عمل اوست، به ویژه اینکه وی در زمان خلافت عمر دست به چنین اقدامی زد. در آن موقع نیز بسیاری از اصحاب حضور داشتند و این قصه بر آنان پوشیده نبود. رؤیای بلال، فقط مؤید دلیل مشروعیت مسافرت برای زیارت است، نه علت اصلی آن. (۳)

در کتاب «فتوح الشام» آمده:

پس از آنکه عمر با مردم بیت‌المقدس مصالحه کرد، کعب الاحبار به حضور او رسید و اسلام آورد. خلیفه از مسلمان شدن وی شادمان شد

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تهذیب المطالب، ج ۲، ص ۴۰۸؛ شفاء السقام، ص ۸۵.

۲- در تاریخ آمده است که بلال، پس از پیامبر ص سه بار اذان گفت، دو بار در مدینه و یک بار در شام. ر. ك: قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۹۸.

۳- تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۰۵؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۷.

ص: ۱۶۷

و به او گفت: آیا می‌خواهی با من به مدینه بیایی تا قبر پیامبر (ص) را زیارت کنی و از زیارتش بهره‌مند شوی؟ کعب الاحبار پذیرفت. وقتی که عمر به مدینه بازگشت، نخستین کاری که انجام داد، به مسجدالنبی رفت و به رسول خدا (ص) سلام کرد. (۱)

۵. درباره عمر بن عبدالعزیز نقل شده قاصدانی را که از شام به مدینه می‌فرستاد، از آنان می‌خواست تا سلام وی را به رسول خدا (ص) برسانند. (۲)

موضع علما در برابر پندارهای ابن تیمیه

۱. قسطلانی می‌گوید: «زشت‌ترین سخن نقل شده از ابن تیمیه، گفتار وی در منع زیارت قبر پیامبر (ص) است». (۳)

۲. «نابلسی» هم می‌گوید:

این نخستین گردابی نیست که ابن تیمیه و پیروانش در آن فرو می‌رفته‌اند.

او سفر به زیارت بیت‌المقدس را گناه می‌داند ... و توسل به پیامبر (ص) و اولیا را

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۸.

۲- تهذیب المطالب، ج ۲، ص ۴۰۸.

۳- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹.

ص: ۱۶۸

به درگاه الهی نهی کرده است. گستاخی‌ها و سبک‌سری‌های وی، علما را به مقابله با او واداشته است، به گونه‌ای که «حصنی» کتابی مستقل در پاسخ به ابن تیمیه و پیروانش نگاشته و در آن کتاب به صراحت نوشته که ابن تیمیه، کافر است. (۱)

۳. غزالی می‌نویسد:

هرکس در زمان حیات پیامبر (ص) به دیدار آن بزرگوار تبرّك می‌جست، پس از رحلتش نیز می‌تواند به زیارت آن حضرت تبرک جوید و اقدام به سفر برای زیارتش جایز است. روایت «بار سفر نمی‌بندند، مگر برای سه مسجد» نیز مانع سفر برای زیارت آن حضرت نیست. (۲)

۴. «عزامی شافعی» نیز می‌گوید: «ابن تیمیه، حتی به ساحت مقدس پیامبر (ص) گستاخی کرده، می‌گوید: بار سفر بستن برای زیارت آن حضرت گناه به شمار می‌رود». (۳)

۵. هیثمی شافعی مذهب، با بیان دلایل مشروعیت زیارت قبر پیامبر (ص) می‌گوید:

یکی از دلایل جواز زیارت آن حضرت، اجماع و

۱- الحضرة الانسیه فی الرحلة القدسیة، ص ۱۲۹.

۲- احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳- فرقان القرآن، ص ۱۳۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۴.

ص: ۱۶۹

اتفـاق نظر علمـا است. او می‌افزایـد: اگر کسـی بپرسـد که شـما چطور ادعـا می‌کنیـد، علما بر جواز زیارت پیامبر (ص) و سـفر برای زیارت او اجماع دارند، در حالی‌که، همان‌گونه که سـبکی، دست‌خط ابن تیمیه را دیده، او زیارت پیامبر (ص) را حرام می‌داند. ابن تیمیه که از متأخران مـذهب حنبلی است با بیان دلایلی طولانی- که انسان حاضـر به شـنیدن آن نیست- اسـتدلال می‌کند که زیارت پیامبر (ص) و نیز سـفر به منظور زیارت آن بزرگوار، جایز نیست. حتی وی گمان کرده که علما بر حرمت زیارت پیامبر (ص) اتفاق نظر دارند و می‌گوید نماز در سفر زیارت، شکسته نمی‌شود. ابن تیمیه ادعا می‌کند تمام روایات درباره زیارت، جعلی است و برخی نیز از افکار و اندیشه‌های او پیروی کرده‌اند.

پاسـخ مـا این‌گـونه اسـت کـه ابـن تیمیه کسـی نیست که به نظراتش اهمیت دهنـد و در مسائـل دینی به او رجـوع کننـد. شـماری از دانشمندان سخنان او را پاسخ داده‌اند و لغزش‌های ابلهانه و پندارهای شرم‌آلود وی را آشکار ساخته‌اند. (۱)

۱- ر. ك: الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۶؛ کشف الارتیاب، ص ۳۷۲؛ الجوهر المنظم فی زیارت القبر المکرم، ص ۱۲.

ص: ۱۷۰

نتیجه سخن اینکه، روایاتی که محدثان اهل سنت درباره جواز زیارت نقل کرده‌اند آن‌قدر فراوان است که به حدّ تواتر می‌رسد. همچنین عمل اصحاب پیامبر (ص) و زیارت بلال و سفر وی برای زیارت قبر آن حضرت مقابل دیدگان اصحاب انجام گرفت و اگر هم خود ندیدند، خبر آن را شنیده بودند، ولی هیچ اعتراضی به بلال نکردند. از طرف دیگر، خلیفه دوم، عمر، کعب الاحبار را برای زیارت قبر پیامبر (ص) دعوت کرد و صحابه هم هیچ اعتراضی به وی نکردند. پس همه این موارد، دلایلی محکم و قوی بر جواز زیارت، به ویژه زیارت قبر پیامبر (ص) به شمار می‌روند و حتی بر رجحان و استحباب زیارت دلالت دارند، زیرا در برخی روایات امر به زیارت کرده‌اند که بیشتر فقها از این امر، مستحب بودن زیارت را فهمیده‌اند، ولی برخی دیگر، مانند ابن حزم فتوا داده‌اند که زیارت قبر پیامبر (ص)- اگرچه یک بار در عمر انسان- واجب است. (۱)

۶. شیخ احمد قسطلانی نیز می‌گوید:

بدان که زیارت قبر شریف پیامبر (ص) بهترین راه نزدیکی به خداوند و نیل به درجات عالی و نیز برترین عبادت‌ها به شمار می‌رود. هرکس اعتقادی جز این داشته باشد، از جرگه

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۳۸۲.

ص: ۱۷۱

مسلمانی رخت بربسته و با خدا، رسولش و جماعت علمای اعلام به ستیز برخاسته است.

وی می‌افزاید: «سخنی زشت و شگفت‌آور از ابن تیمیه درباره منع سفر برای زیارت شنیده شده است». (۱)

زیارت قبور و زیارتگاه‌ها

مطالبی که بیان کردیم، درباره زیارت قبر رسول خدا (ص) بود. درباره زیارت دیگر قبور و سفر برای زیارت آنها نیز باید گفت که بدون هیچ اختلاف نظری، جایز و مشروع است. پیامبر اکرم (ص) نیز مسلمانان را به زیارت قبور، ترغیب و تشویق می‌فرمود و خود به زیارت قبور و قبر مادرش می‌رفت. در تاریخ اسلام نیز آمده که مسلمانان به زیارت قبور می‌رفتند.

روایات زیارت قبور

۱. «سلیمان بن بریده» از پدرش نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی از این پس به زیارت قبور بروید». (۲)

۱- المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، صص ۴۰۳، ۴۰۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ سنن نسایی، ج ۴، ص ۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۰.

ص: ۱۷۲

شیخ منصور درباره این روایت می گوید:

عموم فقهـا از دسـتور پیامبر (ص) برای زیارت، به اسـتحباب آن فتوا داده‌انـد، ولی ابن حزم می گویـد، این روایت به وجوب، دلالت دارد و انسان حتی اگر یک بار هم شده، باید به زیارت قبر پیامبر (ص) برود. (۱)

۲. پیـامبر (ص) در حـدیثی فرمود: «شـما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، به محمـد اجازه داده شـد که قبر مادرش را زیارت کنـد، پس شـما نیز به زیارت قبور بروید که آخرت را به یاد می‌آورد». صـحاح ششـگانه اهل سـنت- به جز صحیح بخاری- این روایت را نقل کرده‌اند.

ترمـذی روایت را این گونه نقـل می کنـد: «میت به زائر، خو می گیرد، و از دعا، قرآن و صـدقه وی بهره‌منـد می‌شود، آری این اسـت حکمت زیارت». (۲)

۳. پیامبر (ص) در روایتی فرمود: «شما را از زیارت قبور نهی کردم، سپس چیز دیگری برایم آشکار شد». (۳)

۴. همچنین فرمود: «بر سر قبر اموات خود بروید

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱؛ جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۴۳۸.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ر. ک: موسوعه اطراف الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

ص: ۱۷۳

و به آنان سلام کنید، چرا که ایشان برای شما عبرت هستند». (۱)

۵. پیامبر (ص) بر سر قبر شهیدان در مکانی به نام «رأس الحول» رفت و فرمود: «سلام بر شما که چون صبوری کردید، جایگاهی خوب دارید». ابوبکر نیز در زمان خلافتش به زیارت آنان آمد. سپس، عمر و بعد عثمان هم به آنجا آمدند و معاویه که برای حج آمده بود نیز به زیارت آنان آمد. وقتی که پیامبر (ص) مقابل آن دره‌ای که شهدا در آنجا مدفونند می‌رسید؛ می‌فرمود: «سلام بر شما، چون صبوری کردید». (۲)

۶. عایشه می گوید:

رسول خدا (ص) هر دو شب یک بار، آخرهای شب به بقیع می‌رفت و می‌فرمود: سلام بر شما ای ساکنان خانه مؤمنان، آنچه به شما وعده داده بودند، محقق شد، به خواست خداوند، ما نیز به شما می‌پیوندیم؛ بارخدایا، اهل بقیع را بیامرز. (۳)

۷. ابن مسعود، نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: «هان! به زیارت قبور بروید، زیرا زیارت قبور،

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۲.

۲- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۲.

۳- همان، ص ۸۸۳؛ السنن الکبری للنسایی، ج ۴، ص ۱۳۲.

ص: ۱۷۴

شما را به دنیا بی‌اعتنا می‌سازد و آخرت را به یادتان می‌آورد». (۱)

۸. انس به نقل از پیامبر (ص) می گوید: «شما را از زیارت قبور نهی کردم، اما از این پس به زیارت قبور بروید، زیرا زیارت قبور، مرگ را به یادتان می‌آورد». (۲)

۹. پیامبر (ص) فرمود:

شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، ولی از این پس، هر کدام از شما که می‌خواهد قبری را زیارت کند، آن را زیارت کند، زیرا زیارت قبور، دل را نرم، و چشم را گریان می کند، و آخرت را به یاد می‌آورد. (۳)

۱۰. طلحه بن عبدالله می گوید: «با رسول خدا (ص) بیرون رفتیم، در حالی که آن حضرت می‌خواست بر سر قبر شهیدان برود. وقتی به آنجا رسیدیم، فرمود: اینها، قبرهای برادران ما هستند». (۴)

۱۱. عایشه از پیامبر (ص) نقل می کند: «جبرئیل، نزد من آمد و گفت: پروردگارت فرمان می‌دهد که به

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۱؛ اخبار مکه، ج ۴، ص ۵۳.

۲- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۱، شماره ۱۳۸۸.

۳- همان، شماره ۱۳۹۴؛ ر. ک: مجمع الزواید، ج ۳، ص ۵۸.

۴- سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۲۱۶؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۲۷.

ص: ۱۷۵

بقیع بروی و برای اهل آن، آمرزش بطلبی». (۱)

عمل اصحاب و تابعان

۱. امام باقر (ع) می‌فرماید:

فاطمه (س) دختر رسول خـدا (ص) به زیارت قبر حمزه- که خداوند از او خشـنود باد- می‌رفت، و قبر او را تعمیر و بازسازی کرد و سنگی را به عنوان نشانه روی آن گذاشت. (۲)

۲. «رزین» از امام باقر (ع) نقل می کنـد: «فاطمه (س)- که خداونـد از او خشـنود باد- هر دو سه روز یک بار، به زیارت قبر شـهیدان می‌رفت». (۳)

۳. روایت ذکر شـده را «یحیی» به گونه‌ای دیگر از امـام باقر (ع) به نقل از امام‌سـجاد (ع) نقل کرده و در آن افزوده است: «حضـرت فاطمه (س) در آنجا نماز می‌خواند و دعا و گریه زاری می‌کرد. آن حضرت، این عمل را تا پایان عمر انجام می‌داد». (۴)

۴. امام علی (ع) می‌فرماید: «فاطمه (س) هر جمعه به زیارت قبر عمویش، حمزه می‌رفت، در آنجا نماز

۱- السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۲.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۲؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

۳- همان.

۴- همان.

ص: ۱۷۶

می‌خواند و گریه و زاری می کرد». (۱)

۵. ابن ابی ملیکهٔ می گوید: «عایشه را دیدم که قبر برادرش عبدالرحمان را زیارت می کرد. عبدالرحمان در محلی به نام حبشی درگذشت، و او را در مکه دفن کردند». (۲)

۶. ابن ابی ملیکهٔ می گوید: «یک روز عایشه از قبرستان برمی گشت، پرسیدم: مگر رسول خدا (ص) زیارت قبور را نهی نفرموده است؟ گفت: آری، نهی کرده بود، ولی بعد به زیارت قبور دستور دادند». (۳)

۷. بیهقی به نقل از هاشم بن محمد العمری (از فرزندان عمر بن علی) می گوید:

در مدینه، روز جمعه، صبحگاهان میان فجر و طلوع خورشید، پدرم مرا به زیارت قبر شهیدان برد. من پشت سر او می‌رفتم تا به مزار شهیدان رسیدیم. پدرم با صدای بلند گفت: سلام بر شما که چون صبوری کردید، خوب جایگاهی دارید.

وی در ادامه می گوید: [اهل قبور] جواب سلام پدرم را دادند که: سلام بر تو ای ابا عبدالله. پدرم به من نگاهی کرد و پرسید: تو

۱- همان.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰.

۳- سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

ص: ۱۷۷

جواب سلام مرا دادی؟ گفتم: نه. او مرا در سمت راست خود قرار داد و دوباره سلام داد. باز جواب سلام را شنید، سه بار این کار را تکرار کرد و هر سه بار، جواب سلامش را دادند، آن‌گاه پدرم به سجده افتاد و شکر خدا را به جا آورد. (۱)

۸. یحیی به نقل از «عطاف» می‌گوید:

خاله‌ام از زنان پارسا و پرهیزکار بود. او برایم تعریف می‌کرد که سوار مرکب شدم و بر سر قبر حمزه رفتم، غلام من نیز همراهم بود. در آنجا تا می‌توانستم نماز خواندم و به جز من و آن غلام، هیچ کس دیگری بر سر قبر نبود. او ایستاده بود و افسار مرکب را به دست داشت. پس از نماز، ایستادم و با دستم به قبر حمزه اشاره کردم و گفتم: سلام بر شما، صدای جواب سلام خود را از زیر زمین شنیدم. آری! به همان وضوح که می‌دانم خدا مرا آفریده، صدا را نیز به همان وضوح شنیدم، موهای تنم سیخ شد، همان لحظه، غلام را صدا زدم و او مرکب را آورد و سوار شدم. (۲)

قبرهای زیارتی

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۳.

۲- همان، ص ۹۳۲.

ص: ۱۷۸

تاریخ اسلام، نشان می‌دهد که مسلمانان از گذشته دور تا به امروز، به زیارت قبور اصحاب و مؤمنان می‌رفتند و به قبور آنها توسل و تبرک می‌جستند. اکنون به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. قبر بلال، اذان‌گوی رسول خدا (ص)، وی در سال بیست هجری در دمشق از دنیا رفت. روی قبرش، نام و تاریخ وفات او را نوشته‌اند و دعا در این مکان بابرکت، مستجاب می‌شود. بسیاری از اولیای الهی و نیکوکاران که به زیارت قبر او رفته و بدان تبرک جسته‌اند، استجابت دعا بر سر قبرش را تجربه کرده‌اند. (۱)

۲. قبر سلمان فارسی متوفای سال ۳۶ ه. ق؛ قبر آن جناب در نزدیکی ایوان کسری قرار دارد و هم‌اکنون مشخص و معروف است. برای آن، بنایی ساخته‌اند و خادمی هم دارد که از آن، مراقبت و نگهداری می‌کند. من خود آن مکان را دیده‌ام و بارها به زیارت آن رفته‌ام. (۲) ابن جوزی هم می‌گوید: «قلانسی و سمنون گفته‌اند که قبر سلمان را زیارت کرده‌اند». (۳)

۱- رحلهٔ ابن جبیر، ص ۲۲۹؛ ر. ك: الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۴.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳- المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

ص: ۱۷۹

۳. قبر ابو ایوب انصاری؛ وی در سال ۵۲ ه. ق در روم درگذشت. حاکم نیشابوری می‌گوید: «مردم از قبرش مراقبت می‌کنند و به زیارتش می‌روند و به هنگام خشک‌سالی در کنار قبر وی از خداوند باران می‌طلبند». (۱)

۴. بارگاه رأس الحسین در مصر؛ ابن جبیر (متوفای سال ۶۱۴ ه. ق) می‌گوید:

سر امام حسین (ع) در تابوتی نقره‌ای مدفون است و برای آن بنایی بسیار باشکوه ساخته‌اند که زبان از توصیف آن باز می‌ماند و عقل از درک آن ناتوان است. از شگفتی‌هایی که هنگام ورود به این مسجد بابرکت دیدیم، سنگ سیاه و درخشنده‌ای بود که در دیوار داخل مسجد کار گذاشته بودند که سیاهی آن چشم را می‌زد. همه می‌گفتند: گویا این سنگ آینه هندی است. در آنجا دیدیم که مردم روی قبر دست می‌کشند؛ چشمان خود را به قبر دوخته، خود را روی آن می‌اندازند و به پارچه‌های روی قبر، تبرک می‌جویند. جمعیتی فراوان، گریان و دعاگویان به دور آن می‌گردند. زائران

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۱۸، شماره ۵۹۲۹؛ صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۴۷۰. در سفرنامه ابن بطوطه ج ۱، ص ۱۸۷ درباره قبر طلحه آمده، که گنبد و مسجدی دارد و مردم قبر او را احترام می‌کنند.

ص: ۱۸۰

چنان اشک می‌ریختند که دل هر انسانی را اندوهناک، و سنگ را آب می‌کرد. امر این مکان مقدس، بزرگ‌تر از توصیف و دیدن این صحنه‌های هولناک است. خداوند ما را از برکات این بارگاه کریم، بهره‌مند سازد. (۱)

۵. قبر عمر بن عبدالعزیز؛ وی در سال ۱۰۱ ه. ق درگذشت. قبرش در دیر «سمعان (۲)» قرار دارد و مردم به زیارت آن می‌روند. (۳)

۶. مرقد امام موسی بن جعفر (ع)؛ آن حضرت در سال ۱۸۳ ه. ق به شهادت رسید و در کاظمیه دفن گردید. خطیب بغدادی می‌گوید:

از حسن بن ابراهیم- بزرگ حنبلی‌ها در دوران خود- شنیدم که می‌گفت: هرگاه مشکلی برایم پیش می‌آمد، بر سر قبر موسی بن جعفر (ع) می‌رفتم و به او متوسل می‌شدم. خداوند نیز آنچه را که دوست داشتم، برایم آسان می‌کرد. (۴)

۷. مرقد امام جواد (ع)؛ ابن عماد می‌گوید: «امام

۱- رحلة ابن جبیر، ص ۱۹.

۲- این دیر در منطقه دمشق قرار دارد. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۸۶.

۳- تاریخ الاسلام حوادث سال ۱۰۰ ص ۲۶؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰؛ ر. ک: البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۸۸.

ص: ۱۸۱

جواد (ع) در بغـداد از دنیا رفت و آن بزرگوار را کنار جـدش موسـی بن جعفر (ع) به خاک سپردند. مردم، همیشه به زیارت قبر آن دو می‌روند». (۱)

۸. مرقد امام رضا (ع)؛ «محمد بن مؤمل» می گوید:

همراه با بزرگان اهل حدیث، ابن خزیمه و ابوعلی ثقفی و جمعی از اساتید، بر سـر قبر علی بن موسـی الرضا (ع) در طوس رفتیم. ابن خزیمه آن‌چنان در برابر آن بقعه احترام و فروتنی کرد و چنان گریه و زاری می‌کرد که ما شگفت‌زده شدیم. (۲)

۹. محمد بن ادریس شافعی؛ پیشوای شافعیان در سال ۲۰۴ ه. ق درگذشت. وی را در «قرافه» صغری نزدیکی مکانی به نام «مقطم» به خاک سپردند و قبرش زیارتگاه مردم است. (۳)

۱۰. احمـد بن حنبـل، پیشوای حنبلیان در سال ۲۴۱ ه. ق درگـذشت. ذهبی می‌گویـد: «مردم به زیارت ضـریح او در بغداد می‌روند». (۴)

۱۱. ابو حنیفه؛ پیشوای حنفی‌ها در سال ۱۵۰ ه. ق درگذشت. قبر او در «اعظمیه» بغداد

۱- شذرات الذهب، ج ۳، ص ۹۷.

۲- وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۶۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۳- همان.

۴- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۴.

ص: ۱۸۲

زیارتگاهی مشهور است. (۱) از شافعی نقل کرده‌اند که وی هر روز به زیارت قبر ابوحنیفه می‌رفت. (۲)

۱۲. قبر ذوالنون مصری؛ وی به سال ۲۴۶ ه. ق درگذشت. او را در قرافه به خاك سپردند و برای آن بارگاهی ساخته‌اند. ابن خلکان می‌گوید: «من بارها قبر او را زیارت کرده‌ام». (۳)

۱۳. قبر «اسماعیل بن یوسف دیلمی»؛ معافی می‌گوید: «قبر وی با فاصله چند قبر، پشت قبر کرخی است و مردم به زیارت آن می‌روند. من خود بارها به زیارت آن رفته‌ام». (۴)

۱۴. قبر «مصعب بن زبیر» متوفای سال ۱۵۷ ه. ق؛ ابن جوزی می‌گوید: «مردم همان‌گونه که قبر حسین (ع) را زیارت می‌کنند، به زیارت قبر او نیز در محلی به نام «مسکن» (۵) می‌روند». (۶)

البته درباره مقایسه ابن جوزی میان این دو

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲- همان.

۳- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۱۸.

۴- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۴۱۳.

۵- مسکن، مکانی نزدیک به «اوانا» کنار رود دجیل و دیر جاثلیق قرار دارد. در آنجا به سال ۷۲ ه. ق میان عبدالملك بن مروان و مصعب بن زبیر جنگ درگرفت و مصعب کشته شد. قبر او در آنجا معروف است. معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۱۲۷.

۶- المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۴.

ص: ۱۸۳

باید بگویم که میان زمین و آسمان فاصله بسیاری است! خون‌ریزی که آرزوی حکومت عراق داشت کجا؟! (۱) و حسین (ع) سرور جوانان اهل بهشت کجا؟

۱۵. «لیث بن سعد حنفی» پیشوای مردم مصر، به سال ۱۷۵ ه. ق درگذشت. او را در قرافه صغری به خاک سپردند. مردم به زیارت قبرش می‌روند و من خود، بارها قبر او را دیده‌ام. (۲)

۱۶. قبر «ابو عوانه»؛ قبر او در داخل شهر اسفراین قرار دارد، برایش بنایی ساخته‌اند و زیارتگاه مردم است. (۳)

ابن عساکر می‌گوید: «قبر ابو عوانه در اسفراین زیارتگاه همه مردم است و مردم به قبر وی تبرک می‌جویند». (۴)

«ابن صفار اسفراینی» در این باره می‌گوید:

دیدم که جدّم به بارگاه استاد ابو اسحاق رسید، اما به پاس احترام وی وارد بارگاهش نشد، بلکه فقط آستان بارگاه را که چند پله بالاتر قرار داشت، می‌بوسید. مدتی به تعظیم و احترام در آنجا ایستاد و بعد با

۱- ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲- الجواهر المضیئة، ج ۲، ص ۷۲۰، شماره ۱۱۳۱.

۳- تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۷۸۰.

۴- وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۴؛ ر. ک: الانساب سمعانی، ج ۳، ص ۴۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۱۹.

ص: ۱۸۴

کمال احترام از آنجا گذشت. وقتی او به بارگاه ابو عوانه رسید احترام و تعظیم بیشتری به آن کرد و حتی زمان طولانی‌تر آنجا ایستاد. (۱)

۱۷. قبر حافظ ابوحسن عامری؛ وی به سال ۴۰۳ ه. ق درگذشت. مردم شب‌ها را کنار قبر او به خواندن قرآن و دعا برای وی به سر می‌بردند. شعرا نیز از هر سو به مرثیه‌سرایی پرداخته، مجلس ترحیم به پا می‌کردند. (۲)

۱۸. قبر المعتمد علی الله؛ وی ابوالقاسم محمد بن المعتمد لخمی اندلسی است و در سال ۴۸۸ ه. ق درگذشت. جمعی از شاعران، کنار قبرش گرد می‌آمدند و در مدح وی اشعار می‌خواندند و در رثایش قصایدی طولانی سر می‌دادند و گریه و فغان می‌کردند. ابو بحر یکی از شاعران قصیده‌ای در رثایش سرود که یک بیت آن چنین است: «فروتنانه خاک قبرت را می‌بوسم؛ قبر تو را مکان خواندن قصیده‌ام قرار داده‌ام».

۱- وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۴؛ ر. ک: الانساب سمعانی، ج ۳، ص ۴۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۱۹.

۲- البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۳۷۵. وی پس از پدرش حاکم اندلس بود، با پادشاه اروپا نبرد کرد و جمعی از آنان را نابود ساخت. در پی رخداد فتنه در اندلس دستگیر شد و سپس به قتل رسید. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۶۳.

ص: ۱۸۵

ابو بحر، پس از خواندن قصیده، خاک قبر المعتمد را بوسید؛ بدنش را به آن مالید و گونه‌هایش را روی خاک گذاشت و همه حاضران را به گریه انداخت. (۱)

۱۹. قبر «نصر بن ابراهیم مقدسی»؛ وی بزرگ شافعیه بود و به سال ۴۹۰ ه. ق در دمشق درگذشت. او را در باب صغیر به خاک سپرده‌اند و قبرش مشخص و زیارتگاه است. (۲)

۲۰. «قاسم بن فیره شاطبی»؛ وی به سال ۵۹۰ ه. ق درگذشت و در قرافه دفن شد. قبر او معروف و مشهور است و مردم به زیارت آن می‌روند. من هم، قبر او را چند بار زیارت کرده‌ام. (۳)

۲۱. قبر «احمد بن جعفر خزرجی بستی» مقیم مراکش (متوفای سال ۶۰۱ ه. ق)؛ نویسنده کتاب «نیل الابتهاج» می گوید:

از گذشته تاکنون، جمعیت بسیاری کنار مقبره‌اش می‌آیند و برای برآورده شدن حوائج خود دعا می‌کنند. من بیش از پانصد بار قبرش را زیارت کرده‌ام و بیش از سی شب در آنجا

۱- المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، ص ۳۹۰؛ شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۸۸.

۲- همان، ص ۳۹۶؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۹۷؛ ر. ک: العبر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳- طبقات القراء، ج ۲، ص ۲۲.

ص: ۱۸۶

بیتوته کرده‌ام. (۱)

۲۲. قبر سفیان ثوری؛ ابن حبّان می گوید: «قبر او در گورستان بنی‌کلیب در بصره است و من آن را زیارت کرده‌ام». (۲)

پیش‌تر اشاره کردیم که به قول ذهبی، ابن حبّان، حافظ، تجویدادن و بزرگ خراسان بود و به گفته ادریسی، او فقیهی نکته‌سنج بود و در حدیث کتاب تألیف کرد و مردم سمرقند از فقه او بهره می‌بردند.

حاکم نیشابوری نیز درباره‌اش گفته است: «وی دریای علم در فقه، زبان، حدیث و وعظ بود و از بزرگان به شمار می‌رفت». و بالاخره اینکه خطیب بغدادی می گوید: «او مورد وثوق، شریف و تیزفهم بود». (۳)

ابن حبّان از علمای قرن سوم بود. وی که اهل دانش، فضیلت و فقاهت است، بار سفر می‌بندد و به زیارت می‌رود و اعتقاد ندارد که چنین کاری شرک و حرام است، برخلاف وهابی‌ها که می‌پندارند، رفتن به زیارت، شرک و حرام است.

مطالبی که بیان کردیم، خلاصه‌ای بود از آنچه که

۱- نیل الابتهاج، ص ۶۲.

۲- کتاب الثقات، ج ۶، ص ۴۰۲؛ الانساب، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۲.

ص: ۱۸۷

در کتاب‌های شرح حال و زندگی‌نامه‌ها، کتاب‌های تاریخ و حدیث ذکر شده است. بر اساس این مستندات، اصحاب و تابعان به زیارت قبور می‌رفتند و قبر پیامبر (ص) را زیارت می‌کردند و آن را بزرگ می‌داشتند. آنان همچنین قبور امامان، صالحان، اولیا و علما را زیارت می‌کردند و برای رفتن به زیارت بار سفر می‌بستند و هیچ کس هم کار آنها را نادرست نمی‌دانست.

اکنون با بیان این همه دلایل و شواهد، ابن تیمیه و پیروانش چه دلیلی برای حرمت زیارت و حرمت سفر برای زیارت دارند؟! گناه شیعه چیست که بر اساس سنت و سیره مسلمانان عمل کرده و به زیارت قبور می‌روند؟! آیا همه قبوری که مردم به زیارتشان می‌روند، از آن شیعیان است؟ آیا همه زائران، شیعه و امامیه هستند؟ آیا ابن خزیمه و ابو علی ثقفی شیعه بودند؟ آیا شیخ و بزرگ حنبلی‌ها که قبر امام کاظم (ع) را زیارت کرد شیعه بود؟ آیا ابن حبّان که به زیارت قبر امام رضا (ع) رفت شیعه بود؟ آیا محمد بن ادریس شافعی که هر روز به زیارت قبر ابو حنیفه می‌رفت شیعه بود؟ و بالاخره، آیا عایشه که به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان در مکه می‌رفت شیعه علی (ع) بود؟!

نظر فقهای اهل سنّت

ص: ۱۸۸

۱. عسقلانی به نقل از انس می‌گوید: «پیامبر (ص) از کنار زنی عبور کرد. آن زن در کنار قبری گریه و زاری می‌کرد. پیامبر (ص) به وی فرمود: خوددار باش و صبر پیشه کن».

عسقلانی با استناد به این روایت می‌گوید:

زیارت قبور جایز است، و اینکه زائر، زن باشد یا مرد، تفاوتی ندارد و نیز کسی که زیارت می‌شود، مسلمان باشد یا کافر فرقی ندارد، زیرا در این روایت، قید و شرطی بیان نشده است.

نووی نیز می‌گوید:

عموم علما به جواز زیارت قبور فتوا داده‌اند، ولی ماوردی نویسنده کتاب الحاوی می‌گوید: زیارت قبر کافر جایز نیست، البته این سخن وی نادرست است. ماوردی به آیه (لاـ تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ)؛ «و بر کنار قبرش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست» (توبه: ۸۴) استناد کرده که استدلال او بدون اشکال نیست.

نووی در ادامه می‌افزاید:

زیارت قبور مسلمانان، برای مردان، مستحب است، و دلیل آن نیز روایتی است که مسلم از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، ولی از این پس، قبور را زیارت کنید، زیرا زیارت قبور آخرت را به

ص: ۱۸۹

یاد می‌آورد».

۳. از مالک درباره زیارت قبور پرسیدند، وی پاسخ داد: «رسول خدا (ص) آن را نهی کرده بود و سپس اجازه فرمودند». او می‌افزاید: «اگر انسان به زیارت قبور برود و چیزی جز خیر و نیکی بر زبان نیاورد، به نظرم ایرادی ندارد». (۱)

۴. سمهودی نیز می‌گوید:

همان‌طور که نووی بیان کرده، علما بر استحباب زیارت قبور برای مردان، اجماع دارند، حتی برخی از پیروان فرقه ظاهریه نیز معتقدند که زیارت قبور، برای مردان، واجب است. (۲)

زیارت قبر مادر پیامبر (ص)

مسلم و نسایی به نقل از ابو هریره گفته‌اند:

پیامبر (ص) قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و اطرافیانش نیز با گریه او گریستند. سپس آن حضرت فرمود: از پروردگارم خواستم تا برای مادرم استغفار کنم، اما اجازه نفرمود، از او خواستم قبرش را زیارت کنم، اجازه فرمود، پس شما نیز به زیارت قبور

۱- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۴۰۰.

۲- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

ص: ۱۹۰

بروید که این کار، مرگ را به یاد می‌آورد. (۱)

ایمان پدر و مادر پیامبر (ص)

متون و شواهد تاریخی، گواهی می‌دهند که پدر و مادر پیامبر (ص) به خداوند ایمان داشتند و ذره‌ای شرک در وجودشان نبود. با توجه به اینکه نور محمدی (ص) از صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل می‌شد، چگونه می‌توان نسبت شرک را به والدین آن حضرت روا داشت، زیرا آیه شریفه (وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ)؛ «و [نیز] حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [می‌نگرد]»، (شعراء: ۲۱۹) در طهارت ایشان، صراحت و یا ظهور دارد.

مفسران در توضیح این آیه شریفه، روایاتی آورده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. سیوطی در کتاب «مسند» خویش از ابن عمر عدنی از بزار بن ابی حاتم و از ابن ابی حاتم و طبرانی، و نیز بیهقی در کتاب «دلائل» به نقل از مجاهد گفته‌اند: آیه وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ یعنی از پیامبری به پیامبری تا اینکه پیامبر (ص) به دنیا آمد. (۲)

۲. همچنین سیوطی در «دلایل النبوة» از ابن ابی

۱- مسلم، ج ۳، ص ۶۵؛ الجنائز نسایی، ج ۴، ص ۹۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۲۸.

۲- الدر المنثور، ج ۵، ص ۹۸.

ص: ۱۹۱

حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم به نقل از ابن عباس آورده است که وی در معنای آیه می‌گوید: «یعنی پیامبر (ص) از صلب پیامبری به پیامبری دیگر انتقال می‌یافت تا اینکه مادرش وی را به دنیا آورد». (۱)

۳. ابن مردویه از ابن عباس نقل می‌کند که از پیامبر (ص) پرسیدم: «فدایت گردم، وقتی که آدم در بهشت بود، شما کجا بودید؟» پیامبر (ص) تبسمی کرد به‌گونه‌ای که دندان‌های مبارکش نمایان گشت، بعد فرمود:

آن موقع در صلب آدم بودم. من در صلب آدم بودم که به زمین هبوط کرد. در صلب پدرم، نوح، بودم که بر کشتی سوار شدم، در صلب پدرم، ابراهیم، بودم که به آتشم افکندند. هرگز پدر و مادرم بر گرد زنا نچرخیدند. خداوند مرا پاک و پاکیزه از صلب‌های پاک به رحم‌های پاکیزه منتقل می‌کرد. در دو گروه از انسان‌ها، همیشه در صلب بهترینشان بودم. خداوند از من پیمان نبوت گرفت و به اسلام هدایتم کرد؛ نام مرا در تورات و انجیل به میان آورد؛ شرق و غرب را به نور من روشنی بخشید؛ کتابش را به من آموخت؛ مرا در آسمانش بالا برد و نام مرا از نام‌های خود برگرفت.

۱- همان.

ص: ۱۹۲

او صاحب عرش است و محمود، و من محمـد. خداوند به من وعده داد که حوض بهشت را به من عطا کند، پس کوثر را به من عطا کرد. من نخستین شـفاعت‌کننده هسـتم و اولین کسی هستم که خداوند شفاعتش را می‌پذیرد. مرا در میان بهترین افراد امتم، پیامبری داد. امت من، ستایش‌کنندگان پروردگار خویش هستند، به معروف، امر می‌کنند و از منکر بازمی‌دارند. (۱)

بنابراین، آیه شریفه ۲۱۹ سوره شـعرا، و نیز روایتی که از پیامبر (ص) بیان کردیم به روشـنی نشان می‌دهند که نیاکان پیامبر (ص) از هر آلودگی و ناپاکی به دور بوده‌اند و هرگز وجود خویش را به شرک نیالودند، زیرا مشرکان ناپاک‌اند.

آمنه دختر وهب، مادر گرامی رسول خدا (ص) نیز بانویی مؤمن و یکتاپرست بود و به دور از شـرک. بنابراین روایتی را که مسـلم و نسایی به نقل از ابو هریره از پیامبر (ص) بیان کرده‌اند که آن حضـرت فرمود: خواسـتم برای مادرم آمرزش بطلبم، اما خداوند اجازه نفرمود، درواقع بی‌احترامی به سـاحت مقـدس آن حضـرت است. به همین دلیل می‌بینیم که برخی از شارحان منصفِ این روایت، به پیروی از فطرت پاکشان کوشیده‌اند تا به تأویل و تفسیر

۱- الدر المنثور، ج ۵، ص ۹۸.

ص: ۱۹۳

آن بپردازند.

یکی از این افراد، شیخ منصور است که در شرح این روایت می‌گوید: ایمان نداشتن آمنه، با رفتن او به بهشت منافات ندارد. او در دوره «فترت» یا همان دوره‌ای که پیامبری نبود می‌زیست و همه علما معتقدند که مردمان دوره فترت، اهل بهشت هستند. حتی اهل مکاشفه به درستی گفته‌اند: خداوند متعال، پدر و مادر پیامبر (ص) را پس از رسالت آن حضرت زنده کرد و آن دو به وی ایمان آوردند، بنابراین، ایشان از اهل بهشت هستند. (۱)

در اینجا باید اضافه کنیم که چنین تفسیری از این آیه شریفه به شیعه اختصاص ندارد (۲) و فقط آنها در این باره، روایت نقل نکرده‌اند، بلکه همان‌گونه که بیان کردیم، اهل سنت نیز در این باره روایت نقل کرده‌اند، مانند روایت سیوطی به نقل از ابن ابی‌حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم و عرفی و نیز روایت بزار و طبرانی به نقل از

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲- زمخشری می گوید: این آیه شریفه دلالت دارد که نیاکان پیامبر ص و اجداد گرامی ایشان، ایمان داشته و یکتاپرست بوده‌اند. آنها از صلب‌های سجده‌گزار به رحم‌های سجده‌گزار انتقال می‌یافتند. ر. ک: ابوطالب و بنوه، سید علی خان، ص ۲۱۹؛ منیة الراغب، طبی، ص ۵۶.

ص: ۱۹۴

مجاهد و ابن عباس. (۱)

پس اظهارنظر رازی در تفسیر کبیر (۲) که این‌گونه تفسیر درباره آیه شریفه به شیعه اختصاص دارد، درست به نظر نمی‌رسد. (۳)

۱- ر. ك: المیزان، ج ۱۵، ص ۳۶۷.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲۴، ص ۱۷۳.

۳- علاوه بر دلایلی که شیعه بر طهارت نیاکان پیامبر (ص) بیان داشته، می‌توان گفت: از این آیه شریفه چند معنا برداشت می‌شود:
الف) عبادتی که پیامبر (ص) در دل شب انجام می‌دادند و برای وارسی احوال بندگان و عابدان حرکت می‌کردند.
ب) خداوند پیامبر (ص) را در برپایی نماز جماعت برای مردم می‌نگرد و به هنگام امامت ایشان، عمل وی را در میان آنها در قیام، قعود، رکوع و سجده نظاره می‌کند.
ج) همان‌گونه که خداوند از وضع و حال پیامبر (ص) در قیام و عمل فردی آگاه است، از کوشش‌ها و تلاش‌های وی همراه سجده‌کنندگان در امور دین نیز بی‌خبر نیست.
د) پیامبر (ص) نمازگزاران را از پشت سر نیز می‌دید. ایشان می‌فرمودند: «رکوع و سجده را کامل به جای آورید، به خدا سوگند که از پشت سر نیز شما را می‌بینم».
در تفسیر این آیه، چهار احتمال بیان شده است و به نظر ما هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. البته احتمال پنجمی نیز وجود دارد و برخی از روایات نیز آن را تأیید می‌کنند. بر این اساس، منظور آیه، این است که خداوند متعال، روح و نطفه پیامبر (ص) را از سجده‌کننده‌ای به سجده‌کننده دیگر انتقال می‌داد، بنابراین آیه را می‌توان به همه این معانی تفسیر کرد، بدون اینکه ترجیحی میان آنها باشد، زیرا آن حضرت فرمود: پیوسته از صلب‌های پاك به رحم‌های پاکیزه منتقل می‌شدم، با توجه به اینکه به فرموده قرآن، کفر و شرك، نجاست و آلودگی است إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ (توبه: ۲۸)؛ انسان نمی‌تواند هم کافر و مشرك باشد و هم صلب و رحم پاك و پاکیزه داشته باشد. پس پدر و مادر پیامبر (ص) قطعاً مسلمان بوده‌اند.
اگر اشکال بشود که آبه شریفه: «هنگامی که ابراهیم به پدرش آذر گفت» دلالت دارد که نیاکان پیامبر (ص) کافر بوده‌اند، در پاسخ می‌گوییم که در قرآن کریم، «اب» یا همان پدر به معنای عمو نیز آمده است، مانند این آیه شریفه نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ؛ «خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم». (بقره: ۱۳۳) فرزندان یعقوب، اسماعیل را پدر یعقوب خطاب کردند در حالی‌که وی عموی یعقوب بود، و اگر اشکال شود که تفسیر این آیه، به همه این معانی جایز نیست، پاسخ ما این است که اولّا؛ می‌توان یک واژه را در بیش از یك معنا به کار برد. ثانیاً؛ حتی اگر دیگر احتمالات ثابت نشود، نمی‌توان احتمال پنجم را منتفی دانست.

ص: ۱۹۵

نکته‌ای مهم

متأسفانه، برخی مانند آنچه که درباره پیامبر (ص) به زبان آورده‌اند، درباره یار و یاورش، ابوطالب نیز به گزافه سخن گفته‌اند. اما، هرکس از مواضع قهرمانانه ابوطالب ۷ آگاهی یابد و با اشعار و خطابه‌های وی آشنایی داشته باشد، یقین می‌یابد که او انسانی مؤمن و یکتاپرست بود و به پیامبری رسول خدا (ص) ایمان داشت؛ ولی تعصبات و گرایش‌های قومی و قبیله‌ای و کینه عده‌ای نسبت به علی (ع) نمی‌گذارد که آنان حقیقت را بیان کنند و آشکارا بگویند که ابوطالب، مؤمن و یکتاپرست از دنیا رفت.

ص: ۱۹۶

انسان از سخنان ابن کثیر درباره حضرت ابوطالب ۷، شگفت‌زده می‌شود. او می گوید:

پیش‌تر بیان کردیم که ابوطالب، حامی و پشتیبان پیامبر (ص) بود؛ با دشمنانش به محاجّه می‌پرداخت؛ شرّ آنان را از پیامبر (ص) و اصحابش دور می کرد؛ پیوسته زبان به مدح و ثنای آن حضرت می گشود؛ مهر و محبت خود را نسبت به پیامبر (ص) و اصحابش در سروده‌هایش متجلی می‌ساخت و کاستی و عیوب دشمنان وی را در اشعارش به تصویر می کشید؛ با بیانی رسا و گویا که از ویژگی‌های خاندان بنی‌هاشم بود به پیکار دشمنان پیامبر (ص) می‌رفت، ولی آنچه را برای ابوطالب برشمردیم، همه از روی عِرق نژادی عربیت و قومی و فامیلی بود. او با اینکه می‌دانست رسول خدا (ص) انسانی راستگو، نیکوکار و راهش درست است، ولی ایمان قلبی به وی نیاورد!!! (۱)

آری، ببینید تعصب ناروا، انسان را به کجا می کشاند. گویا ابن کثیر در قلب ابوطالب بود و از آن آگاهی داشت و یا شاید- نعوذ بالله- چشم‌های خیانت کار را می‌شناسد و از آنچه که قلب‌ها آن را مخفی می‌دارند، آگاه است. او

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱۱، ص ۱۲۴.

ص: ۱۹۷

می‌گوید: ابوطالب پیامبر (ص) را تصدیق می‌کرد، ولی ایمان قلبی به وی نداشت. آری بدگویی‌ها و کنایه‌های ابن کثیر و افرادی مانند وی درباره ابوطالب به این دلیل است که وی پدر علی (ع) است. اگر او پدر معاویه بود، ابن کثیر درباره‌اش این‌گونه سخن نمی‌گفت، بلکه آن همه تعریف و تمجید دروغین که ابوسفیان را به آن پیراستند، خیلی بیشتر از آن، از ابوطالب، تعریف و تمجید می‌کردند.

ص: ۱۹۸

ص: ۱۹۹

فصل پنجم: به زیارت قبور رفتن زنان

فصل پنجم: به زیارت قبور رفتن زنان

جواز زیارت قبور برای زنان

مطلبی که در اینجا مطرح می‌کنیم این است که آیا جایز است زنان به زیارت قبور بروند؟

روایت است که حضرت فاطمه (س) در زمان حیات پدر بزرگوارش و حتی پس از رحلت آن حضرت و تا زمان وفات خود، هر جمعه، یا هفته‌ای دو بار به زیارت قبر حمزه سیدالشهداء و دیگر شهدای احد می‌رفت. نه پیامبر (ص)، نه علی (ع) و نه هیچ یک از صحابه، حضرت فاطمه (س) را از این عمل باز نداشتند. از طرف دیگر، حضرت فاطمه (س) از دیگران نسبت به دین پدرش آگاه‌تر بود و هیچ‌گاه برخلاف دین و سنت

ص: ۲۰۰

پدر بزرگوارش عمل نمی‌کرد و بارها به زیارت قبور می‌رفت. اکنون به چند روایت در این باره اشاره می‌کنیم:

۱. روایت کرده‌اند که فاطمه (س) هر جمعه، قبر عمویش، حمزه را زیارت می‌کرد؛ کنار قبرش نماز می‌خواند و گریه می‌کرد. (۱)

۲. روایت دیگری می‌گوید: «حضرت فاطمه (س) هر دو سه روز یک بار به زیارت قبور شهدای احد می‌رفت و در آنجا نماز می‌خواند و دعا و گریه می‌کرد». (۲)

۳. همچنین نقل شده است که عایشه به زیارت قبر برادرش، عبدالرحمان، در مکه می‌رفت. ابن ابی ملیکه می‌گوید: «دیدم عایشه قبر برادرش، عبدالرحمان را زیارت می‌کرد. عبدالرحمان در حُبشی درگذشت و او را در مکه به خاک سپردند». (۳)

۴. در جایی دیگر ابن ابی ملیکه می‌گوید: «یک روز دیدم که عایشه از زیارت قبور برمی‌گردد؛ پرسیدم: مگر پیامبر (ص) زیارت قبور را نهی نفرموده؟ گفت: آری، ولی سپس به زیارت، دستور دادند». (۴)

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

۳- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰.

۴- السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

ص: ۲۰۱

نقد و بررسی دلالت یک روایت

از پیامبر (ص) روایت است که آن حضرت فرمود: «خداوند لعنت کند زنانی را که به زیارت قبور می‌روند». (۱)

اما باید گفت که به این روایت، چند ایراد وارد است:

۱. همان‌گونه که حاکم نیشابوری و ذهبی گفته‌اند، این حدیث با روایتی که «بریده» نقل کرده، نسخ شده است. همچنین این حدیث با روایتی که عایشه از پیامبر (ص) نقل کرده، تعارض دارد. در آن روایت، عایشه می‌گوید: «پیامبر (ص) از زیارت قبور نهی فرمود، ولی سپس به آن دستور دادند». (۲) ذهبی نیز در حاشیه مستدرک، روایت نقل شده از عایشه را صحیح می‌داند.

۲. این روایت با عمل عایشه سازگاری نـدارد، زیرا او به زیارت قبر برادرش، عبـدالرحمان می‌رفت. عبـدالرحمان در سال ۵۳ ه‍. ق با مرگ ناگهانی در کنار کوهی نزدیک مکه از دنیا رفت. وی را به مکه آوردند و در آنجا به خاک سپردند. آیا عایشه می‌خواست با سنت رسول خدا (ص) مخالفت کند و مستحقّ

۱- به‌جز بخاری و مسلم، دیگر نویسندگان سنن، آن را نقل کرده‌اند. ر. ك: مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۶۹.

۲- السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۴.

ص: ۲۰۲

لعن در این روایت گردد؟!

۳. همچنین این روایت با عمل حضرت فاطمه (س) ناسازگار است، زیرا آن حضرت، قبر پیامبر (ص) را زیارت می‌کرد و هر جمعه یا هفته‌ای دو بار به زیارت قبر حمزه و دیگر شهدای احد می‌رفت. آیا حضرت فاطمه (س) می‌خواست با سنت پیامبر (ص) مخالفت ورزد؟ آیا آن حضرت با سنت رسول خدا (ص) آشنا نبود؟ با اینکه اهل‌بیت به آنچه در خانه است، آگاه‌تر هستند، پس فاطمه (س) نیز به سنت رسول خدا (ص) داناتر بود.

آن حضرت در دوران حیات پدر بزرگوارش، هفت سال به زیارت قبور شهدای احد می‌رفت و پیامبر (ص) نیز هیچ‌گاه مانع وی نشد! همچنین پس از رحلت پیامبر (ص)، فاطمه (س) به زیارت قبر پدر می‌رفت. علی (ع) می‌فرماید: وقتی که رسول خدا (ص) به خاک سپرده شد، فاطمه (س) آمد و کنار قبر ایستاد، مشتی خاک برداشت و بر چشمانش گذاشت، سپس گریه سر داد و اشعاری سرود. (۱) اگر زیارت قبور برای زنان، حرام است، چرا علی (ع) و صحابه مانع کار فاطمه (س) نشدند؟!

فتوای علمای اهل سنت در جواز زیارت برای زنان

۱- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۳۵۲.

ص: ۲۰۳

علمای اهل سنت فتوا داده‌اند که زیارت قبور برای زنان نیز جایز است. لعن در این روایت که حرمت زیارت را نشان می‌دهد، به دلیل ناشکیبایی زنان است، اگر آنان نیز شکیبایی کنند، زیارت قبور برایشان جایز است. برخی از ایشان این گونه فتوا داده‌اند:

۱. نویسنده «التاج الجامع للاصول» می‌نویسد:

لعن در این روایت، تحریم زیارت قبور برای زنان را نشان می‌دهد، دلیل آن نیز ناشکیبایی و بی‌تابی آنان است. هر روایتی که رفتن زنان به تشییع جنازه و زیارت قبور را حرام کرده، همین معنا را دارد. زیارت قبور برای زنان، در صورتی جایز است که شکیبا باشند و بی‌تابی نکنند و زیبایی خویش را به نامحرم نشان ندهند. همچنین همسر و محرمی همراهشان باشد تا فتنه‌ای رخ ندهد. دلیل آن نیز عام بودن روایت پیامبر (ص) (۱) و سؤال عایشه از پیامبر (ص) است که پرسید: چگونه قبور را زیارت کنم. آن حضرت فرمود: بگو:

۱- پیامبر ص فرمود: «شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، ولی به محمد اجازه داده شد که قبر مادرش را زیارت کند. پس شما نیز به زیارت قبور بروید که آخرت را به یاد می‌آورد». به جز بخاری، صاحبان صحاح این روایت را نقل کرده‌اند و لفظ حدیث را ترمذی نقل کرده است.

ص: ۲۰۴

«السَّلامُ عَلی اهلِ الدّیارِ مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُسلِمینَ ...». (۱)

همچنین دلیـل دیگر این فتوا، عمـل عـایشه است. او به زیـارت قبر برادرش عبـدالرحمان می‌رفت. وقتی هم که عبـدالله به او اعتراض کرد، گفت: «رسول خدا (ص) زیارت قبور را نهی کرده بود، ولی سپس به آن دستور دادند». (۲)

۲. ملاعلی قاری می گوید: ظاهر روایت «نَهَیتُکُم عَن زیارَةِ القُبورِ فَزوروها»؛ «شـما را از زیارت قبور نهی کردم، از این پس به زیارت قبور برویـد» عموم را می‌رسانـد و خطـاب در «نَهَیتُکُم» و «زوروا» از باب تغلیب (غلبه داشـتن) است و یا اینکه اصل در خطاب مردان هسـتند، گرچه فعل آن برای مذکر آمده ولی در واقع هم مردان و هم زنان را شامل می‌شود. پس زنان نیز با رعایت شرایط می‌توانند به زیارت قبور بروند.

همچنین روایت دیگری از پیامبر (ص) همین نظر و رأی را تأیید می‌کند. روایت این است که آن حضـرت از کنار زنی گذشت، آن زن در کنار قبری گریه و زاری می‌کرد، پیامبر (ص) او را به شکیبایی سفارش

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۱.

۲- التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۳۸۱.

ص: ۲۰۵

کرد، ولی او را از زیارت قبر نهی نفرمود. (۱)

۳. ابن عبدالبر می گوید: دلیل کسانی که زیارت قبور را برای زنان مباح می‌دانند، حدیثی است که «عبدالله بن محمد» نقل کرده است. وی می گوید: ابن ابی ملیکه روایت می کند، روزی عایشه از زیارت قبور برمی گشت، از او پرسیدم: ای ام المؤمنین از کجا می‌آیی؟ گفت: از سر قبر برادرم، عبدالرحمان. ابن ابی ملیکه می گوید که به او گفتم: مگر پیامبر (ص) زیارت قبور را نهی نکرده بود؟ عایشه گفت: آری، زیارت قبور را نهی کرده بود، ولی بعد به آن دستور دادند. (۲)

همچنین ابن ابی ملیکه می گوید: «عایشه قبر برادرش را در هودجی زیارت می کرد». ابوبکر نیز می گوید:

«مبرّد» برای ما روایتی نقل کرد و گفت: نوح بن دراج از ابان بن تغلب نقل کرد که جعفر بن محمد (ع) می گفت: حضرت فاطمه (س)، دختر رسول خدا (ص) هر جمعه، قبر حمزه فرزند عبدالمطلب را زیارت می کرد و سنگی را به عنوان نشانه روی آن گذاشت. (۳)

۱- مرقاة المفاتیح، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲- ذهبی این حدیث را صحیح می‌داند. ر. ك: مستدرك حاكم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- التمهید فی شرح الموطاء، ج ۳، ص ۲۳۴.

ص: ۲۰۶

۴. ابن عبدالبر می‌گوید که ابوبکر نقل کرده:

از احمد بن حنبل درباره زنی پرسیدند که به زیارت قبری می‌رود. وی پاسخ داد: امیدوارم، ان‌شاءالله اشکالی نداشته باشد. سپس می‌پرسند: آیا عایشه قبر برادرش را زیارت می‌کرد؟ وی این‌گونه جواب می‌دهد که ابن عباس روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: «لعنت خدا بر زنانی که بسیار به زیارت قبور می‌روند». بعد ادامه می‌دهد: در میان راویان این حدیث، ابو صالح قرار دارد. گویا احمد با این سخن می‌خواهد ابو صالح را تضعیف کند و بعد ادامه می‌دهد: ان‌شاءالله که عایشه قبر برادرش را زیارت می‌کرد. (۱)

۵. حافظ البانی روایت «لَعَنَ رَسُولُ اللهِ زائِراتُ القُبور» را نقل کرده و می‌گوید: ما در میان احادیث، روایتی در تأیید این حدیث نیافتیم. این روایت، بخشی از حدیث «لَعَنَ اللهُ المُتَّخِذینَ عَلَیهَا السِّراج» (۲) است که خود این روایت، ضعیف و غیر قابل استناد می‌باشد. البته برادران سلفی ما، تمایل دارند که به این روایت استناد کنند. من به آنها نصیحت می‌کنم که این روایت را به

۱- همان.

۲- ترجمه این روایت چنین است: لعنت خدا بر کسانی که روی قبر چراغ می‌افروزند.

ص: ۲۰۷

پیامبر (ص) نسبت ندهند، زیرا روایتی نادرست است. (۱)

۶. ابن عابدین، متوفای سال ۱۲۵۳ ه. ق می گوید:

آیا زیارت قبر پیامبر (ص) برای زنان مستحب است؟ خود او در جواب می گوید که بنابر قول صحیح، مستحب است و کراهتی هم ندارد. البته در صورتی کراهت ندارد که شرایطی را که برخی علما برای زیارت برشمرده‌اند رعایت شود، ولی به نظر ما قول درست‌تر، همان نظر کرخی و دیگران است. بنابر نظر کرخی، زیارت برای مردان و زنان جایز است و هیچ اشکالی هم ندارد. بنابر نظر غیر کرخی به دلیل اینکه اصحاب، بدون هیچ قید و شرطی گفته‌اند که زیارت مستحب است، پس زیارت برای زنان نیز استحباب دارد، حتی نویسنده کتاب «نثر اللبات» اعتقاد دارد که زیارت قبور واجب است. (۲)

ترمذی هم می گوید:

روایت «لَعَنَ رَسُولُ اللهِ زائِراتُ القُبور» حدیثی صحیح و درست است. از نظر برخی از علما، این روایت، مربوط به زمان پیش از اجازه

۱- سلسلهٔ الاحادیث الضعیفهٔ واثرها السلبی فی الامهٔ، ص ۲۶۰.

۲- رد المختار علی الدرّ المختار، ج ۲، ص ۲۶۳؛ ر. ك: الغدیر، ج ۵، ص ۱۲۱.

ص: ۲۰۸

پیامبر (ص) به زیارت قبور است و زمانی که آن حضرت زیارت قبور را اجازه فرمودند، پس اجازه ایشان هم شامل زنان و هم شامل مردان می‌شود. برخی از علما نیز گفته‌اند: زیارت قبور برای زنان به دلیل ناشکیبایی و بی‌تابی آنها، کراهت دارد. (۱)

۸. قسطلانی نیز می‌گوید:

زیارت قبر پیامبر (ص) برای زنان، مکروه نیست، بلکه مستحب است و همان‌گونه که «ابن الرفعهٔ» و «قمولی» گفته‌اند، شایسته است که زیارت قبور دیگر پیامبران و اولیا نیز برای زنان، مستحب باشد. (۲)

نقد و بررسی سندی روایت

حدیث «لعن رسول الله زائرات القبور» را به سه طریق روایت کرده‌اند که عبارتند از: حسان بن ثابت، ابن عباس و ابو هریره. این حدیث در کتب روایی اهل سنت به صورت یکسان نیامده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن ماجه، این روایت را به هر سه طریق آورده است. (۳)

۱- الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲.

ص: ۲۰۹

۲. احمد، روایت را از دو طریق (حسان بن ثابت (۱) و ابوهریره) (۲) نقل کرده است. (۳)

۳. ترمذی، حدیث را فقط از طریق ابوهریره نقل کرده است. (۴)

۴. ابو داوود نیز روایت را فقط از طریق ابن عباس نقل کرده است. (۵)

بخاری و مسلم به طور کلی این روایت را نقل نکرده‌اند، همچنان‌که نویسندگان سنن، بر هیچ یک از این سه طریق، اتفاق‌نظر ندارند. البته درباره حدیث ابوهریره یا همان طریق سوم، ابن ماجه، احمد و ترمذی، اتفاق نظر دارند.

درباره طریق اول، فقط ابن ماجه و احمد اتفاق‌نظر دارند و درباره طریق دوم، یا همان طریق ابن عباس، ابو داود و ابن ماجه هم‌رأی هستند.

طریق اول که ابن ماجه و احمد، درباره آن اتفاق‌نظر دارند، در سلسله راویان آن «عبدالله بن عثمان خثیم» قرار دارد. بنا به گفته «دورقی» به نقل از «ابن معین»، روایات وی قوّت

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۵۶.

۳- الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۰.

۴- سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۲۱۸.

۵- همان.

ص: ۲۱۰

ندارد.

ابوحاتم نیز دو نظر درباره او دارد که بنابر یک نظر او، روایات عبدالله بن عثمان قابل استناد نیست. نسایی نیز اعتقاد دارد که روایات او کمی مشکل دارد. (۱) همچنین در سلسله راویان آن «عبدالرحمان بن بَهمان» نیز قرار دارد که فقط ابن خیثم از وی روایت نقل می‌کند و «مدینی» گفته که من او را نمی‌شناسم. (۲)

در میان راویان طریق دوم، ابو صالح قرار دارد که نامش «باذان» است. ابو حاتم می‌گوید: روایات وی قابل استناد نیست، و بنا به گفته نسایی وی ثقه و مورد اطمینان نیست. ابن عدی نیز می‌گوید: «از پیشینیان کسی را سراغ ندارم که از او رضایت داشته باشد». (۳)

در میان راویان طریق سوم یا همان طریق ابو هریره، عمر بن ابی سلمه قرار دارد. نسایی می‌گوید: حدیث وی دارای قوّت نیست، و بنا به گفته ابن خزیمه به روایات او نمی‌توان استناد جست. ابن معین نیز وی را ضعیف می‌داند و ابو حاتم نیز اعتقاد دارد که روایات وی قابل

۱- ر. ک: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲- همان.

۳- تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۶.

ص: ۲۱۱

استناد نیست. (۱)

پس سند این روایت در هر سه طریق اشکال دارد. شاید به همین دلیل بخاری و مسلم این روایت را در کتاب صحیح خود نیاورده‌اند. از این گذشته، علاوه بر اشکالاتی که برشمردیم، فقها نیز در شرح و توضیح این روایت فتوا داده‌اند که زیارت قبور برای زنان و مردان، جایز، و حتی مستحب است.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۳.

ص: ۲۱۲

فصل ششم: نماز و دعا کنار قبور

فصل ششم: نماز و دعا کنار قبور

نماز و دعا کنار قبر پیامبر (ص) و دیگر قبور

وهابی‌ها نماز و دعا را کنار قبور، حرام می‌دانند و آن را شرک و کفر می‌پندارند. ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

وقتی که صحابه بر سر قبر پیامبر (ص) می‌رفتند، به وی سلام می‌کردند و اگر می‌خواستند دعا کنند، رو به قبر پیامبر (ص) به درگاه خداوند دعا نمی‌کردند، بلکه روی خود را از قبر شریف پیامبر (ص) برمی‌گرداندند و رو به قبله شده آن‌گاه دعا می‌کردند. چنان‌که در دیگر آرامگاه‌ها نیز چنین عمل می‌کردند، به همین

ص: ۲۱۳

دلیل، هیچ کدام از پیشوایان گذشته نگفته‌اند که نماز و دعا کنار قبور و مزار، مستحب است.

همچنین آنان، نماز و دعا را در این مکان‌ها، نسبت به دیگر جاها برتر نمی‌داننـد، بلکه همه علما اتفاق‌نظر دارنـد که اگر نماز را در مسجد و خانه بخوانند بهتر از این است که کنار قبور پیامبران و صالحان بخوانند، چه آنکه آن قبور را مزار بگویند یا نه. (۱)

نقد نظر ابن تیمیه

۱. دلایلی که بیان می‌کننـد، نماز و دعا در هر مکانی جایز است، دلالت دارنـد که نماز و دعا کنار قبر پیامبر (ص) و قبور دیگر پیامبران و اولیای الهی نیز جایز است. این دلایل، عام هستند و مقید به شرایط نیستند، پس عام بودن این دلایل، بر جواز آن حکم می‌کنند.

۲. از شرع این‌گونه فهمیده می‌شود، هر مکانی که از نظر شریعت تقدس و شرافت دارد، نماز، دعا و عبادت نیز در آنجا رجحان دارد. از سوی دیگر، می‌دانیم که شرافت هر مکانی به کسی است که در آن مکان قرار دارد، و شرافت قبور پیامبران و

۱- رسالهٔ زیارهٔ القبور، ص ۱۵۹.

ص: ۲۱۴

اولیای الهی به دلیل وجود جسم پاك و مطهر ایشان است، بنابراین نماز و دعا در كنار قبور ایشان، رجحان و برتری دارد.

۳. بخشی از آیه شریفه ۶۴ سوره نساء، دلالت دارد كه دعا در كنار قبر پیامبر (ص) رجحان و برتری دارد. این آیه می‌فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوَّاباً رَحِيماً)

و اگر این مخالفان هنگامی كه به خود ستم می‌كردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌كردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌كرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

آمدن نزد پیامبر (ص) در این آیه، شامل دوران حیات و ممات آن حضرت می‌شود، و حرمت و احترام پیامبر (ص) در دوران وفات آن بزرگوار همانند حرمت و احترام آن حضرت در زمان زندگی وی است. پیش‌تر بیان كردیم كه امام مالك، همین موضوع را به منصور گوشزد كرد. شمس‌الدین جزری نیز می‌گوید: «اگر دعا كنار قبر پیامبر (ص) اجابت نشود، پس در كجا اجابت می‌شود؟!»

۴. سیره حضرت فاطمه (س)؛ حضرت زهرا (س) هر جمعه، قبر

ص: ۲۱۵

عمویش حمزه را زیارت می کرد؛ کنار قبر نماز می‌خواند و می گریست. (۱)

حاکم نیشابوری می گوید:

همه راویـان این حـدیث ثقهانـد. من به منظور ترغیب به زیـارت قبور، دربـاره احـادیثی که زیارت قبور را تشویق می کننـد، تحقیق و جست‌وجوی فراوانی کرده‌ام. فرومایگان باید بدانند که زیارت قبور، سنتی قطعی است.

بایـد توجه داشت که حمزه سیدالشـهدا سال سوم هجری قمری به شـهادت رسـید و پیامبر (ص) سال دهم هجری قمری از این جهان چشم فرو بست. از زمـان شـهادت حمزه تا رحلت پیامبر (ص)؛ یعنی مـدت هفت سال، فاطمه (س) در حضور پیامبر (ص) هر جمعه، به منظور زیارت قبر حمزه در احد، مدینه را ترک می کرد و رسول خدا (ص) نیز هرگز او را منع نمی کرد!

بنا به گفته اهل سنت (۲)، حضرت فاطمه (س)، شش ماه پس از رسول خدا (ص) زنده بود. آن حضرت در این مدت نیز در حضور صحابه و امام علی (ع) به زیارت قبر حمزه می‌رفت، ولی هیچ کدام حضرت فاطمه (س) را از این عمل نهی نکردند.

۱- مصـنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۴؛ مسـتدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷؛ السـنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱؛ تمهید شرح موطا مالک، ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۷.

ص: ۲۱۶

همچنین روایت است که آن حضرت هر دو سه روز یک بار، به زیارت قبور شهدای احد می‌رفت؛ در آنجا نماز می‌خواند، دعا می‌کرد و می گریست. (۱)

به نظر نمی‌رسد، فاطمه (س) که خدا به خشنودی او خشنود می‌شود و با خشمش خشمگین (۲)، از سنت رسول خدا (ص) آگاهی نداشت و در مخالفت با سنت پیامبر (ص) به زیارت قبور می‌رفت. پس، این موضوع بر ابن تیمیه پوشیده نبود تا جسارت کرده، ادعا کند: «هیچ کدام از پیشوایان گذشته نگفته‌اند که نماز در کنار قبور و در مزارها مستحب است». (۳)

۵. سیره مسلمانان؛ از زمان رسول خدا (ص) تا به امروز، سیره مسلمانان، خواندن نماز و دعا در کنار قبور صالحان و مؤمنان بوده است (۴) که در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) روش عمر بن خطاب؛ طبری می گوید:

وقتی که عمر همراه گروهی از یارانش، راهی

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۲؛ کشف الارتیاب، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۱۳۱.

۳- زیارهٔ القبور، ص ۱۵۹.

۴- ابن جزری اعتقاد دارد که استجابت دعا در کنار قبور پیامبران و صالحان، به تجربه ثابت شده است. شوکانی نیز در کتاب تحفهٔ الذاکرین ص ۴۶ با بیان شرایطی، همین مطلب را پذیرفته است. ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

ص: ۲۱۷

حج شد، پیرمردی از او کمک خواست. عمر به هنگام بازگشت از حج، در منزلگاه «ابواء» از حال آن پیرمرد جویا شد و خبر یافت که پیرمرد از دنیا رفته است.

طبری می‌افزاید:

گویا عمر را می‌بینم به هنگام شنیدن این خبر، با گام‌هایی بلند به طرف قبر آن پیرمرد رفت؛ آنجا ایستاد، و سپس نماز خواند و قبر او را در آغوش گرفت و گریست. (۱)

ب) امام شافعی می‌گوید:

من به ابو حنیفه تبرک می‌جویم، و هر روز بر سر قبرش می‌آیم. اگر مشکلی برایم پیش بیاید، دو رکعت نماز می‌خوانم و سر قبرش می‌آیم. کنار قبر او، حاجتم را از خدا می‌خواهم، و هنوز حاجتم بالا نرفته، برآورده می‌شود. (۲)

ج) قبر معروف کرخی؛ از «زهری» نقل کرده‌اند که به تجربه ثابت شده است در کنار قبر کرخی، حوائج برآورده می‌شود. می‌گویند که اگر کسی سوره توحید را صد بار کنار قبرش بخواند و حاجتش را از خداوند بخواهد، حاجتش برآورده می‌شود. (۳)

۱- الریاض النضرة، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲- صلح الاخوان، خالدی، ص ۸۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳؛ مفتاح السعادة، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳- معجم الطبرانی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۲.

ص: ۲۱۸

ابراهیم حربی نیز در این باره می‌گوید: «قبر معروف، پادزهری تجربه شده است». ذهبی نیز می‌گوید: «دعای انسان مضطر، کنار قبرش اجابت می‌شود، زیرا در بقعه‌های مبارك دعا اجابت می‌شود». (۱)

احمد بن فتح نیز می‌گوید: از تابعی بزرگوار، بشر، درباره معروف کرخی پرسیدند، فرمود: «هرکس به درگاه خداوند، حاجتی دارد، کنار قبر او برود و دعا کند. ان‌شاءالله دعایش مستجاب می‌شود». (۲) از «ابن سعد» نیز نقل کرده‌اند: «مردم، کنار قبر کرخی طلب باران می‌کنند. قبر او آشکار است و مردم، شبانه‌روز به زیارت قبرش می‌روند». (۳)

«سبط بن جوزی» حکایت می‌کند که استادانش در بغداد می‌گفتند که «عون‌الدین» درباره علت خزانه‌دار شدنش می‌گفت:

زندگی برای من بسیار سخت شده بود و آن‌قدر دست‌تنگ شده بودم که نانی برای خوردن نداشتیم. برخی از افراد خانواده‌ام به من گفتند که سر قبر کرخی بروم و کنار قبر او

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۴۳.

۲- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۳۲۴؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۳.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۳۲.

ص: ۲۱۹

به درگـاه خداونـد دعـا کنم، زیرا دعا در کنار قبرش مسـتجاب می‌شود. (۱) من نیز سـر قبرش رفتم؛ کنـار قبرش نماز خوانـدم و دعا کردم و بعـد، از آنجا بیرون آمـدم و راهی بغداد شدم. در نزدیکی بغداد، به محلی به نام «قطغتا» رسـیدم. در آنجا مسـجد متروکه‌ای بود. به مسـجد رفتم تا دو رکعت نماز بخوانم. در مسـجد، مریضی را دیدم که روی حصیری خوابیده بود. به بالینش رفتم و پرسیدم. آیا چیزی می‌خواهی؟ گفت: آری، گلابی می‌خواهم.

سپس به مغازه‌ای رفتم و بالاپوش خود را گرو

۱- اگر استجابت دعا کنار قبر کرخی درست باشد، علت آن تمایل وی به اهل‌بیت: و خدمت او به امام رضا ۷ است. ابو عبدالرحمان سلمی می گویـد: معروف کرخی خـادم امـام رضا ۷ بود. همچنین مرحوم خویی می گویـد: شـهرزوری در منـاقب الابرار می‌نویسـد: معروف کرخی از دوسـتداران امام رضا ۷ بود و پـدر و مادرش مسـیحی بودنـد. آنها وی را در کودکی به معلمی سپردند. معلم به او می گفت: بگو: خـدا سه تاست. ولی معروف می گفت: خداونـد یکتاست. معلم، او را به شـدت کتک زد و معروف نیز گریخت و به خـدمت امام رضا ۷ رفت و به دست آن حضـرت مسـلمان شـد. سـپس به خـانه بـازگشت و در زد. پـدرش پرسـید: کیسـتی؟ گفت: معروف. پـدر پرسـید: چه دینی داری؟ معروف گفت: دین راستین و پدرش نیز به برکت امام رضا ۷ مسلمان شد. معروف می گوید: پس از مدتی همه کارهای خود را رها کردم و فقط به خدمت مولایم علی بن موسی الرضا ۷ پرداختم. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۱. ابن خلکان و دیگران نیز درباره وی همین گونه گفته‌انـد، ولی نمازی و ذهبی درباره او اشـکال کرده‌اند. مسـتدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۴۳.

ص: ۲۲۰

گذاشتم، و دو گلابی و یک سیب برایش خریدم و آوردم. کمی گلابی خورد و سپس گفت: در مسجد را ببند. من نیز در را بستم. خود را از روی حصیر، کنار کشید و گفت: اینجا را حفر کن. من نیز چنین کردم. کوزه‌ای در آنجا بود. گفت: این کوزه را بردار که تو به آن سزاوارتری. پرسیدم: آیا وارثی نداری؟ گفت: ما اهل صرافه هستیم. برادری داشتم، و سال‌هاست که او را ندیده‌ام؛ می‌گویند که او مرده است.

عون‌الدین در ادامه می‌گوید:

آن مرد با من صحبت می‌کرد که ناگاه از دنیا رفت. او را غسل دادم؛ کفن کردم و به خاک سپردم. سپس راهی دار الخلافه شدم و نامه‌ای به خلیفه نوشتم. خلیفه نیز سرپرستی خزانه را به من واگذار کرد، سپس قدم به قدم پیشرفت کردم تا به وزارت رسیدم. (۱)

د) قبر شافعی؛ جزری درباره وی می‌گوید: «کنار قبر شافعی، دعا اجابت می‌شود». (۲)

ه) قبر «بکار بکراوی»؛ وی حنفی مذهب بود و به سال ۲۷۰ ه. ق درگذشت. او را در «قرافه» دفن

۱- وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۳۹.

۲- طبقات القراء، ج ۲، ص ۹۷.

ص: ۲۲۱

کردند. قبرش مشهور و زیارتگاه است و مردم به آن تبرک می‌جویند و می گویند: کنار قبرش، دعا مستجاب می‌شود. (۱)

و) «حافظ عامری»؛ وی در سال ۴۰۳ ه. ق درگذشت. مردم شب‌ها کنار مزارش می‌ماندند؛ برایش قرآن می‌خواندند و دعا می کردند. (۲)

ز) «ابوبکر اصفهانی» متوفای سال ۴۰۶ ه. ق؛ وی را در حیره نیشابور به خاک سپرده‌اند و مزارش در آنجا آشکار، و زیارتگاه است. مردم در آنجا طلب باران می کنند، و دعا در کنار قبرش به اجابت می‌رسد. (۳)

ح) قبر «بانو نفیسه»؛ وی دختر «ابومحمد حسن بن زید» است. ابن خلکان می گوید: «او را کنار در اسباع [مصر] به خاک سپرده‌اند. اجابت دعا کنار قبرش معروف و تجربه شده است. خداوند از او خشنود باد». (۴)

۱- الجواهر المضیئة، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۰۲؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۴۰۴.

۳- وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۲.

۴- همان، ج ۵، ص ۴۲۴. وی دختر ابو محمد، حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب: است. همراه همسرش، اسحاق، فرزند امام صادق ۷ به مصر رفت. برخی گفته‌اند که همراه پدرش به آنجا رفت. قبر او در مصر است، ولی شهرت چندانی ندارد. نفیسه زنی درست‌کار و پرهیزکار بود. وقتی امام شافعی به مصر رفت، به محضرش رسید و از او حدیث شنید. مصریان تا به امروز، اعتقاد زیادی به او دارند. وقتی که امام شافعی از دنیا رفت، جنازه‌اش را به خانه نفیسه بردند. وی در خانه‌اش بر جنازه شافعی نماز خواند. او در همان جایی که دفن شده، اقامت داشت و همچنان در آنجا مقیم بود تا در رمضان ۲۰۸ ه. ق درگذشت.

پس از وفات وی، همسرش می‌خواست، جنازه را برای خاکسپاری به مدینه برد، ولی مصریان از او خواستند تا جنازه را همان جا به خاک سپارد. بنابراین وی را در همین مکان معروف که الآن در نزدیکی قاهره قرار دارد به خاک سپردند. معروف است که کنار قبرش دعا به اجابت می‌رسد. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۴. ذهبی نیز درباره وی می گوید: «وی از زنان مؤمن و صالح بود و دعا کنار قبرش مستجاب می‌شود، بلکه دعا کنار قبر پیامبران و صالحان نیز اجابت می‌شود». سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

ص: ۲۲۲

ط) قبر «نصر بن ابراهیم مقدسی»؛ وی شیخ شافعیه است و در سال ۴۹۰ ه. ق درگذشت. نووی می‌گوید: «اساتید ما می‌گفتند که دعا کنار قبرش در روز شنبه به اجابت می‌رسد». (۱)

ی) قبر «ابوحسن مصری»، فقیه شافعی متوفای ۴۹۲ ه. ق؛ «أنماطی» درباره وی می‌گوید: «قبر او در قرافه قرار دارد، و معروف است که دعا در کنار قبرش مستجاب می‌شود». (۲)

ک) قبر «قاسم بن فیره شاطبی»، متوفای ۵۹۰ ه. ق؛ وی در قرافه دفن گردید و قبرش معروف و مشهور است. نویسنده «طبقات القراء» می‌نویسد: «قبر او را بارها زیارت کرده‌ام. برخی از دوستانم به من پیشنهاد کردند بر سر قبرش بروم. من، برکت

۱- شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۹۷.

۲- همان، ص ۴۰۲.

ص: ۲۲۳

اجابت دعا را کنار قبرش به عیان دیده‌ام». (۱)

مخالفت علما با وهابیت

۱. سیوطی در داستان معراج بیان می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

بر مرکب سوار شدم و به راه افتادم. جبرئیل نیز همراه من بود و گفت: فرود آی و نماز بخوان. من نیز چنین کردم. پرسید: آیا می‌دانی در کجا نماز خواندی؟ در طیبه [مدینه] نماز خواندی و بدانجا مهاجرت خواهی کرد. بعد حرکت کردیم و گفت: فرود آی و نماز بخوان. من نیز چنین کردم. پرسید: آیا می‌دانی در کجا نماز خواندی؟ در «طور سینا» نماز خواندی، جایی که خداوند با موسی (ع) سخن گفت. سپس راه افتادیم و گفت، فرود آی و نماز بخوان. من چنین کردم. پرسید: آیا می‌دانی در کجا نماز خواندی؟ در «بیت لحم» نماز خواندی، جایی که عیسی (ع) دیده به جهان گشود. (۲)

پس اگر مکان ولادت حضرت عیسی (ع) چنین مقامی دارد که پیامبر (ص) در آنجا فرود می‌آید و نماز می‌خواند، حتماً مکان ولادت و دفن پیامبر (ص) مقام بالاتری دارد

۱- طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۲.

۲- کشف الارتیاب، ص ۲۴۷.

ص: ۲۲۴

و خواندن نماز در آنجا سزاوارتر است.

۲. ابن قیم جوزی، شاگرد ابن تیمیه می گوید:

هاجر و اسماعیل به دلیل صبر و تحمل دوری، و غربت و تسلیم در برابر فرمان الهی، مبنی بر ذبح اسماعیل به مقامی رسیدند که آثار و جای گام‌های آنها تا قیامت محل عبادت مؤمنان است. (۱)

به سخن ابن قیم بنگرید؛ در حالی که او معتقد است جای گام‌های هاجر و اسماعیل تا روز قیامت محلّ عبادت، نماز و مناسک حج است، ولی چرا همین فرد، عبادت را در محلّ ولادت، دفن و جای گام‌های پیامبر (ص) جایز نمی‌داند؟!

۳. ابن جزری نیز می گوید: «کنار قبور صالحان، از جاهایی است که دعا در آنجا اجابت می‌شود». (۲)

دعا رو به قبله یا رو به مرقد پیامبر (ص)

ابن تیمیه به صحابه چنین نسبت می‌دهد که ایشان رو به قبر شریف پیامبر (ص) دعا نمی کردند، بلکه برای دعا، روی خود را از قبر برمی گرداندند و به طرف قبله می‌ایستادند. (۳)

۱- همان، ص ۴۲۸ به نقل از زاد المعاد.

۲- نویسنده حاشیه کتاب المواهب اللدنیه ج ۳، ص ۴۰۶ این سخن ابن جزری را از کتاب «الحصن الحصین» نقل کرده است.

۳- رسالهٔ زیارهٔ القبور، ص ۱۵۹.

ص: ۲۲۵

پاسخ به ادعای ابن تیمیه

۱. ابن تیمیه، نام هیچ یک از صحابه را بیان نکرده و نگفته است کدام‌یک از ایشان هنگام دعا کنار قبر پیامبر (ص) حتی برای یک بار، روی خود را از طرف قبر به سوی قبله برگردانده‌اند، اگرچه، وی این عمل را به همه صحابه نسبت می‌دهد.

از سوی دیگر، ابن عمر که خود یکی از صحابه است، خلاف آن را بیان کرده و اظهار داشته: «سنت این است که به هنگام دعا، رو به قبر شریف و پشت به قبله بایستند». (۱)

۲. هیچ مانعی وجود ندارد که هنگام دعا رو به قبر آن حضرت بایستیم، زیرا قرآن کریم می‌فرماید: (فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ)؛ «پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید». (بقره: ۱۱۵)

۳. سایر علما مخالف نظر ابن تیمیه، فتوا داده‌اند که به برخی از این فتواها اشاره می کنیم:

الف) فتوای امام مالک؛ هنگامی که منصور از وی پرسید:

آیا به هنگام دعا رو به قبله بایستم یا رو به قبر رسول خدا (ص)؟ مالک پاسخ داد: چرا از او روی برمی گردانی، آن حضرت وسیله تو

۱- کشف الارتیاب، صص ۲۴۷، ۳۴۰؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۳۴.

ص: ۲۲۶

و پدرت حضرت آدم در روز قیامت است. رو به او بایست و از وی شفاعت بخواه که خداوند شفاعتش را می‌پذیرد. (۱)

این سؤال، آشکارا نشان می‌دهد که دعا در کنار قبر پیامبر (ص) امری معروف و مشهور بوده است و در جواز و رجحان آن، هیچ شکی وجود ندارد. تنها موضوعی که منصور نمی‌دانست، این بود که آیا دعا رو به قبله بهتر است یا رو به قبر شریف پیامبر (ص). (۲)

ب) «خفاجی» نیز می گوید: «نظر شافعی و عموم علما این است که به هنگام دعا در کنار قبر و رو به آن، و پشت به قبله بایستند. از قول ابو حنیفه نیز همین سخن نقل شده است». (۳)

ج) محقق حنفی؛ ابن همام در این باره می گوید:

آنچه از ابوحنیفه نقل شده که هنگام دعا، کنار قبر رسول خدا (ص) رو به قبله می‌ایستاد، قابل قبول نیست؛ زیرا ابن عمر می گوید: سنت این است که از طرف قبله، کنار قبر بیایی؛ یعنی پشت به قبله و رو به قبر بایستی. از نظر ابو حنیفه، این سخن، درست

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶؛ المواهب اللدنیهٔ، ج ۳، ص ۴۰۹.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۱۳۵؛ ر. ک: کشف الارتیاب، صص ۲۴۷- ۳۴۰؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۹۲.

۳- شرح الشفاء، ج ۳، ص ۵۱۷.

ص: ۲۲۷

است و کرمانی که گفته: «نظر ابوحنیفه در این باره چیز دیگری است» درست به نظر نمی‌رسد، زیرا پیامبر (ص) زنده است و زائر خود را می‌بیند و هرکس که در دوران حیاتش به حضورش شرفیاب می‌شد رو به آن حضرت می‌ایستاد. (۱)

د) «ابراهیم حربی» در کتاب «مناسک» می‌گوید: «هنگام دعا کنار قبر رسول خدا (ص)، پشت به قبله و روبه‌روی وسط قبر آن حضرت بایست». (۲)

ه) «موسی اصفهانی» از امام مالک نقل کرده که وی می‌گوید: «هرگاه کسی به زیارت مرقد رسول خدا (ص) می‌رود، پشت به قبله و رو به قبر آن حضرت کند، سپس بر آن حضرت درود فرستد و دعا کند».

و) سمهودی می‌گوید: «اصحاب شافعی و دیگران گفته‌اند که زائر پشت به قبله و رو به قبر پیامبر (ص) بایستد. نظر ابن حنبل نیز همین است». (۳)

ز) «سختیانی» هم به نقل از ابوحنیفه می‌گوید: «ایوب سختیانی به قبر پیامبر (ص) نزدیک شد، سپس پشت به قبله و رو به قبر ایستاد و گریه سر داد». (۴)

۱- همان.

۲- کشف الارتیاب، ص ۳۲۶؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۸.

۳- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۸.

۴- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۸.

ص: ۲۲۸

ح) «ابن جماعة» فتوای خود را این‌گونه بیان می‌کند:

زائر، قبر را دور بزند تا روبه‌روی صورت مقدس پیامبر (ص) قرار بگیرد، آن‌گاه پشت به قبله و رو به قبر، به آن حضرت سلام دهد. البته کرمانی برخلاف همگان گفته است که زائر برای سلام دادن به پیامبر (ص)، پشت به قبر آن حضرت بایستد. (۱)

ط) ابراهیم بن سعد می‌گوید:

ابن منکدر را دیدم که در ورودی مسجد نماز می‌خواند؛ سپس بازگشت و کمی راه رفت، آن‌گاه رو به قبله ایستاده، دست‌ها را بالا برد و دعا کرد. بعد روی خود را از قبله برگرداند و دستان خود را مانند شمشیر از غلاف کشید و دعا کرد؛ مانند کسی که با شخصی خداحافظی می‌کند، همین کار را انجام داد تا از مسجد بیرون آمد. (۲)

۴. نماز خواندن کنار قبر پیامبر (ص) به منظور تبرک جستن به مکانی که آن حضرت در آنجا دفن گردیده، هیچ منع و اشکالی ندارد. همان‌گونه که کنار سنگی که مقام ابراهیم (ع) است نماز می‌خوانیم، زیرا

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۲۶؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۸.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۸.

ص: ۲۲۹

شرافت و احترام این سنگ نیز بدان جهت است که حضرت ابراهیم (ع) روی آن می‌ایستاد. خداوند در این باره می‌فرماید: (وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى)؛ «و از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید». (بقره: ۱۲۵)

البته ابن تیمیه ادعا می‌کند: «خواندن نماز در خانه از نماز خواندن کنار قبور پیامبران و صالحان بهتر است». (۱)

وی برای اثبات ادعای خود، هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند، حتی هیچ یک از پیشوایان گذشته، چنین سخنی به زبان نیاورده‌اند، چه رسد به اینکه بخواهیم چنین ادعایی را به همه آنان نسبت دهیم.

مسجد قرار دادن قبور

روایت است که خداوند، یهودیان را لعن کرد، زیرا قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. پیامبر (ص) می‌فرماید: «بار خدایا، قبر مرا بتی قرار مده (۲) تا عبادت شود. خداوند بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند به شدت غضب می‌کند».

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۸.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶؛ الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ صحیح بخاری، ص ۴۸؛ صحیح مسلم، ص ۱۹؛ المساجد، ج ۱، ص ۲۱۸.

ص: ۲۳۰

نقد و بررسی روایت

۱. سند این روایت مخدوش است، زیرا در میان راویانی که نسایی حدیث را نقل کرده، فردی به نام «عبدالوارث» قرار دارد. به وی نسبت داده‌اند که معتزلی بود و مردم، پشت سرش نماز نمی‌خواندند. حماد نیز نقل حدیث از او را نهی کرده است. (۱)

همچنین در میان راویان این حدیث، شخصی به نام «ابوصالح» قرار دارد و معلوم نیست که وی در میان کدام دسته قرار دارد؛ راویان ناشناخته، ضعیف و یا ثقه. شاید هم او همان «باذام» مولای ام هانی باشد، که در این صورت، وی متروک، ضعیف یا کذاب است. (۲)

ابن ماجه نیز این روایت را آورده است. در میان راویان وی، کسی به نام «عبدالله بن عثمان» (۳) به چشم می‌خورد. درباره وی نیز گفته‌اند: «او شخصی قوی نیست و یا در روایت خطا می‌کرد» و نیز گفته‌اند: «احادیث وی معروف نیست و مردود است».

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۷۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۳۸.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الکامل فی الضعفاء، ج ۴، ص ۱۶۱.

ص: ۲۳۱

ابن بهمان، این حدیث را از «مدینی» روایت کرده که وی را نمی‌شناسیم. این روایت در «الموطأ» نیز آمده، ولی همان‌گونه که «ابن عبدالبر» تصریح کرده، روایتی مرسل است، زیرا در میان راویان آن، «عطا بن یسار» قرار دارد که هرگز پیامبر (ص) را ندیده است. (۱)

از سوی دیگر، این روایت، ادعای ابن تیمیه و وهابی‌ها را ثابت نمی‌کند، زیرا آنها با استفاده از این روایت، ادعا می‌کنند که خواندن نماز کنار قبور و مزارها، و نیز ساختن مسجد بر روی آنها جایز نیست، در حالی‌که ظاهر این حدیث به قضیه کنیسه حبشه اشاره دارد.

موضوع نیز از این قرار بود که هرگاه مرد صالحی از ایشان (مردم حبشه) می‌مرد، روی قبرش مسجدی می‌ساختند و در آن، شکل‌هایی را به تصویر می‌کشیدند. پس علت سرزنش کسانی که روی قبور پیامبرانشان مسجد می‌ساختند، این است که آنان در آن مساجد، تصاویری نقاشی می‌کردند و آنها را عبادت می‌کردند و به طرف آن تصاویر و قبور نماز می‌خواندند و سجده می‌کردند؛ همان‌گونه که برای بت‌ها نماز می‌خواندند و سجده می‌کردند.

۱- الموطأ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۴۸.

ص: ۲۳۲

به هر حال، از ظاهر این روایت، تنها همین مطلب فهمیـده می‌شود، بنابراین ساختن چنین مساجدی بر روی قبور نهی شده است، ولی اگر روی قبری مسـجد بسازنـد و در آن، رو به قبله و برای خـدا نماز بخواننـد هیـچ اشـکالی ندارد؛ همان‌گونه که امروزه در مسـجد پیامبر (ص) یا مسجد اموی در دمشق که قبر زکریای پیامبر در آن قرار دارد، نماز می‌خوانند.

نظر علمای اهل سنّت درباره معنای روایت

۱. قرطبی می‌گوید:

تصاویری را که در مساجد می‌کشیدند، ابتدا فقط جنبه تصویری داشت. آنان می‌خواسـتند با دیدن این تصاویر، افعال نیک صاحبان این تصـاویر را همیشه به یـاد داشـته باشـند و همچون آنـان، در عمـل نیـک بکوشـند و کنـار قبور ایشان، خـدا را عبادت کننـد. ولی نسل‌هـای بعـدی که آمدنـد، نمی‌دانسـتند که چرا گذشـتگان، این تصـاویر را نقش کرده‌انـد و شـیطان نیز آنـان را گمراه کرد. آنان پنداشـتند گذشـتگانشان، این تصـاویر را عبـادت و تعظیم می‌کردنـد و به همین دلیل بود که پیامبر (ص) امت خود را از چنین عملی برحذر

ص: ۲۳۳

داشت. (۱)

۲. نووی هم در این باره می گوید:

ساختن بنا روی قبر در ملک صاحب قبر، کراهت دارد، و ساختن بنا روی قبر در گورستان وقفی نیز حرام است. شافعی و اصحاب او به این موضوع تصریح کرده و گفته‌اند که گچ‌کاری قبر، کراهت دارد. (۲)

۳. قسطلانی درباره روایت «روی قبرش مسجد می‌ساختند» می گوید:

معنای این روایت، سرزنش کسانی است که قبر را مسجد قرار می‌دهند و ضرورت چنین سرزنشی، حرام بودن این عمل است؛ به ویژه اینکه این عمل، لعن شده است. البته شافعی و اصحاب وی، این عمل را مکروه می‌دانند. (۳)

۴. «بندیجی» می گوید: «منظور روایت این است که روبه‌روی قبر را مسجد قرار دهند و در آن نماز

۱- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۴۹۷؛ ج ۲، ص ۹۹؛ ر. ك: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲. ابن رفعه می گوید: گچ‌کاری آرامگاه و مقبره پیامبران استثنا شده و کراهتی ندارد، زیرا آنان در قبورشان زنده‌اند و نماز می‌خوانند. او می‌افزاید: خواندن نماز به طرف قبر پیامبر ص حرام است و خواندن نماز روبه‌روی یک شخص هم کراهت دارد، زیرا قلب را از توجه به نماز باز می‌دارد. قبور دیگر پیامبران نیز همان حکم قبر پیامبر ص را دارد. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۹۷.

۳- ر. ك: ارشاد الساری، ج ۹، ص ۴۷۷؛ ج ۷، ص ۴۶۲.

ص: ۲۳۴

بخوانند».

وی در ادامه می‌افزاید:

مکروه است کنار قبر مسجد بسازند و در آن، روبه‌روی قبر، نماز بخوانند، ولی اگر در مقبره‌ای مسجدی بسازند تا در آن نماز بخوانند، به نظرم اشکالی ندارد، زیرا مقبره‌ها و مساجد، وقف‌اند و تفاوتی با هم ندارند.

۵. بیضاوی در این باره می‌نویسد:

از آنجایی که یهودیان و مسیحیان برای قبور پیامبران، سجده و تعظیم می‌کردند؛ آنها را قبله قرار داده، رو به آنها نماز می‌خواندند و قبور آنها را همچون بت قرار داده بودند، پیامبر (ص) آنان را لعن کرد و مسلمانان را از این کار برحذر داشت. اگر کسی کنار قبر انسانی صالح، مسجدی بنا کند و هدفش تبرک به آن قبر باشد و نه تعظیم به آن، و هنگام نماز نیز رو به آن نباشد، لعن و نفرین پیامبر (ص) وی را در برنمی‌گیرد. (۱)

۶. سندی نیز می‌گوید:

عبارت «قبور پیامبران خود را مسجد قرار داده‌اند» به این معناست که آن را قبله

۱- ارشاد الساری، ج ۳، ص ۴۷۹.

ص: ۲۳۵

قرار داده و رو به آن نماز می‌خواندند و یا روی آن مساجدی بنا می‌کردند و در آن نماز می‌خواندند. شاید علت کراهت، این باشد که این عمل به پرستش خود قبر منجر می‌شود، به ویژه قبور پیامبران و اولیای الهی. (۱)

۷. نووی در جایی دیگر می‌گوید:

علما گفته‌اند که پیامبر (ص) از این روی نهی فرمود که قبر خود و قبر دیگران را مسجد قرار ندهند که می‌ترسید در تعظیم آن مبالغه کنند و فتنه به پا شود، و شاید هم مانند امت‌های گذشته، این عمل به کفر بینجامد.

وقتی شمار مسلمانان زیاد شد، صحابه و تابعان ضروری دیدند تا مسجد رسول‌خدا (ص) را گسترش دهند. مسجد به اندازه‌ای گسترش یافت که خانه زنان پیامبر (ص) و نیز خانه عایشه؛ یعنی محلّ دفن رسول خدا (ص)، ابوبکر و عمر را نیز دربر گرفت. اطراف قبر، دیواری بلند و دایره‌ای شکل بنا کردند تا قبر آن حضرت در مسجد آشکار نباشد و توده مردم رو به آن نماز نخوانند. سپس از دو رکن شمالی، دو دیوار منحنی شکل کشیدند، به‌گونه‌ای که آنها را به

۱- سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۶.

ص: ۲۳۶

یکدیگر متصل کردند تا کسی نتواند روبه‌روی قبر نماز بخواند. ازاین‌رو در روایت آمده است که اگر بیم آن نبود که قبر پیامبر (ص) مسجد شود، قبر وی را آشکار می‌کردند، ولی بیم آن می‌رفت که قبرش مسجد شود. (۱)

فتوای فقها درباره خواندن نماز در قبرستان

۱. امام مالک؛ از ابن قاسم پرسیدند، آیا به نظر امام مالک می‌توان روبه‌روی قبری که روی آن پوشیده است نماز خواند؟ وی پاسخ داد: «به نظر مالک خواندن نماز در قبرستان اشکالی ندارد، و خود وی میان قبور در گورستان نماز می‌خواند».

مالک می‌گوید: «خواندن نماز در قبرستان اشکالی ندارد» و در ادامه می‌افزاید: «اخباری در دست است که برخی از اصحاب پیامبر (ص) در قبرستان نماز می‌خواندند». (۲)

۲. عبدالغنی نابلسی وی می‌گوید:

اگر کسی کنار قبر انسان صالحی، مسجدی ایجاد کند یا روی قبر وی نماز بخواند و هدفش بهره‌گیری از آثار عبادی او باشد، نه قصد

۱- شرح النووی، ج ۵، ص ۱۴.

۲- المدوّنة الکبری، ج ۱، ص ۹۰.

ص: ۲۳۷

تعظیم و توجه به قبر وی به هنگام نماز، عمل چنین شخصی اشکال ندارد؛ همچنان‌که خواندن نماز در مرقد اسماعیل در مسجدالحرام از دیگر مکان‌ها بهتر است. (۱)

همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

اگر در محلّ قبر، مسجدی بنا شود، یا قبر در مسیر راه قرار گیرد، یا کسی در آنجا نشیند، یا قبر یکی از اولیای الهی و یا قبر عالمی باشد که به روح تابناکش که هم‌چون تابش خورشید بر زمین است، احترام گذارند و به مردم اعلام نمایند که این قبر یکی از اولیاست تا بدان تبرک جویند و دعایشان کنار آن مستجاب شود، چنین عملی هیچ اشکالی ندارد، زیرا ارزش اعمال انسان به نیت اوست. (۲)

۳. بنا به نقل کوثری، ابی مالکی می‌گوید: «بنا کردن مسجد کنار قبر انسانی صالح و یا خواندن نماز در مقبره وی به قصد تبرک به آثار او و قبول شدن دعا در آنجا ایرادی ندارد». وی می‌افزاید: «علت آن نیز این است که قبر اسماعیل (ع) در مسجدالحرام، کنار کعبه قرار دارد و خواندن

۱- الحدیقهٔ الندیهٔ، ج ۲، ص ۶۳۱.

۲- همان، ص ۶۳۰.

ص: ۲۳۸

نماز در آنجا بهتر از جاهای دیگر است». (۱)

۴. «بغوی» نیز می گوید:

برخی از علما معتقدند که خواندن نماز در گورستان جایز است، به شرطی که در مکانی تمیز و پاکیزه نماز بخوانند.

در روایت آمده است که عمر، انس بن مالک را دید که کنار قبری نماز می‌خواند. به او گفت: این قبر است! این قبر است! ولی دستور نداد نمازش را دوباره بخواند. همچنین گفته‌اند که حسن بصری نیز در قبرستان نماز می‌خواند. مالک نیز می گوید: «خواندن نماز در گورستان هیچ اشکالی ندارد».

روایتی که خواندن نماز در حمام و قبرستان را نهی کرده، به این علت است که معمولًا در حمام، کثافت ریخته می‌شود و خاک گورستان نیز با گوشت مردگان مخلوط می گردد، پس نهی به دلیل ناپاکی مکان است، ولی اگر در آنجا مکانی پاک بنا شود، خواندن نماز در آنجا هیچ ایرادی ندارد. (۲)

اکنون با توجه به این فتاوا و نظرات علما آیا باز هم وهابی‌ها می‌توانند به کسانی که در

۱- المقالات للکوثری، ص ۲۴۶؛ شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- شرح السنه، ج ۲، ص ۳۹۸.

ص: ۲۳۹

قبرستان و مزارها نماز می‌خوانند، تهمت کفر و شرک بزنند و ادعا کنند که اینان صاحب قبر را عبادت می‌کنند. بلکه باید به وهابیون گفت که آیا نشنیده‌اید انس بن مالک و حسن بصری در میان قبور نماز می‌خواندند!!

ص: ۲۴۰

فصل هفتم: بازسازی قبور و ساخت گنبد

فصل هفتم: بازسازی قبور و ساخت گنبد

دیدگاه وهابیت

وهابی‌ها بازسازی قبور، ایجاد بنا و گنبد بر روی آنها و نیز گچ‌کاری قبور را ممنوع می‌دانند و آن را شرک و کفر می‌شمارند. به اعتقاد آنها باید قبور، گنبدها و بناهای اطراف قبور را ویران کرد. اینک چند نمونه از فتواهای آنها را در این باره ببینید:

۱. صنعانی می‌گوید:

مزار و بارگاه، مانند بت است. کاری را که بت‌پرستان دوران جاهلیت انجام می‌دادند، همان کار را گورپرستان انجام می‌دهند. آنها نام

ص: ۲۴۱

آن را بت گذاشته بودند و اینها نام آنها را بارگاه و مزار ولی خدا گذاشته‌اند. اما عمل آنها یکی است، و تغییر نام نیز، آن را از بت بودن خارج نمی‌کند. (۱)

۲. ابن قیم، شاگرد ابن تیمیه نیز فتوا می‌دهد:

بارگاه‌ها و بناهای قبور را به عنوان بت و طاغوت گرفته‌اند و می‌پرستند. پس تخریب و نابودی آنها واجب است، و در صورت داشتن قدرت و توانایی بر نابودی آنها، حتی یک روز هم نباید آن بناها پابرجا بمانند، زیرا آنها مانند لات و عزی هستند و بزرگ‌ترین شرک به شمار می‌روند. (۲)

۳. وهابی‌ها در نامه‌ای به «شیخ الرکب مغربی» به صراحت نوشته‌اند:

ساختن گنبد و انجام امور دیگر روی قبور پیامبران و دیگر قبور به منظور تعظیم قبور ایشان از وقایعی است که پیامبر (ص) از آن خبر داده بود. آن حضرت فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، مگر آنکه گروهی از امت من به مشرکان بپیوندند و جماعتی از امتم به

۱- کشف الارتیاب، ص ۲۸۶، به نقل از تطهیر الاعتقاد.

۲- زاد المعاد، ص ۶۶۱.

ص: ۲۴۲

بت‌پرستی روی آورند». (۱)

۴. «عبدالله بن سلیمان بن بلسید»، قاضی القضات وهابی‌ها در روزنامه امّ القری (۱۳۴۵ ه. ق) می‌گوید: «ساختن گنبد و بنا برای قبور تا قرن پنجم وجود نداشت، این بدعت، از قرن پنجم به بعد پدیدار گشت. (۲)

۵. در پاسخی منسوب به علمای مدینه آمده است:

به اجماع علما ساختن بنا روی قبور ممنوع است، زیرا روایات صحیحی، آن را منع کرده‌اند، به همین دلیل، بسیاری از علما به استناد روایتی از علی بن ابی‌طالب (ع) فتوا داده‌اند که تخریب آن قبور، واجب است. در این روایت، علی (ع) به «ابوهیاج» می‌گوید: تو را به مأموریتی می‌فرستم که پیامبر (ص) مرا به آن مأمور کرد. هیچ تصویری را وامگذار، مگر آنکه آن را نابود کنی و هر قبر بلندی را که دیدی، آن را صاف و هموار ساز.

لازم به ذکر است که در صفحات آینده درباره این روایت منسوب به امام علی ۷ بحث خواهیم کرد.

۱- ر. ك: كشف الارتياب، ص ۲۸۷.

۲- كشف الارتياب، ص ۲۸۷.

ص: ۲۴۳

نقد و بررسی فتوای وهابی‌ها

۱. اجماعی که وهابی‌ها ادعا می‌کنند، درست به نظر نمی‌رسد، بلکه برخلاف فتوای آنها، سایر علما بر جواز چنین عملی اجماع کرده‌اند. پیروان همه مذاهب اسلامی در هر زمان و مکانی، از عالمان، دانشمندان، فضلا و حاکمان گرفته تا توده مردم، همگی، پیش از پیدایش فرقه وهابیت، چنین سیره و روشی داشتند. این سیره مسلمانان، خود یک اجماع عملی است و نشان می‌دهد آن را از صاحب شریعت گرفته‌اند.

صنعانی نیز به این سیره مسلمانان اعتراف می‌کند. وی در رساله «تطهیر الاعتقاد» سؤالی را مطرح می‌کند و خود به آن پاسخ می‌دهد. او چنین می‌گوید:

این موضوع در تمام کشورهای اسلامی، همگانی است و همه سرزمین‌های شرق و غرب را درنوردیده است. هیچ کشور اسلامی را سراغ نداریم که در آن، قبر و بارگاه وجود نداشته باشد. حتی در بسیاری از مساجد مسلمانان، قبر و مزار قرار دارد. آیا خرد اندیشه‌ورزان می‌پذیرد که چنین عمل زشتی با این گستردگی صورت گیرد، ولی علما و فقها در برابر آن سکوت کنند؟!

سپس صنعانی، خود به این پرسش این‌گونه پاسخ

ص: ۲۴۴

می‌دهد:

اگر به دنبـال انصـاف هسـتی و از پیروی پیشـینیان دست نشسـته‌ای و می‌دانی که حق، چیزی است که دلیـل آن را ثـابت می‌کنـد، نه اتفاق‌نظر نسل‌های پیاپی، پس بـدان‌که مردم عادی به این امور دست می‌زننـد؛ همان کسانی که اسـلام خود را بـدون هیـچ دلیلی از پدرانشان تقلید می‌کنند. اگر هم کسی زشتی این کار را به آنان گوشزد کند، گوش فرا نمی‌دهند. حتی کسانی که خود را اهل علم و فضل می‌داننـد و منصب قضاوت، فتوا و تـدریس به عهـده دارنـد و یا حاکمان و عارفان، و یا آنان که عهده‌دار امارت و حکومت هسـتند، به پیروی از مردم عـادی به قبور تعظیم می‌کننـد. اما همه می‌دانیم که سـکوت همگان و خاموشـی دانشـمندان در برابر انجام یک کارناپسند، دلیل بر جواز آن نیست.

در همین‌جا باید اشاره کنیم که صـنعانی در سـخنان خود به وقوع این سیره عملی- آن هم کامل‌ترین صورت آن- اعتراف می‌کند و می‌گوید همه اقشار مردم از جمله علما، فضلا، قاضیان، فقها، مدرسان، اولیا، عارفان، امیران و حاکمان، همگی بدون هیچ استثنایی و بدون هیچ انکاری، به چنین

ص: ۲۴۵

عملی معتقدند.

اکنون از صنعانی می‌پرسیم؛ آیا سیره‌ای قوی‌تر و فراگیرتر سراغ دارید؟! همچنین وقتی وی توضیح می‌دهد که حق، آن است که با دلیل ثابت شود، و البته این سخن، درست است، اما آیا اتفاق نظر نسل‌های پیاپی دلیل به حساب نمی‌آید؟ آیا دلیلی قوی‌تر از این وجود دارد؟!

لازم به ذکر است که در صفحات آینده خواهیم دید که این سیره عملی مسلمانان در کتب تاریخی ثبت و ضبط شده است.

۲. اگر در نظر یک وهابی، روایتی صحیح، و دارای وضوح در دلالت و بدون معارض باشد، دلیل نمی‌شود که این روایت در نظر دیگران نیز صحیح و واضح باشد. به این ترتیب، چگونه به استناد حدیثی که فقط در نظر ایشان صحیح است، ادعای اجماع می‌کنند؟

۳. در سخنان این وهابی، تناقض به چشم می‌خورد؛ زیرا یک بار می‌گوید که بسیاری از علما به وجوب تخریب و نابودی قبور فتوا داده‌اند، و بار دیگر می‌نویسد که همه علما بر صحت روایتی که ساختن قبور را منع کرده، اجماع دارند.

اگر همه علما در صحت روایت، اجماع دارند، پس

ص: ۲۴۶

چرا همه آنها به وجوب نابودی قبور فتوا نداده‌اند، بلکه- به ادعای وهابی‌ها- بیشتر علما به وجوب آن فتوا داده‌اند.

اشکالات سند حدیث منسوب به علی (ع)؛ این روایت را سه نفر به نام‌های «یحیی بن یحیی»، «ابوبکر بن ابی شیبه» و «زهیر بن حرب» از «وکیع» نقل کرده‌اند. او نیز روایت را از «سفیان»، از «حبیب بن ابی‌ثابت»، از «ابو وائل»، از «ابو هیاج اسدی» نقل کرده که ابوهیاج می گوید:

علی (ع) به من فرمود: تو را به مأموریتی می‌فرستم که پیامبر (ص) مرا به آن مأمور کرد. هیچ تصویری را وامگذار مگر آنکه آن را نابود کنی و هر قبر بلندی را که دیدی، آن را صاف و هموار ساز. (۱)

از نظر راوی‌شناسان، سند این روایت مخدوش است. آنان درباره برخی از راویان این‌گونه اظهارنظر کرده‌اند:

۱. درباره وکیع که همان «ابن جراح رواسی» است، این‌گونه نظر داده‌اند:

الف) عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: پدرم می گفت: «ابن مهدی نسبت به وکیع، واژگان روایت

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۶.

ص: ۲۴۷

را بیشتر تغییر می‌داد، ولی وکیع نسبت به ابن مهدی اشتباهاتش بیشتر بود». همچنین وی در جای دیگری می گوید: «پدرم می گفت که وکیع در پانصد روایت اشتباه کرده است». (۱)

ب) ابن مدینی درباره او می گوید: «وکیع در سخن گفتن، واژگان را نادرست ادا می کرد. وقتی که روایتی می‌خواند، انسان از چگونگی تلفظش تعجب می کرد». (۲)

ج) «محمد بن نصر مروزی» نیز درباره وکیع می گوید: «وی حدیث را از حفظ می‌خواند، به همین دلیل واژگان آن را تغییر می‌داد. (۳) گویا معنای روایت را نقل می کرد؛ او عرب‌زبان نیز نبود». (۴)

۲. دیگر راوی این حدیث، «سفیان» است. راوی‌شناسان درباره او نیز این گونه سخن گفته‌اند:

الف) ذهبی می گوید: «او با نیرنگ، راویان ضعیف

۱- تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۳۶.

۳- نعیم بن حماد می گوید: شام میهمان وکیع بودیم. گفت: چه چیزی برایتان بیاوریم؟ شراب خرمای پیرپسند یا شراب خرمای جوان‌پسند؟ گفتم: این چه سخنی است؟! گفت: به نظر من، آبجو از آب فرات حلال‌تر است. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۷۲. احمد نیز درباره‌اش گفته: «او به پیشینیان ناسزا می گفت، شراب می‌خورد و فتوای باطل می‌داد».

۴- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۶۹.

ص: ۲۴۸

را ثقه نشان می‌داد». (۱)

ب) ابن مبارک نیز می‌گوید: «سفیان داشت روایت می‌خواند که من سر رسیدم. دیدم او در نقل روایت نیرنگ می‌کند، اما مرا که دید خجالت کشید و گفت: از تو روایت نقل می‌کنم». (۲)

ج) ابوبکر نیز درباره‌اش گفته است که شنیده‌ام یحیی می‌گوید: «سفیان ثوری با نیرنگ می‌کوشید تا راوی ضعیفی را به من ثقه نشان دهد، ولی موفق نشد». (۳)

د) «یحیی بن معین» نیز می‌گوید: «نسبت به احادیث ابو اسحاق، کسی داناتر از سفیان نیست، ولی او نیرنگ می‌کرد». (۴)

۳. راوی دیگر این روایت، حبیب بن ابی ثابت است. درباره او نیز این سخنان مطرح است:

الف) ابن حبان می‌گوید: «وی در نقل روایات نیرنگ می‌کرد». (۵)

ب) عقیلی می‌گوید: «وی از عطا روایاتی نقل کرده که به آن توجه نمی‌شود». (۶)

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴- الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۲۲۵.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۶.

۶- همان.

ص: ۲۴۹

ج) همچنین عقیلی می‌گوید: «ابن عون بر او عیب و ایراد گرفته است». (۱)

د) قطان نیز می‌گوید: «وی از عطا مطالبی غیر از حدیث نیز نقل کرده که مضبوط نیست و توجهی هم به آن مطالب نمی‌شود».

ه) ابن خزیمه نیز می‌گوید: «وی در نقل روایت، نیرنگ به کار می‌برد». (۲)

۴. ابو وائل نیز یکی دیگر از راویان این حدیث است. او با علی (ع) دشمن بود و کینه آن حضرت را به دل داشت. به این ترتیب، نمی‌توان به او اعتماد کرد، زیرا پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) می‌فرماید: «تو را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و با تو دشمنی نمی‌کند، مگر منافق». (۳)

نقد و بررسی روایت منسوب به علی (ع)

به این نوع روایت «شاذ» می‌گویند؛ یعنی فقط یک نفر آن را نقل کرده که همان ابو هیاج است. سیوطی نیز می‌گوید: «در کتاب‌های حدیثی فقط همین یک روایت از ابو هیاج نقل شده است».

از طرف دیگر، این روایت ادعای وهابی‌ها را

۱- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۵۱.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۹، وی طرفدار عثمان بود و از علی ۷ بدگویی می‌کرد.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۹.

ص: ۲۵۰

ثابت نمی‌کنـد، زیرا این روایت دسـتور می‌دهـد که روی قبر را صاف و هموار کنید، نه اینکه قبور را همسان زمین سازید تا از زمین بلندتر نباشد.

در هر صورت، معنای این روایت را سه‌گونه می‌توان تصوّر کرد:

۱. نابود کردن بناهای روی قبور؛

۲. همسان کردن قبور با سطح زمین؛

۳. صاف کردن و هموار ساختن پستی و بلندی‌های روی قبر.

احتمال اول را نمی‌توان پذیرفت، زیرا سیره و عمل صحابه، خلاف آن است.

احتمال دوم نیز قابل قبول نیست، زیرا سنت قطعی این است که قبور را یک وجب از زمین بالاتر می‌گرفتند.

احتمال سوم، پذیرفتنی‌تر است که می‌گوید؛ روی قبر نباید مانند کوهان شتر یا پشت ماهی برآمدگی داشته باشد، بلکه باید صاف و هموار شود. علمای اهل سنت، مانند نووی و قسطلانی نیز همین معنا را می‌پذیرند.

نووی می‌گوید:

سنت این است که قبر، خیلی از زمین بالاتر نباشد، بلکه به اندازه یک وجب از زمین بالاتر باشد و پستی و بلندی هم نداشته

ص: ۲۵۱

باشد. همچنین روی قبر نیز صاف و هموار گردد. (۱)

قسطلانی هم می‌گوید: «سنت، این‌گونه است که روی قبر را تسطیح و صاف نمایند و به این دلیل که این عمل، نشانه رافضی‌ها (شیعیان) است نمی‌توان سنت را ترک کرد».

وی هموار کردن روی قبور را مخالف روایت ابو هیاج نمی‌داند و در ادامه می‌افزاید:

این حدیث نمی‌گوید که قبر را با زمین همسان و هم‌سطح کنید، بلکه بیان می‌کند روی قبر را صاف و هموار کنید، از جمع میان روایات نیز همین معنا فهمیده می‌شود.

سیره صحابه و مسلمانان

قبور پیامبران در اطراف بیت‌المقدس، مانند قبر داوود (ع) در قدس، قبر حضرت ابراهیم (ع) و فرزندانش اسحاق و یعقوب (علیهم السلام) و نیز قبر حضرت یوسف (ع) که حضرت موسی (ع) آن را از مصر به شهر الخلیل منتقل کرد، همگی بناهای مرتفعی دارند. حتی پیش از اسلام روی آنها، سنگ‌های معمولی بزرگی قرار داشت و پس از فتح بیت‌المقدس نیز به همان شکل باقی ماند. (۲)

۱- المجموع، ج ۴، ص ۳۱۲.

۲- سید امین نیز در کشف الارتیاب، ص ۴۸۴ به همین موضوع اشاره کرده است. روایتی نیز در این باره وجود دارد که اگر صحیح باشد، به همین موضوع دلالت دارد. ر. ک: درر الاخبار، مرحوم طبسی، ج ۲، ص ۱۸۵؛ معالم الزلفی، ص ۱۰۸، البته روایاتی در دست است که می‌گویند: خداوند اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است. ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۸.

ص: ۲۵۲

ابن تیمیه، خود به این موضوع اعتراف کرده و می گوید: «بنای روی قبر ابراهیم خلیل (ع) در زمان فتح بیت‌المقدس و دوران صحابه وجود داشت، ولی در ساختمان آن تا سال چهل هجری بسته بود».

بدون تردید، عمر هنگام فتح بیت‌المقدس، آن بناها را دید، ولی به تخریب و انهدام آن دستور نداد.

ابن بلیهد مدعی است که بنای روی قبر از قرن پنجم به بعد رواج یافت و پیش از آن سابقه نداشت، ولی تاریخ، خلاف ادعای او را نشان می‌دهد، زیرا بناهایی بر فراز قبور و مزارها قرار دارند که مربوط به پیش از قرن پنجم هستند، حتی تاریخِ برخی از آنها به قرن اول و دوم بازمی گردد. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. بنای حجره شریف قبر پیامبر (ص)؛

۲. ساختمان مسجدی که بر فراز قبر حمزه سیدالشهداء بنا شد؛

۳. قبر ابراهیم فرزند پیامبر (ص) که در منزل محمد فرزند زید، فرزند علی (ع) قرار داشت؛

ص: ۲۵۳

۴. قبر سعد بن معاذ که در خانه «ابن افلح» قرار داشت و زمان عمر بن عبدالعزیز در سده دوم، روی آن گنبدی ساخته بودند (۱)؛

۵. ساختمان روی قبر زبیر که آن را سال ۳۸۶ ه. ق ساختند.

۶. ساختمان روی قبر معروف به «نذور»؛ یعنی قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) را در قرن چهارم بنا کردند.

بازسازی بنای قبر پیامبر (ص)

۱. جنازه مبارک پیامبر (ص) را در حجره‌ای دفن کردند. اگر وجود ساختمان و بنا بر روی قبور حرام بود، صحابه پیش از دفن آن حضرت، حجره را خراب می‌کردند، زیرا اگر آن‌گونه که وهابی‌ها معتقدند بنای روی قبور مانند بت باشد، تفاوتی ندارد که آن بنا قبل از دفن بوده یا اینکه پس از دفن، روی آن بنایی ایجاد کنند. به هر حال، ساختمان و گنبد روی قبر مبارک پیامبر (ص) نیز از گذشته تا به امروز وجود داشته است.

۲. خانه پیامبر (ص) دیوار نداشت و نخستین بار، عمر بن خطاب دور آن دیواری کشید. (۲)

۱- ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۵؛ کشف الارتیاب، ص ۴۲۴.

۲- وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۱.

ص: ۲۵۴

۳. عایشه در حجره‌اش بین خود و قبر مبارک پیامبر (ص) دیواری کشید و قبل و بعد از ایجاد دیوار، در آن حجره سکونت داشت و همان جا نماز می‌خواند.

مردم از خاک قبر پیامبر (ص) برمی‌داشتند. در این حال، عایشه دستور داد جلوی قبر دیواری کشیدند. این دیوار، منفذی داشت و مردم از آنجا خاک برمی‌داشتند، تا اینکه به دستور عایشه، آن منفذ را نیز بستند. (۱)

۴. عبدالله بن زبیر، روی قبر پیامبر (ص) بنایی ساخت، اما پس از مدتی دیوار آن بنا فرو ریخت.

۵. عمر بن عبدالعزیز، خانه اول را خراب کرد و از نو، بنایی برای قبر آن حضرت ساخت. حتی حریمی نیز برای آن قرار داد و حجره را سنگ مرمر کردند. به هنگام تخریب خانه اول، قبور سه‌گانه آشکار شدند. (۲)

۶. در زمان متوکّل، خلیفه عباسی، دوباره آن حجره را سنگ مرمر کردند.

۷. زمان مقتفی (خلیفه عباسی)، ساختمان را تجدیدبنا کردند. همان موقع از چوب صندل و

۱- همان، ص ۵۴۴.

۲- همان، ص ۵۴۷.

ص: ۲۵۵

آبنوس، مشبّکی ساختند و روی دیواری که عمر بن عبدالعزیز بنا کرده بود، نصب کردند.

۸. در دوران حکومت مستضیئ، دیوار حجره فرو ریخت و آن را بازسازی کردند. در سال ۶۵۴ ه. ق حرم شریف پیامبر (ص) آتش گرفت اما در زمان حکومت مستعصم عباسی، بازسازی و تعمیر آن را شروع کردند و با وسایلی که در دوره ملک منصور ایبک صالحی از مصر، و نیز چوب‌هایی که در دوره ملک مظفر از یمن فرستادند، حجره را تکمیل کردند.

۹. تعمیر و تکمیل ساختمان در دوران ملک منصور، قلاوون صالحی حاکم مصر به پایان رسید و نخستین گنبد را بر فراز حجره شریف پیامبر بنا کردند. «احمد بن عبدالقوی» این گنبد کبودرنگ را در سال ۶۷۸ ه. ق ساخت. (۱)

قبور صحابه و دیگران

۱. می‌گویند که عقیل در خانه‌اش چاهی کند و درون چاه به سنگ‌نوشته‌ای برخورد کرد که روی آن نوشته بود: این قبر ام حبیبه است. (۲) او، چاه را پر کرد و روی آن بنایی ساخت.

۱- ر. ک: کشف الارتیاب، ص ۴۰۰؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۷۳.

۲- این سخن درست به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر منظور از أم حبیبه، همسر پیامبر ص است، بعید به نظر می‌رسد که عقیل از مکان قبر او خبر نداشته باشد، چون عقیل با وی هم‌عصر بود.

ص: ۲۵۶

۲. هارون الرشید در قرن دوم، گنبدی روی قبر امیر مؤمنان (ع) ساخت. (۱)

۳. خطیب بغدادی، متولد سال ۳۹۲ ه. ق است. وی می گوید:

امـام کـاظم (ع) در قبرسـتان شونیز نیز دفن شـد. قـبر وی مشـهور و زیارتگـاه است. روی قبر، بارگـاهی عظیم بنـا کرده‌انـد و در آن، شمعدان‌ها، فرش‌ها و انواع وسایل وجود دارد. (۲)

۴. امـام رضـا (ع) را در عمـارتی گنبـدگونه که هـارون را در آنجـا دفن کرده بودنـد، به خاک سپردنـد. به نظر می‌رسـد مأمون، این ساختمان را برای قبر پدرش در سال ۲۰۰ ه. ق ساخته بود.

۵. قبر «ابوتمام طایی»: «نهشل بن حمید طوسی» در سال ۲۳۰ ه. ق روی قبر ابو تمام، حبیب بن اوس

۱- حسـین بن حجاج، شاعر قرن چهارم، متوفای سال ۳۹۱ ه. ق قصیده‌ای در وصف امام علی ۷ سرود که چند بیت آن عبارت است از:

ای صاحب گنبد سپید در سرزمین نجف، هرکس قبر تو را زیارت کند و نزد تو از خدا شفا طلبد، خداوند، او را شفا می‌دهد.

ابوالحسن، همان انسان هـدایت‌پیشه را زیارت کنید تا از اجر و اقبال و منزلت برخوردار شوید. به زیارت همانی بروید که زمزمه‌ها را می‌شـنود، کسی که مشتاقانه قبرش را زیارت کند، او را کفایت می کند. هرگاه به بارگاهش رسیدی، احرام ببند و لبیک‌گویان وارد شو، سعی به جای آور و قبرش را طواف کن.

۲- وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰.

ص: ۲۵۷

طایی، شاعر معروف در موصل، بنایی ایجاد کرد.

۶. قبر «پوران»، در سال ۲۷۱ ه. ق بر فراز قبر پوران، دختر حسن بن سهل، گنبدی ساختند.

۷. ذهبی می گوید:

در سال ۲۳۶ ه. ق به دستور متوکّل، قبر امام حسین (ع) و ساختمان‌های اطراف آن را ویران کردند. مسلمانان از اقدام متوکل اندوهگین شدند. مردم بغداد، روی در و دیوار و مساجد، علیه متوکل ناسزا نوشتند. شاعران نیز در هجو او اشعاری سرودند، مانند این شعر: سوگند به خدا، بنی‌امیه پسر دختر پیامبر (ص) را به ستم کشتند. اینک کسانی از دودمان بنی‌عباس همان کار پسران امیه را مرتکب شدند. سوگند به جان خویشتنم، قبر او را ویران کردند. اینان انگشت تأسف به دهان گرفته‌اند که نتوانستند در کشتن حسین شرکت جویند. پس، به جان استخوان‌هایش افتاده‌اند. (۱)

دیدیم که برخلاف ادعای بلیهد، ایجاد بنا روی قبور، پیش از قرن پنجم نیز میان مسلمانان

۱- ذهبی نیز این اشعار را در تاریخ الاسلام ج ۱۷، ص ۱۸ آورده است. نیز ر. ک: کشف الارتیاب، ص ۳۰۸؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۸۴.

ص: ۲۵۸

رواج داشته است. اگر ساختن بنا روی قبور حرام بود، باید در این قرون از این عمل نهی می‌شد و آن را شرک می‌دانستند، به ویژه در عصر هارون و مأمون که علمای بسیار و پیشوایان دین حضور داشتند، ولی هیچ کدام این کار را زشت نشمردند، در حالی که همان‌ها با اندیشه مأمون، مبنی بر مخلوق بودن قرآن، مخالفت کردند و مشقت زندان و شکنجه را به جان خریدند.

در ادامه به چند نمونه دیگر اشاره می کنیم:

۸. قبر سلمان فارسی، متوفای ۳۶ ه. ق؛ خطیب بغدادی درباره قبر او می گوید: «هم‌اکنون، قبر سلمان، کنار ایوان کسری آشکار و معروف است و بنایی نیز بر فراز آن ساخته‌اند. خادمی برای حفظ و نگهداری آن، در آنجا اقامت دارد». (۱)

۹. قبر طلحه؛ وی در سال ۳۶ ه. ق در جنگ جمل کشته شد. «ابن بطوطه» می گوید: «مقبره طلحهٔ بن عبیدالله داخل شهر قرار دارد و روی آن گنبد و مسجدی ساخته‌اند. در کنج مقبره‌اش نیز مکانی برای پذیرایی اختصاص دارد».

همچنین ابن بطوطه، چندین بارگاه و مرقد صحابه و تابعان را در بصره نام می‌برد که روی هر یک

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

ص: ۲۵۹

گنبدی است و نام صاحب قبر و تاریخ وفات او را نیز بر روی آن نوشته‌اند. (۱)

۱۰. قبر زبیر بن عوام؛ ابن جوزی می‌گوید:

اثیر ابوالمسک عنبر، روی قبر زبیر، ساختمانی بنا کرد و آنجا مسجد شد. شمعدان‌ها، حصیرها و فرش‌هایی به آنجا آوردند و خادمی دائمی در آنجا حضور دارد. همچنین برای مخارج آنها موقوفاتی نیز قرار داده‌اند. (۲)

۱۱. قبر ابو ایوب انصاری، متوفای سال ۵۲ ه. ق در روم؛ ولید می‌گوید:

پیرمردی فلسطینی برای من تعریف کرد که پایین دیوار قسطنطنیه، ساختمانی سفید رنگ بود. مردم می‌گفتند: آنجا قبر ابو ایوب انصاری صحابی پیامبر (ص) است. من خود به آنجا رفتم، و قبر او را در آن ساختمان دیدم، روی قبر شمعدانی قرار داشت که با زنجیری آن را بسته بودند. (۳)

ابن کثیر نیز می‌گوید: «قبر ابوایوب بارگاه و

۱- رحلهٔ ابن بطوطه، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۷، یادآوری می‌کنیم که زبیر و طلحه، پیمان خود با امام علی ۷ را شکستند و آتش جنگ را برافروختند و علیه امام زمان خویش خروج کردند. آن دو در آن جنگ و یا به دنبال آن کشته شدند.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴.

ص: ۲۶۰

مسجدی دارد». (۱)

۱۲. بارگاه امام موسی بن جعفر (ع)؛ ذهبی می‌گوید: «قبر موسی بن جعفر (ع) در بغداد، بارگاهی عظیم و مشهور دارد. همچنین قبر فرزند او، علی بن موسی (ع) نیز در طوس بارگاهی عظیم دارد». (۲)

۱۳. ابن جوزی می‌گوید: «در سال ۴۵۹ ه. ق ابوسعد مستوفی، معروف به «شرف‌الملک» روی قبر ابوحنیفه، بنایی ایجاد کرد و گنبدی نیز روی آن ساخت». (۳)

۱۴. قبر معروف کرخی، متوفای سال ۲۰۰ ه. ق؛ ابن جوزی درباره قبر وی می‌نویسد: «در ربیع‌الاول سال ۴۶۰ ه. ق روی قبر معروف، بنایی ایجاد کردند و مرقدش را با گچ و آجر ساختند». (۴)

۱۵. قبر محمد بن ادریس شافعی، متوفای سال ۲۰۴ ه. ق؛ ذهبی می‌گوید: «ملک کامل، روی ضریح شافعی گنبدی ساخت». (۵)

۱۶. قبر ابو علی هبیش، متوفای سال ۴۲۰ ه. ق؛ ابن جوزی می‌گوید: «قبر او در کوفه آشکار است و

۱- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۶۵.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۴.

۳- المنتظم، ج ۱۶، ص ۱۰۰.

۴- همان، ص ۱۰۵.

۵- دول الاسلام، ص ۳۴۴.

ص: ۲۶۱

برای آن بارگاهی ساخته‌اند». (۱)

استناد وهابی‌ها به روایت ابو زبیر

مسلم (۲)، ترمذی (۳)، ابن ماجه (۴)، نسایی (۵)، ابو داوود (۶)، و احمد (۷) در مسند خود حدیثی را با عنوان روایت «ابو زبیر» نقل کرده‌انـد و وهابی‌هـا برای اثبـات ادعـای خود به این روایت توسـل جسـته‌اند. روایت از این قرار است که پیامبر (ص) از اینکه قبر را گچ‌کاری کنند؛ کنار آن بنشینند و یا روی آن، بنایی ایجاد کنند، نهی فرمود.

این روایت را از پنج طریق نقل کرده‌اند:

طریق اول

ابوبکر بن ابی‌شیبه می‌گوید:

حفص بن غیـاث برای مـا این روایت را نقـل کرد. حفص نیز از ابن جریـج، او نیز از ابو زبیر و ابو زبیر نیز از جابر نقل کرده که جابر می‌گوید: پیامبر (ص) چنین فرموده است. (۸)

۱- المنتظم، ج ۱۵، ص ۲۰۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳.

۳- ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳.

۵- سنن نسایی، ج ۴، ص ۸۷.

۶- سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۶.

۷- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۹۵.

۸- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳.

ص: ۲۶۲

طریق دوم

هارون می‌گوید: «حجاج بن محمد، محمّد بن رافع و عبدالرزاق هر سه به نقل از ابن جریج برای ما روایت کرده‌اند، او نیز از ابو زبیر روایت را نقل کرده است». (۱)

طریق سوم

«عبـدالرحمن بن اسود» می‌گویـد: «محمـد بن ربیعه از این روایت به مـا خبر داد. او نیز روایت را از ابن جریـج و وی نیز آن را از ابو زبیر نقل می‌کند». (۲)

طریق چهارم

«ازهر بن مروان» به نقل از محمـد بن زیاد روایت می‌کنـد که وی می‌گوید: «عبدالوارث به نقل از ایوب و او نیز از ابو زبیر روایت را نقل می‌کند». (۳)

طریق پنجم

«یوسف بن سعید» روایت کرد که حجاج از ابن جریج و وی نیز به نقل از ابو زبیر روایت را

۱- ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۳.

ص: ۲۶۳

نقل کرده است. (۱)

بررسی سند روایت

ابن جریج، ابو زبیر، حفص بن غیاث، محمد بن ربیعه و عبدالرزاق از راویان این روایت هستند که وضعیت هر یک را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. ابن جریج، همان عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج اموی است که راوی‌شناسان درباره وی این گونه نظر داده‌اند:

الف) از یحیی بن سعید درباره حدیث ابن جریج پرسیدند، وی گفت: «احادیث او ضعیف است. به وی گفتند: او به هنگام نقل خبر، از واژه «اخبرنی» استفاده می کند. او پاسخ داد: مهم نیست. تمام احادیث او ضعیف است».

ب) احمد بن حنبل نیز درباره او می گوید: «اگر ابن جریج بگوید که فلانی و فلانی چنین گفته‌اند و این گونه به من خبر رسیده، حدیث او مردود و غیر معروف است».

ج) مالك بن انس هم می گوید: «نقل روایات ابن جریج مانند کسی است که در بیابان تاریک، دنبال سوزن می گردد».

۱- سنن نسایی، ج ۴، ص ۸۷.

ص: ۲۶۴

د) دار قطنی می گوید:

از ابن جریج بپرهیزید، زیرا وی نادرست را درست، جلوه می‌دهد و در نقل روایت به زشتی نیرنگ و تدلیس می کند. همچنین هرگاه روایتی را از راوی ضعیفی شنیده باشد، به گونه‌ای وانمود می کند که روایت را از فردی ثقه و مورد اطمینان شنیده است.

ه) ابن حبان نیز درباره‌اش می گوید: «او در نقل حدیث، نیرنگ و تدلیس به کار می‌برد».

و) یحیی بن سعید، درباره وی می گوید: «هرگاه ابن جریج روایت می کند که فلانی چنین گفته، سخن او همچون باد هواست».

ز) یزید بن زریع می گوید: «سخنان ابن جریج، کف‌آلود است».

ح) ذهبی نیز درباره او گفته: «وی در نقل روایت، تدلیس می کند. گرچه بر ثقه بودنش اجماع کرده‌اند، ولی او با حدود هفتاد زن، ازدواج موقت کرده است».

ط) عبدالله بن احمد می گوید که پدرم می گفت: «برخی از احادیث مرسلی که ابن جریج نقل می کرد، جعلی‌اند، ولی او اهمیت نمی‌داد که این روایات را با چه سندی نقل می کند».

ی) دار قطنی هم می گوید:

ص: ۲۶۵

از تـدلیس‌ها و نیرنگ‌های ابن جریـج بپرهیزیـد. وی در نقل روایت تـدلیس می‌کرد. او وقتی که از راویان ضـعیفی ماننـد ابراهیم بن یحیی، روایت نقل می‌کرد، در نقل روایات، نیرنگ به کار می‌برد. (۱)

۲. نام ابو زبیر، دیگر راوی این روایت، «محمد بن مسـلم بن تدرس آمدی» است که راوی‌شناسان، وی را فردی ضعیف می‌دانند. در اینجا به برخی از نظرات ایشان درباره وی توجه کنید:

الف) از احمد بن حنبل نقل می‌کنند که وی گفته: «ایوب، او را ضعیف می‌دانست».

ب) نعیم بن حماد نیز می‌گوید: «شنیده‌ام که وی از نظر ابن عیینه، فردی ضعیف است».

ج) سویـد بن عبـدالعزیز می‌گویـد: «شـعبه به من گفت: تو چطور از ابو زبیر روایت نقل می‌کنی، در حالی‌که او نمی‌تواند نمازش را درست بخواند؟!»

د) نعیم در این باره می‌گوید: «از هشیم شنیدم که ابو زبیر می‌گفت: شعبه، کتابم را گرفت و پاره پاره کرد».

ه) عبدالرحمن بن حاتم نیز می‌گوید: «از پدرم درباره ابو زبیر پرسیدم، وی پاسخ داد: حدیث او

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۵۹.

ص: ۲۶۶

نوشته می‌شود، ولی نمی‌توان به آن احتجاج کرد». (۱)

و) ترمذی هم درباره او می گوید: «شعبه، ابو زبیر را تضعیف می کرد». (۲)

ز) ابو زرعه و ابو حاتم نیز گفته‌اند: «نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد».

ح) ابو عیینه می گوید: «ابو زبیر برای ما مثل نان جو است. اگر به عمرو بن دینار دسترسی نداشته باشیم، به سراغ او می‌رویم».

ط) ابن ابی حاتم از ابو زرعه درباره ابو زبیر پرسید، وی گفت: «مردم از او روایت نقل می کنند. باز او پرسید: آیا می‌توان به روایت او احتجاج کرد؟ ابو زرعه پاسخ داد: فقط به روایت راویان ثقه می‌توان احتجاج کرد».

ی) شعبه می گوید:

در این دنیا، چیزی محبوب‌تر از این برایم نبود که کسی از مکه بیاید و از او، درباره ابو زبیر بپرسم. از این رو، خودم راهی مکه شدم و از او حدیث می‌شنیدم. روزی پیش او نشسته بودم که مردی آمد و از او سؤالی پرسید، ابو زبیر به او افترایی بست. به او گفتم: آیا به یک مسلمان تهمت می‌زنی؟

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۴۰۷.

۲- الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۷۵۶.

ص: ۲۶۷

ابو زبیر گفت: او مرا عصبانی کرد. به او گفتم: آیا هر کس تو را عصبانی کند به او تهمت می‌زنی؟ از این پس، هرگز از تو روایت نقل نمی‌کنم!! (۱)

در تأیید سخنان شعبه در کتاب تهذیب التهذیب نیز آمده، ابو زبیر سخن آن مرد را نپذیرفت و به او تهمت زد. (۲)

با توجه به نظر راوی‌شناسان درباره ابو زبیر نتیجه می‌گیریم که وی راوی ضعیفی است و نمی‌توانست نمازش را به‌درستی به جا آورد. همچنین به روایتش نمی‌توان احتجاج کرد، زیرا به دیگران تهمت می‌زد. از سوی دیگر، شعبه نیز، کتابش را پاره پاره کرد. حال با این اوصاف، آیا می‌توان به او اعتماد کرد؟!

۳. سومین راوی این روایت، حفص بن غیاث است. درباره وی نیز این‌گونه اظهارنظر کرده‌اند:

الف) یعقوب بن شیبهٔ می‌گوید: «باید از برخی محفوظاتش پرهیز کرد». (۳)

ب) ابو زرعه می‌گوید: «وقتی از وی می‌خواستند که منصب قضاوت را بپذیرد، حافظه خوبی

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۲.

۳- تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۵۶.

ص: ۲۶۸

نداشت». (۱)

ج) داود بن رشید نیز گفته: «حفص، خیلی اشتباه می کرد». (۲)

د) احمد بن حنبل نیز درباره او چنین اظهار کرده: «حفص، احادیث را بسیار درهم می‌آمیخت و جابه‌جا می کرد». (۳)

ه) همچنین از احمد نقل شده: «حفص، در نقل روایات، تدلیس می کرد». (۴)

۴. محمـد بن ربیعه، چهارمین راوی این حدیث، همان «ابوعبدالله کوفی رواسـی» است. (۵) برخی راوی‌شـناسان درباره وی این گونه نظر خود را بیان کرده‌اند:

الف) ساجی گفته: «روایات او ضعیف است». (۶)

ب) ازدی می گوید: «روایت او ضعف و اشکال دارد». (۷)

ج) عثمان بن شیبه می گوید: «محمد بن ربیعه، نزد من آمد و از من خواست تا روایات او را

۱- همان.

۲- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۹۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۱.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۰.

۵- تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۱۹۶.

۶- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۳.

۷- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۴۵.

ص: ۲۶۹

نیز بنویسم، اما به او گفتم: من روایات دروغگویان را در احادیث خود وارد نمی‌کنم». (۱)

۵. راوی دیگر، عبدالوارث، پسر «سعید بن ذکوان تمیمی» است. درباره او نیز این سخنان را گفته‌اند:

الف) بخاری می‌گوید که عبدالصمد گفته: «عبدالوارث، خیلی بر پدرم دروغ می‌بست». (۲)

ب) دار قطنی نیز وی را ضعیف می‌دانست و پس از نقل روایتی از او می‌گوید: «این روایت، صحیح نیست».

ج) ابن معین هم درباره او می‌گوید: «عبدالوارث فردی مجهول است». (۳)

د) ترمذی به نقل از بخاری می‌گوید: «عبدالوارث، روایات مردود و غیر معروف را نقل می‌کرد».

۶. عبدالرزاق صنعانی، دیگر راوی این روایت بود. راوی‌شناسان او را نیز فردی ضعیف می‌دانند. ضعیف بودن وی می‌تواند به چند عامل بازگردد: یکی شیعه بودن اوست، زیرا از نگاه راوی‌شناسان اهل سنت، راوی شیعه، ضعیف به شمار

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۴۵.

۲- تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۴۸۳.

۳- لسان المیزان، ج ۲، ص ۶۷۸.

ص: ۲۷۰

می‌رود. دیگر آنکه همان‌گونه که احمد بن حنبل بیان کرده، قوه شنوایی صنعانی ضعیف بود. البته به دلایلی دیگر نیز او را ضعیف می‌دانند. (۱)

به هر حال، روشن شد که سند این روایت، اشکالات فراوانی دارد و راویان آن، افرادی ضعیف هستند. بنابراین انسان تعجب می‌کند که وهابی‌ها چگونه به چنین روایتی اعتماد می‌کنند و بر اساس آن فتوا می‌دهند و بر پایه چنین روایتی، سایر مسلمانان را کافر شمرده، ریختن خون آنان را مباح می‌دانند؟!

بررسی دلالت و معنای روایت

حداکثر دلالت این روایت، نهی است. نهی نیز دو معنا دارد: حرام بودن و کراهت داشتن. نهی وارده در بسیاری از روایات، معنای کراهت دارد. (۲) به

۱- تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۵۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱؛ الجرح والتعدیل، ج ۶، ص ۳۸.

۲- روایات بسیاری از پیامبر ص در دست است که آن حضرت، اموری را نهی فرموده‌اند، ولی همگی آنها بر کراهت دلالت دارند، مانند: خوردن سیر خام، خلاصه و مختصر خواندن نماز، حجامت روزه‌دار، کشتن مورچه و زنبور عسل، استفاده از آب زیادی وضوی زن، روزه روز شنبه، سوار شدن بر حیوان نجاست‌خوار، استقبال از کاروان تجاری، به جان هم انداختن حیوانات، خوردن پیاز و کراث ترەفرنگی، فروش آب اضافی، اذان گفتن امام جماعت، همراه داشتن قرآن در سفر، به دایگی گرفتن کودن، ایستاده ادرار کردن، بول کردن در محل شست‌وشوی بدن، و خرید و فروش مهاجر با عرب بادیه‌نشین. به هر حال، موارد بسیاری از این دست وارد شده که آن حضرت، مسلمانان را از این‌گونه امور نهی فرموده‌اند، ولی هیچ یک از علما معنای آن را حرمت نگرفته‌اند، بلکه آن را به معنای کراهت می‌دانند. روایاتی که ایجاد و ساختن بنا روی قبر را نهی کرده‌اند نیز همین‌گونه‌اند و معنای کراهت دارند. مانند این موارد: گچ‌کاری قبور، نشستن کنار قبر، ایجاد بنا و ساختمان روی قبر و نوشتن روی قبر.

ص: ۲۷۱

همین دلیل، نهی در این روایت نیز معنای کراهت می‌دهد نه حرام.

از سوی دیگر فتوای بسیاری از علمای اهل سنت نیز نشان می‌دهد که نهی در این روایت به معنای کراهت است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. شافعی و اصحاب وی بر اساس این روایت می‌گویند: «مستحب است که قبر از زمین بالاتر نباشد».

۲. سندی از نیشابوری نقل می‌کند که نوشتن روی قبر نهی شده است. وی می‌گوید:

این‌گونه روایات، صحیح‌اند، ولی به آنها عمل نمی‌شود، زیرا پیشوایان مسلمانان از شرق گرفته تا غرب روی قبر می‌نوشتند و آیندگان این عمل را از پیشینیان گرفته‌اند. (۱)

۱- سنن نسایی، ج ۴، ص ۸۷.

ص: ۲۷۲

۳. نووی نیز فتوا داده است: «ساختن بنـا روی قبر در ملـک صاحب قبر کراهت دارد و ساختن بنا روی قبر در گورسـتان وقفی، حرام است». شافعی نیز با تصریح بر این مطلب می‌گوید: «اصحاب ما، گچ‌کاری قبور را مکروه می‌دانند». (۱)

همچنین بایـد یادآوری کنیم، این روایات در صدد بیان حکم تعمیر، بازسازی و ساختن بنا روی قبور نیسـتند، زیرا این اعمال، شـعائر الله محسوب می‌شونـد و شـعائر را بایـد پاس داشت. علت شـعائر بودن آن این است که صاحبان قبور، پیامبر یا ولی خدا هسـتند، و یا ایجـاد بنـا روی قبر و بازسـازی آن، مصـلحتی دینی دارد؛ مثـل اینکه نشـانه‌ای برای قبری باشـد که شـریعت، زیـارت آن را مسـتحب می‌دانـد و می‌خواهـد آن قبر از بین نرود. همچنـان‌که پیـامبر (ص) روی قبر عثمـان بن مظعون نشانه‌ای گـذاشت و یا حضـرت فاطمه (س) روی قبر حمزه سیدالشهدا سنگی را به عنوان نشانه قرار داد.

از این گذشته، شواهدی تاریخی نیز در دست است که این سخن ما را تأیید می‌کند، مانند:

۱. ابن ماجه می‌گوید: «رسول خدا (ص) روی قبر

۱- شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲.

ص: ۲۷۳

عثمان بن مظعون سنگی را نشانه گذاشت». (۱) هیثمی در ادامه سخن وی می گوید: «سند این روایت، درست و صحیح است». (۲) «سندی» هم در توضیح این حدیث بیان می کند: «سنگ را روی آن گذاشت تا قبرش مشخص باشد».

از برخی صحابه نقل شده که وقتی عثمان پسر مظعون درگذشت، جنازه‌اش را به خاک سپردند. آن گاه پیامبر (ص) به شخصی دستور داد سنگی بیاورد. او نتوانست سنگ را بیاورد. پیامبر (ص) خود برخاست و آستین بالا زد. راوی می گوید: من سفیدی ساعد آن حضرت را به چشم دیدم.

وقتی پیامبر (ص) سنگ را آورد، آن را در جهت سر میت، روی قبر گذاشت و سپس فرمود: «با این سنگ، قبر برادرم را مشخص کردم و هر کس از خانواده‌ام بمیرد، وی را کنار قبر او خاک می کنم».

وقتی که مروان حاکم مدینه شد، روزی از کنار آن قبر گذشت و دستور داد تا آن سنگ را بردارند و دور بیندازند. مروان گفت: سوگند به خدا، دیگر سنگی روی قبر عثمان بن مظعون نیست تا آن را بشناسند. بنی‌امیه پیش او آمدند و گفتند: کار بدی کردی؛ دستور بده آن سنگ را

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲- همان.

ص: ۲۷۴

برگرداندند. اما مروان گفت: به خدا قسم، سنگی را که دور انداختم، برنمی‌گردانم. (۱)

۳. اصبغ بن نباته می‌گوید: «فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) بر سر قبر جناب حمزه می‌رفت و روی آن را با علامتی نشانه گذاشت تا آن را بشناسد». (۲) وی می‌افزاید: «روی قبر پیامبر (ص)، ابوبکر و عمر، سنگی کوچک قرار داشت». (۳)

آثار ایجاد بنا روی قبر

در اینجا می‌توان برخی از فواید و آثار ایجاد بنابر روی قبور را برشمرد که عبارتند از:

۱. تعظیم شعائر الهی و به خاک مالیدن پوزه دشمنان و منکران؛

۲. ایجاد سرپناه به منظور حفاظت زائران از گرما و سرما موقع زیارت و نماز در مکان‌هایی که اعمال عبادی در آنجا رجحان دارد؛

۳. تلاوت قرآن؛

۴. برگزاری جلسات درس و مباحثه؛

۵. برگزاری مراسم سخنرانی و موعظه.

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۴.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۴.

۳- همان.

ص: ۲۷۵

ص: ۲۷۶

فصل هشتم: روشن کردن چراغ روی قبر

فصل هشتم: روشن‌کردن چراغ روی قبر

دیدگاه وهابیت

وهابی‌ها با استناد به روایتی که پیش‌تر بیان شد، روشن کردن چراغ روی قبر را حرام می‌دانند. روایت این بود که رسول خدا (ص) زنانی را که به زیارت قبور می‌رونـد و کسانی را که روی قبور، مسجد می‌سازنـد و نیز کسانی را که روی قبر چراغ روشن می‌کنند، لعن کرده است. (۱)

نقد و بررسی این دیدگاه

در پاسخ به ادعا و برداشت‌وهابی‌ها می‌توان

۱- سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۰.

ص: ۲۷۷

به این موارد اشاره کرد:

۱. همان‌گونه که پیشتر بیان کردیم، سند این روایت، ضعیف و مخدوش است.

۲. منظور این روایت، قبور پیامبر (ص) و اولیای الهی نیست، بلکه قبور دیگران است، زیرا شرع مقدس، احترام پیامبران و اولیای الهی را در دوران حیات و مرگشان نیکو و پسندیده می‌داند.

۳. این روایت، مختص به زمانی است که روشن کردن چراغ بر روی قبر، هیچ منفعتی نداشته باشد و موجب هدر دادن مال گردد، ولی اگر روشن کردن چراغ برای قرائت قرآن، خواندن دعا و نماز، بهره‌مندی زائران و کسانی باشد که شب را کنار قبر و مزار می‌مانند، نه کراهتی دارد و نه حرام است. پس در این صورت، ایجاد روشنایی روی قبر نفعی دارد و در واقع تعاون و همکاری در انجام کار خیر و نیک به شمار می‌رود. دانشمندانی همچون: عزیزی، سندی، شیخ حنفی، شیخ علی منصور نیز به همین مطلب اشاره کرده‌اند که نظرات ایشان را در این باره بیان خواهیم کرد.

از این گذشته، عمل پیامبر (ص) بهترین دلیل و شاهد این سخن است. ترمذی به نقل از ابن عباس روایت می‌کند: «پیامبر (ص) شبانگاه وارد قبری شد و برای آن

ص: ۲۷۸

حضرت چراغی روشن کردند». (۱)

سیره مسلمانان

مسلمانان پیش از تولـد ابن تیمیه و نیز پس از تولـد او، روی قبور و کنار مزارها چراغ برمی‌افروختند و آنجا را روشن می‌کردند. این کار، نمونه‌های بسیاری در تاریخ دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. شمعدانی روی قبر ابو ایوب انصاری؛ خطیب بغدادی از ولید نقل می‌کند که وی می‌گوید:

پیرمردی فلسطینی برایم تعریف کرد، پـایین دیوار قسطنطنیه بنایی سفیدرنگ دیـدم. مردم می‌گفتنـد که آنجا قبر ابو ایوب انصاری صحابی پیامبر (ص) قرار دارد. من، خود، به آنجا رفتم و قبر او را در آن ساختمان دیدم؛ روی آن شـمعدانی قرار داشت که با زنجیر آن را بسته بودند. (۲)

یـادآوری می‌کنم که خطیب بغـدادی در سـال ۴۶۳ ه. ق؛ یعنی قرن پنجـم درگـذشت، ولی ابـن تیمیـه در قرن نهـم از دنیـا رفت. به عبارت دیگر حدود چهارصد سال میان این دو فاصله زمانی بود. پس

۱- الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴.

ص: ۲۷۹

سنت روشن کردن چراغ روی قبر، پیش از تولـد ابن تیمیه، میان مردم مسـلمان رواج داشت، ولی هیچ یک از فقها به حرمت آن فتوا نداده بودند و آن را بدعت و شرک نمی‌دانستند.

۲. شمعدان‌های روی قبر زبیر؛ ابن جوزی می گوید:

در سال ۳۸۶ ه. ق مردم بصره ادعا کردند قبری کهنه را یافته‌اند. آن قبر، از آن زبیر بن عوام بود. ازاین‌رو، چندین قندیل و شمعدان، حصیر، فرش و دیگر وسایـل را بر سـر قبرش آوردنـد و برای نگهـداری آنجـا خـادمی گماشـتند. همچنین برای مخـارج مورد نیـاز، موقوفاتی نیز برایش قرار دادند. (۱)

به این نکته مهم توجه داشـته باشیم که یافتن قبر زبیر و آوردن و قرار دادن شمعدانی روی قبر او در قرن چهارم اتفاق افتاد؛ یعنی پنج قرن پیش از تولـد ابن تیمیه، امـا بـا این حـال، هیـچ فقیهی پیش از ابن تیمیه، روشن کردن چراغ بر سـر قبر زبیر و دیگر قبور را حرام ندانسته است.

۳. قندیل روی مرقد مطهر امام کاظم (ع)؛ خطیب بغدادی می گوید:

قبر آن حضرت مشهور و زیارتگاه است و روی آن بارگاه عظیمی ساخته‌اند. در آن قندیل‌ها

۱- المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۳.

ص: ۲۸۰

و چراغ‌های طلایی و نقره‌ای و انواع وسایل و فرش‌های فراوانی قرار دارد. (۱)

نقد و بررسی روایت

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک»، این روایت را با دو سند نقل کرده که هر دو به ابن عباس می‌رسد. یکی از راویان هر دو سند، ابوصالح است که نام وی را باذان گفته‌اند. البته فرد دیگری هم با همین عنوان «ابو صالح» داریم که نامش «سمان» است و راوی‌شناسان او را ثقه می‌دانند و روایاتش را می‌پذیرند، ولی «باذان» را فردی ضعیف و غیر قابل اطمینان می‌دانند.

ابوحاتم درباره ابو صالح یا همان باذان می‌گوید: «روایاتش را می‌نویسند، ولی نمی‌توان به آن استناد کرد». سنایی هم می‌گوید: «او فردی ثقه و قابل اطمینان نیست». ابن عدی هم درباره او چنین اظهارنظر می‌کند:

بیشترین مطالبی که ابو صالح باذان روایت می‌کند، مطالب تفسیری است. در کتاب‌های حدیثی، کمترین روایت از او نقل شده، و از گذشتگان، کسی را سراغ ندارم که از او

۱- وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰.

ص: ۲۸۱

رضایت داشته باشد. (۱)

البته این روایت (روشن کردن چراغ) از دو طریق دیگر نیز نقل شده است که در فصل «زیارت قبور از سوی زنان» آن را بررسی کردیم.

دلالت و معنای روایت

درباره معنا و دلالت این روایت نیز سایر علما مخالف ادعای وهابیان سخن گفته‌اند، مانند:

۱. عزیزی در توضیح سخن پیامبر (ص) می گوید:

نهی از روشن کردن چراغ در جایی است که زندگان از آن سود و بهره‌ای نبرند، ولی اگر روشن کردن چراغ روی قبر برای مردم سودمند باشد، این کاری صحیح و درست است. (۲)

۲. سندی در حاشیه کتاب سنن نسایی می‌نویسد:

نهی پیامبر (ص) برای جایی است که سودی از آن نبرند و مال تضییع گردد، ولی اگر از روشن کردن چراغ روی قبر، سود و نفعی ببرند، این کار اشکالی ندارد و نهی نشده است. (۳)

۳. شیخ حنفی نیز می گوید: «اگر روشن کردن چراغ، روی قبر ولی خدا و یا دیگری، منفعتی

۱- الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۷۱؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۰.

۲- شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۹۸.

۳- سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۵.

ص: ۲۸۲

نداشته باشد، حرام است، زیرا بدون هیچ‌گونه غرض شرعی موجب هدر دادن مال می‌گردد». (۱)

۴. شیخ علی ناصف نیز فتوایش را این‌گونه بیان می‌کند: «روشن کردن چراغ روی قبور، به دلیل هدر دادن مال، جایز نیست، ولی اگر فرد زنده‌ای در آنجا باشد می‌تواند چراغ روشن کند». (۲)

به هر ترتیب، از این سخنان نتیجه می‌گیریم که حکم در این روایت، مولوی نیست، بلکه ارشادی است؛ یعنی مردم را به هدر ندادن مال راهنمایی می‌کند. بنابراین اگر روشن کردن چراغ و ایجاد روشنایی روی قبر نفعی عقلایی داشته باشد، این روایت شامل آن نمی‌شود.

۱- ر. ك: كشف الارتياب، ص ۳۳۹.

۲- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

ص: ۲۸۳

ص: ۲۸۴

فصل نهم: نذر

فصل نهم: نذر

دیدگاه وهابی‌ها درباره نذر برای غیر خدا

وهابی‌ها معتقدند که نذر برای غیر خداوند، مانند نذر برای بت‌ها بوده و حرام است و انگیزه چنین نذری آن است که نذرکننده درباره کسی که برایش نذر کرده، غلوّ می‌کند.

قصیمی می‌گوید: «نذر برای غیر خدا، از ویژگی‌های شیعیان به شمار می‌رود، زیرا شیعیان درباره امامان خویش غلو می‌کنند و اعتقاد به الوهیت علی و اولادش دارند». (۱)

ابن تیمیه نیز باور خود را در این باره این گونه بیان می‌کند:

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۰؛ کتاب الصراع، ج ۱، ص ۵۴.

ص: ۲۸۵

علما معتقدند که پول، زیورآلات، شمع، حیوان و هیچ چیز دیگری را نمی‌توان برای قبری و یا مجاورانش نذر کرد، زیرا چنین نذری گناه محسوب می‌شود. در روایات صحیح نیز آمده است: «هر کس نذر کند که خدا را اطاعت کند، پس باید اطاعتش کند و هر کس نذر کند خدای را نافرمانی کند، نباید نافرمانی‌اش کند». (۱)

وی در جایی دیگر می‌افزاید:

وقتی که برای پرهیز از شرک، درخواست از مردگان، حتی پیامبران، ممنوع و حرام است، بنابراین نذر برای قبور یا ساکنان آنجا نیز حرام و باطل می‌باشد، زیرا این عمل، شبیه نذر برای بت‌هاست. کسی هم که اعتقاد دارد، نذر برای قبر، نفع و ثوابی در پی دارد، گمراه و نادان است. (۲)

نقد و بررسی دیدگاه وهابیت

۱. هدف از نذر برای غیر خداوند، این است که صدقه‌ای را نذر کرده، ثوابش را به پیامبر (ص)، یا ولی خدا یا انسانی صالح هدیه می‌کنند. به عبارت دیگر، نذرکننده می‌خواهد با این کار به خدا

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۵۵.

۲- الملل و النحل، ص ۲۹۱.

ص: ۲۸۶

تقرب جوید، نه به کسی که برایش نذر کرده، زیرا وی به نیکی می‌داند که مرده نمی‌تواند از آن نذر بهره‌ای جوید؛ مثلًا اگر نذر، غذا، مال و یا لباسی باشد، مرده نمی‌تواند آن را بخورد یا از آن استفاده کند و یا آن را بپوشد.

پس هدف واقعی از این نذر، تقرب جستن به خدا، و نثار کردن ثواب آن برای کسی است که نذر را برای او انجام داده، بنابراین، عمل مسلمان را باید حمل بر صحت کرد و نباید بدون بررسی و تحقیق، بلافاصله به دیگر مسلمانان حمله کرد و آنان را کافر دانست.

۲. چنین نذری، مانند نذر برای پدر و مادر است و یا مانند آن است که فرد قسم می‌خورد و یا با خود عهد می‌بندد تا برای والدینش صدقه دهد که در این صورت، انجام آن لازم می‌شود. همچنان‌که پیامبر (ص) به دختری که برای پدرش نذری کرده بود فرمودند، نذرش را ادا کند.

۳. انتخاب مکانی خاص برای ادای نذر نیز به دلیل شرافت آن مکان است و نذرکننده می‌خواهد با ادای نذر در آن مکان، ثواب بیشتری ببرد. به بیان دیگر، همچنان‌که یک فرد، زمانی خاص را برای عبادتش برمی‌گزیند، این کار نیز هیچ ایرادی ندارد و حتی روایاتی نیز در تأیید آن

ص: ۲۸۷

در دست است، مانند:

الف) ثابت بن ضحاک نقل می‌کند:

مردی نـذر کرد، در «بوانه» (۱) قربانی کنـد، خدمت رسول خدا (ص) رسـید و موضوع را به عرض آن حضـرت رساند. پیامبر (ص) پرسـید: آیا در آنجا بت یا بت‌های جاهلیت را عبادت می‌کردنـد؟ مردم گفتنـد: نه، ای پیامبر خـدا. آن حضـرت پرسـید: آیا در آنجا مشـرکان مراسم عید برگزار می‌کردند؟ گفتند: نه. آن‌گاه رسول خدا (ص) فرمود: نذر خودت را ادا کن و ادامه دادند: نذر در گناه و نافرمانی خدا و نیز چیزی که انسان، مالک آن نیست درست نمی‌باشد. (۲)

ب) میمونه می‌گوید:

پـدرم به پیـامبر (ص) عرض کرد که نـذر کرده‌ام پنجـاه گوسـفند را در بوانه قربانی کنم. آن حضـرت پرسـید: آیا در آنجا بتی قرار دارد؟ پدرم گفت: نه. فرمود: به نذرت عمل کن. پدرم چهل‌ونه گوسفند را ذبح کرد و دنبال آخری می‌دوید و می‌گفت: بار خدایا، کمک کن

۱- تپه‌ای است در نزدیکی ساحل دریا، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰.

۲- سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۲۳۸.

ص: ۲۸۸

نذرم را ادا کنم تا اینکه آن را نیز گرفت و سر برید. (۱)

این دو روایت شبیه یکدیگرند. شاید آن حضرت از این رو درباره پرستش بت و یا برگزاری مراسم عید جاهلیت در آنجا پرسیدند که مبادا این افراد به عادت دوران جاهلیت، نذر کرده‌اند تا در آنجا قربانی کنند، زیرا در آن موقع، هنوز از عصر جاهلیت فاصله زیادی نگرفته بودند.

۴. نذر، یعنی اینکه اگر خواسته و حاجت انسان برآورده شود، خود را ملزم کند کار معینی را انجام دهد و می‌گوید: «برای خدا نذر می‌کنم که اگر حاجتم برآورده شود فلان کار را انجام دهم». نذر شرعی این‌گونه است و اگر شخصی هنگام نذر بگوید: «برای فلانی نذر می‌کنم» یک تعبیر مجازی به کار برده و جمله نذر را به اختصار گفته است، ولی درواقع می‌گوید: «برای خدا فلان کار را انجام می‌دهم و ثوابش برای فلانی باشد».

ابن تیمیه، مسلمانانی را که این‌گونه نذر می‌کنند کافر می‌پندارد و دلیل آن را شباهت نذر آنان با عمل مشرکان می‌داند. این فتوای ابن

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰؛ ج ۱، ص ۵۰۵.

ص: ۲۸۹

تیمیه، انسان را شگفت‌زده می کند، زیرا اگر ملاک مقایسه، مشابهت باشد، برخی دیگر از اعمال مسلمانان با اعمال آنها شباهت دارد؛ مثلًا مناسک حج در ظاهر به اعمال مشرکان شباهت دارد، آنان بر گرد بت‌ها می‌چرخیدند، ما هم کعبه را طواف می کنیم و حجر را می‌بوسیم. آنان برای بتان قربانی می کردند، ما نیز در سرزمین منا قربانی می کنیم، اما آیا واقعاً عمل ما با آنها یکی به شمار می‌رود. بنابراین ملاک مقایسه، شباهت اعمال نیست، بلکه نیت قلبی انسان معیار است، چنان‌که رسول خدا (ص) فرمود: «ارزش عمل انسان به نیت او بستگی دارد».

عزامی شافعی هم در این باره می گوید:

اگر کسی درباره انگیزه مسلمانان از نذر و قربانی برای اموات تحقیق و بررسی کند، درمی‌یابد که انگیزه آنها صدقه دادن از طرف اموات و هدیه کردن ثواب آن به روح ایشان است. همه می‌دانیم اهل سنت اجماع دارند، ثواب صدقه به اموات می‌رسد، و روایات صحیح و مشهوری نیز این عقیده را تأیید می کند؛ مثلًا روایت کرده‌اند که سعد از پیامبر (ص) پرسید: ای پیامبر خدا، مادرم از دنیا رفت، من می‌دانم اگر او زنده بود صدقه می‌داد. آیا اگر من صدقه بدهم ثوابش به او می‌رسد؟

ص: ۲۹۰

پیامبر (ص) فرمود: آری. سعد پرسید: کدام صدقه نافع‌تر است؟ آن حضرت فرمود: آب. ازاین‌رو سعد، چاه آبی حفر کرد و گفت: این چاه آب برای مادر سعد است. (۱)

باید توجه داشت که به هنگام نذر کردن می‌توان دو نوع عبارت به کار برد یکی اینکه مثلًا بگوید:

«هذِهِ الصَّدَقَةُ لِلنَّبِی أو لِلوَلِی»

؛ «این صدقه، برای پیامبر یا ولی است». دیگر آنکه بگوید: «

نَذَرتُ لِلّه»

؛ «برای خدا نذر کردم». اگرچه در هر دو عبارت، «لام» به کار می‌رود، ولی «لام» هر دو عبارت به یک معنا نیست، زیرا در عبارت اول، جهت مصرف را می‌رساند، ولی این حرف، همراه واژه جلاله «الله» معنای تقرب می‌دهد.

متأسفانه ابن تیمیه و پیروانش به خطا رفته‌اند و می گویند «لام» در هر دو عبارت یک معنا می‌دهد و معنای آن هم «تقرب» است. شاید هم ابن تیمیه موضوع را می‌داند، ولی خود را به غفلت زده است.

عزامی برخلاف گمان ابن تیمیه می گوید:

لام در عبارت «هذه لامّ سعد»؛ «این برای مادر سعد» است. معنای جهت صدقه را می‌رساند، نه معنای تقرب به وی، و لام در کلام مسلمانان

۱- فرقان القرآن، ص ۱۳۳.

ص: ۲۹۱

به هنگام نـذر نیز، همین معنا را می‌رسانـد،ماننـد این آیه شـریفه: (إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ)؛ «صـدقات [زکات] مخصوص نیازمندان و مستمندان است». (توبه: ۶۰)

سیره مسلمانان در نذر

قربـانی و نـذر برای پیـامبر (ص) و اولیـای الهی بـدون اختصـاص به مـذهب و فرقه خاصـی، در میـان همه مسـلمانان رواج دارد. اگر نذرکننده برای خدا نذر کند و به هنگام ذبح قربانی، نام مبارک «الله» را بر زبان بیاورد، ثواب نذرش را می‌برد.

خالدی در این باره می‌گوید:

نـذر به این معناست که ثواب آن به پیامبر (ص) و اولیای الهی برسـد و آنچه که نـذر و قربانی شده برای رضایت خداوند است؛ مثلًا وقتی مردم می‌گوینـد: برای مرده‌ام قربـانی کردم؛ یعنی از طرف او صـدقه دادم و یـا اگر کسـی می‌گویـد: برای میهمـان گوسـفندی کشتم؛ یعنی سبب ذبح، میهمان است. (۱)

سیره مسلمانان در نذر کردن

در این قسمت به چند نمونه از سیره رایج میان

۱- صلح الاخوان، ص ۱۰۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۲.

ص: ۲۹۲

مسلمانان اشاره می‌کنیم:

۱. قبر بستی مراکشی؛ احمد بن جعفر خزرجی معروف به ابو عباس بستی در مراکش مقیم بود و در سال ۶۰۱ ه. ق درگذشت. قبرش زیارتگاه است و مردم بسیاری به زیارتش می‌روند. مردم به چشم خویش، اجابت دعا را در آنجا دیده‌اند. من، بارها قبرش را زیارت کرده‌ام و یک بار نیز برکت آن را به عیان دیده‌ام.

خطیب سلمانی می‌گوید: «نذورات مردم برای قبر وی روزانه به ۸۰۰ مثقال طلای خالص و گاهی نیز به ۱۰۰۰ مثقال می‌رسد. همه این نذورات برای نیازمندان آن دیار خرج می‌شود». (۱)

نویسنده «نیل الابتهاج» می‌افزاید:

هم‌اکنون نیز مردم بسیاری، کنار قبرش جمع می‌شوند و برای برآورده شدن حاجت خود، به درگاه خداوند دعا می‌کنند. من، بیش از پانصد بار به زیارت قبرش رفته‌ام و بیش از سی شب کنار قبرش بیتوته کرده‌ام و بارها برکات آن را دیده‌ام. (۲)

۲. قبر «شیخ احمد بن علی بدوی»، متوفای سال

۱- نیل الابتهاج، ج ۲، ص ۶۲؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۰۴.

۲- همان.

ص: ۲۹۳

۶۷۵ ه. ق؛ او را در «بطندتا» (۱) به خاک سپردند و برای قبرش جایگاهی ساختند. کرامات وی میان مردم شهرت دارد و مردم برای او بسیار نذر می‌کنند. (۲)

۳. قبر عبیدالله بن محمد بن عمر؛ وی فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب است. بغدادی می‌گوید:

در باب «البردان» جماعتی از اهل فضل هستند. کنار مصلایی که مردم در آن نماز عید می‌خوانند، قبری به نام قبر «نذور» قرار دارد که می‌گویند در این قبر، مردی از فرزندان علی بن ابی‌طالب مدفون است. مردم آن را زیارت می‌کنند و به آن تبرک می‌جویند و کنار آن حاجات خود را از خدا می‌طلبند.

قاضی ابوالقاسم تنوخی از پدرش نقل می‌کند که او می‌گفت:

ما در مشرق شهر السلام، کنار مصلی اردوگاهی به پا کردیم، و می‌خواستیم در اولین روز استقرار لشکر در اردوگاه به طرف همدان حرکت کنیم. من در آنجا، در حضور عضد

۱- شاید «طنبذه» صحیح باشد. طنبذ، روستایی در مصر از توابع بهسنا و یا از نواحی آفریقاست. معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۴. شاید هم «طنطا» باشد که شهر معروفی در مصر است.

۲- المواهب اللدنیه، ج ۵، ص ۳۴۶؛ شذرات الذهب، ج ۷، ص ۶۰۵.

ص: ۲۹۴

الدوله دیلمی (۱) نشسته بودم. او به بنای قبر نذور نگاهی انداخت و پرسید: این بنای قبر کیست؟ گفتم: بارگاه نذور و از به کار بردن کلمه «قبر» ابا کردم، زیرا می‌دانستم اگر چیز دیگری می‌گفتم آن را به فال بد می‌گرفت. ازاین‌رو سخنم را نیکو شمرد. او گفت: می‌دانم، این قبر نذور است، ولی داستان آن را نمی‌دانم.

جواب دادم: می‌گویند که این قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب است، البته برخی هم می‌گویند در این قبر، عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب قرار دارد. برخی از خلفا می‌خواستند وی را پنهانی بکشند، بنابراین بر سر راهش گودالی کندند و روی آن را پوشاندند. او نیز بی‌خبر از گودال، در آن افتاد. سپس روی او خاک ریختند و زنده به گورش کردند. قبرش نیز به این دلیل به «نذور» شهرت یافته که هر کس برایش نذری کند، حاجتش برآورده می‌شود و ادای نذر بر او لازم و واجب می‌گردد. من، خودم، بارها

۱- وی حاکم عراق و پسر سلطان حسن بن بویه دیلمی است. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۴۹. او در سال ۳۷۲ ه. ق درگذشت و در نجف اشرف دفن شد.

ص: ۲۹۵

برایم مشکل پیش آمده، و برای وی نذر کرده‌ام و حاجتم روا شده است.

عضد الدوله، این عقیده را قبول نداشت و گفت: این نذرها بیشتر برای کارهای معمولی و پیش پا افتاده است، توده مردم نیز با مبالغه این حرف‌ها را برای هم نقل می‌کنند. من هم دیگر سخنی به زبان نیاوردم.

چند روزی در اردوگاه بودیم، تا اینکه یک روز سپیده‌دم، عضد الدوله مرا فراخواند و گفت: سوار مرکب شو تا با هم به مزار نذور برویم. با چند نفر از محافظانش، همراه او به آنجا رفتیم. عضد الدوله داخل شد و قبر نذور را زیارت کرد، دو رکعت نماز خواند و به سجده‌ای طولانی رفت و راز و نیاز می‌کرد؛ البته زمزمه‌هایش را کسی نمی‌شنید. دوباره به اردوگاه برگشتیم و پس از چند روز راهی همدان شدیم.

چند ماهی در آن شهر ماندیم. در همدان، یک روز مرا فراخواند و از من پرسید: آیا سخنانی را که درباره نذور در بغداد برایم گفتی، یادت هست؟ گفتم: آری. گفت: من به آن حرف‌ها هیچ اعتقادی نداشتم، و فکر می‌کردم همه آن حرف‌ها دروغی بیش نیست، ولی از آنجایی که تو هم‌صحبت خوبی هستی، درباره آن مطالب با تو گفت‌وگو می‌کردم. چند روز بعد مشکلی

ص: ۲۹۶

برایم پیش آمد؛ موضوعی ذهنم را مشغول کرد و به وحشت افتادم. اگر آن موضوع، واقع می‌شد، کار از کار می گذشت. حاضر بودم همه مال و لشکریانم را بدهم تا از وقوع آن جلوگیری کنم، اما هر چه فکر کردم، راهی برای خلاصی از آن نیافتم، تا اینکه مطالبی را که درباره قبر نذور گفته بودی به یادم آمد. با خودم گفتم: چرا برای آن نذری نکنم، بنابراین نذر کردم که اگر خداوند مرا کمک کند، ده هزار درهم برای ضریح قبر او بدهم.

پس از مدتی اخباری به دستم رسید که نشان می‌داد آن مشکل برطرف شده است. به ابوالقاسم کاتب گفتم برای ابو ریان (جانشین عضد الدوله در بغداد) بنویسد تا آن ده هزار درهم را به مزار نذور بفرستد. آن‌گاه به عبدالعزیز که در آنجا حضور داشت، نگاهی کرد. عبدالعزیز گفت: من آن نامه را نوشتم و نذر وی ادا شد. (۱)

فتوای علما درباره نذر

۱. خالدی پس از بیان روایت ابو داوود می گوید:

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳.

ص: ۲۹۷

خوارج به استناد این حدیث، نذر برای مکان دفن پیامبران و صالحان را جایز نمی‌دانند، با این پندار که پیامبران و صالحان، بت هستند و نذر برای ایشان، یک سنت عصر جاهلیت است. پناه بر خدا از این سخنان شرك‌آلود؛ این سخن خوارج از گمراهی و خرافه‌پرستی آنها ناشی می‌شود. آنان به پیامبران و اولیای الهی جسارت کرده، ایشان را بت می‌نامند. این جماعت با بی‌شرمی، پیامبران را تحقیر می‌کنند، در حالی که اگر کسی حتی به کنایه و غیر مستقیم از پیامبران عیب‌جویی کند، کافر شمرده می‌شود و به اعتقاد برخی از علما، حتی توبه‌اش نیز پذیرفته نمی‌شود. آری، خوارج در گمراهی خود غوطه‌ورند، زیرا توسل به پیامبران را عبادت می‌گویند و آنان را بت می‌نامند. سخنان ایشان ارزش شنیدن ندارد. (۱) همچنان‌که سخنان جاهلانه ابن تیمیه و پیروانش در خور توجه نیست. (۲)

۲. رافعی به نقل از نویسنده التهذیب و دیگران می‌گوید: «اگر شخصی نذر کند به مردم شهر معینی صدقه‌ای بدهد، بر او واجب می‌گردد

۱- صلح الاخوان، ص ۱۰۹.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۳.

ص: ۲۹۸

صدقه را به ایشان دهد». وی می‌افزاید: «همچنین اگر شخصی نذر کند برای قبر معروف در گرگان نذری بفرستد، همین حکم را دارد».

نویسنده التهذیب اعتقاد دارد که این‌گونه نذر، میان افراد مشخص تقسیم می‌گردد، زیرا عرف مردم چنین اقتضایی دارد و اگر عرف، چنین اقتضایی نداشته باشد، دو نظر در این باره وجود دارد:

الف) نذر، صحیح نیست، زیرا در شرع، دلیلی بر صحت آن در دست نیست، برخلاف نذر برای کعبه و قبر پیامبر (ص) که در شرع، دلیلی بر جواز آن داریم.

ب) اگر صاحب قبر به خیر و نیکی شهرت داشته باشد، نذر برای آن صحیح است. بنابراین نذر برای مصالح آن صرف می‌شود و نباید در جای دیگری صرف گردد. به نظر سبکی، اگر عرف چگونگی صرف نذر را تبیین نکند، چنین نذری صحیح به نظر نمی‌رسد. (۱)

۳. خالدی همچنین می گوید:

معیار در نذر، نیت نذرکننده است، زیرا ارزش عمل انسان به نیت او بستگی دارد.

۱- ر. ک: فتاوی السبکی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۱.

ص: ۲۹۹

اگر منظور نذرکننده، خود میت و تقرب جستن به وی باشد، چنین نذری جایز نیست، ولی اگر نیت وی، تقرب به خداوند متعال باشد و دیگران از نذرش بهره ببرند و ثواب آن را به روح میت هدیه کند، چنین نذری صحیح و درست و حتی واجب است، خواه کیفیت مصرف را تعیین کرده باشد یا نه. در صورتی که کیفیت مصرف نذر را تعیین نکرده باشد، با توجه به نظر عرف، عملی می‌شود و نذر برای مصالح و مصارف قبر یا مردمان آن شهر یا مجاوران قبر یا فقیران و یا نزدیکان میت صرف می‌شود.

خالدی در ادامه می‌افزاید:

اذرعی، زرکشی، ابن حجر هیثمی مکی، رملی شافعی، قبانی بصری، رافعی، نووی، علاءالدین حنفی، خیرالدین رملی حنفی، شیخ محمد غزی و شیخ قاسم حنفی، همین نظر و دیدگاه را دارند. (۱)

۴. عزامی می‌گوید:

سخنان ابن تیمیه، برخی از علمای پس از او و نیز برخی از کسانی را که با وی و یا با شاگردانش مصاحبت داشتند، به گمراهی کشاند.

۱- صلح الاخوان، ص ۱۰۲؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۱.

ص: ۳۰۰

او در مسائل دینی نیرنگ به کار می‌برد و مسائل دینی را به گونه‌ای معنا می‌کرد که هیچ مسلمانی به زبان نمی‌آورد. اگر کسی درباره انگیزه مسلمانان از نذر تحقیق و جست‌وجو کند، درمی‌یابد که انگیزه اصلی آنان از نذر برای پیامبران و اولیای الهی، دادن صدقه از طرف ایشان و هدیه کردن ثواب نذر به روح آنان است.

علمای اهل سنت اجماع دارند که ثواب صدقه افراد زنده به میت می‌رسد و برای وی مفید واقع می‌شود و در تأیید این سخن، روایات صحیح و مشهوری نیز در دست داریم. بنابراین نذر و قربانی کردن برای پیامبران و اولیای الهی، بدون اختصاص به مذهب و فرقه خاصی، در میان همه مسلمانان رواج دارد. (۱)

اکنون با وجود این همه دلایل و شواهد، و سخنان علمای اهل سنت، آیا هنوز ابن تیمیه و پیروانش معتقدند که نذر برای غیر خداوند جایز نیست.

۱- فرقان القرآن، ص ۱۳۳، ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۱.

ص: ۳۰۱

ص: ۳۰۲

فصل دهم: سوگند به غیر خدا

فصل دهم: سوگند به غیر خدا

دیدگاه وهابیت

وهابی‌ها سوگند به غیر خداوند را منع کرده‌اند. برخی از آنان چنین سوگندی را مصداق کامل شرک می‌دانند، ولی برخی دیگر از آنها، قسم به غیر خدا را شرک اصغر برشمرده‌اند.

ابن تیمیه می گوید:

شرک دو گونه است: شرک اکبر که خود انواعی دارد، مانند: درخواست شفاعت از مخلوق، توسل و مواردی از این دست. گونه دیگر آن، شرک اصغر است، مانند: ریا، سمعه (عملی را به گوش دیگران رساندن) و نیز سوگند به غیر خدا.

دلیل اینکه قسم خوردن به غیر خداوند، شرک

ص: ۳۰۳

محسوب می‌شود، روایت ابن عمر از پیامبر (ص) است که فرمود: «هر کس به غیر خداوند سوگند یاد کند، شرك ورزیده است». البته شرك اصغر، مسلمان را از دین خارج نمی‌کند، بلکه چنین کسی باید توبه کند. (۱)

صنعانی نیز در کتاب «تطهیر الاعتقاد» بیان می‌کند، گورپرستان شیوه مشرکان را پیش گرفته‌اند و پا به پای آنان حرکت می‌کنند. او اعمال و کردار ایشان را شرك‌آلود می‌داند و می‌گوید:

آنان به جان خود سوگند می‌خورند، در حالی که اگر کسی برای اثبات حقانیت خود به نام خدا سوگند یاد کند، حرفش را نمی‌پذیرند، ولی اگر به نام یکی از اولیای الهی قسم بخورد، سخنش را می‌پذیرند، آری بت‌پرستی نیز همین‌گونه است. (۲)

نقد و بررسی دیدگاه وهابیت

۱. خود خداوند متعال، پیامبر (ص)، صحابه، تابعان و مسلمانان از گذشته تاکنون به غیر خدا سوگند یاد کرده‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم به

۱- رسائل الهدیهٔ، ص ۲۵.

۲- ر. ك: کشف الارتیاب، ص ۳۳۵.

ص: ۳۰۴

این موارد قسم می‌خورد: (وَالعَصر)؛ «سوگند به عصر»، (وَالعادیات)؛ «سوگند به اسبان دونده»، (وَالنّازِعات)؛ «سوگند به فرشتگانی که جان مجرمان را به شدت از بدن‌هایشان جدا می‌کنند»، (وَالنّاشِطات)؛ «سوگند به فرشتگانی که روح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می‌سازند»، (وَالمُرسَلات)؛ «سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می‌شوند»، (وَالذّاریات)؛ «سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی‌آورند»، (فَالجاریات)؛ «سوگند به کشتی‌هایی که حرکت می‌کنند»، (وَالتّین)؛ «سوگند به انجیر»، (وَالضُحی)؛ «قسم به روز»، (وَالسَّماءِ ذات البُروج)؛ «سوگند به آسمان که برج‌های بسیار دارد»، (وَالنَّجم إذا هَوی)؛ «سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند»، (وَالفَجرِ* وَلَیالٍ عَشْر)؛ «سوگند به صبحگاهان و قسم به شب‌های دهگانه»، (وَالقَلَم)؛ «سوگند به قلم»، (لاـ أُقسِمُ بِیَوم القیامَهْ)؛ «سوگند به روز قیامت»، (فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوارِ الْکُنَّسِ)؛ «سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند، حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند»، (لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ)؛ «سوگند به جان تو ای پیامبر! آنان در مستی شهوات خود سرگردان‌اند».

شاید کسی بگوید، ما قبول داریم که خداوند به غیر خودش قسم خورده، ولی این دلیل نمی‌شود، ما هم بتوانیم به غیر خداوند سوگند یاد کنیم.

ص: ۳۰۵

در پاسخ به چنین اشکالی می‌گوییم؛ سوگند به غیر خدا، از سوی خود خداوند نشان می‌دهد که چنین کاری نازیبا به شمار نمی‌رود. بر اساس پندار وهابی‌ها خداوند نیز با یاد کردن سوگند به غیر خودش- نعوذ بالله- باید مرتکب شرک اصغر شده باشد.

اکنون از آنان می‌پرسیم، مردم که به پیروی از خدا، به غیر او سوگند یاد می‌کنند چه تقصیری دارند؟ آیا عمل آنها اشکالی دارد؟

به نظر ما، چنین سوگندی هیچ اشکالی ندارد، زیرا اگر بندگان با سوگند به غیر خدا، مخلوق را از نظر عظمت به خدا تشبیه کرده باشند و کار آنها به دلیل شرک بودن آن، نازیبا باشد، این عمل از سوی خداوند نیز باید قبیح باشد، زیرا در هر صورت سوگند به غیر خدا شرک محسوب می‌شود و صدور آن از طرف خداوند متعال نیز واقعیت آن را تغییر نمی‌دهد.

۲. پیامبر (ص) نیز به غیر خداوند سوگند یاد کرده، مانند این موارد:

الف) مردی خدمت پیامبر (ص) رسید و پرسید: ای رسول خدا، کدام صدقه ثواب بیشتری دارد؟ فرمود: سوگند به پدرت که از آن آگاه می‌شوی. اینکه صدقه بدهی، در حالی که سالم هستی و به آن حرص

ص: ۳۰۶

می‌ورزی، از تنگدستی می‌ترسی و به فکر زیستن در آینده‌ای. (۱)

ب) مردی از اهل نجد خدمت رسول خدا (ص) رسید و درباره اسلام پرسید: پیامبر (ص) فرمود:

پنج نماز در شبانه‌روز، روزه ماه رمضان و زکات. هر کدام را که آن حضرت می‌فرمود، آن مرد نیز می‌پرسید: آیا چیزی دیگری نیز هست؟ پیامبر (ص) می‌فرمود: نه، مگر مستحبی آن.

آن مرد حضور پیامبر (ص) را ترک کرد و می گفت: به خدا سوگند، نه آن را کم می کنم و نه زیاد.

آن گاه پیامبر (ص) فرمود: سوگند به پدرش، اگر راست بگوید، رستگار می‌شود، و یا فرمود: به پدرش سوگند، اگر راست بگوید وارد بهشت می‌شود. (۲)

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۱۹.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۴. نمونه‌های دیگری نیز مانند این سوگند نقل شده است، مانند:

الف) سوگند به پدرت، اگر به ران او نیزه‌ای بزنی، به تو پاداش می‌دهم. السنن الکبری، ج ۹، ص ۲۴۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۷۷.

ب) به جان خودم قسم، تا از او دست برنداری، سودی به تو نخواهیم رساند. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲.

ج) قسم به جان خودم، قسم! اگر به امیری زید اعتراض دارید، به امیری پدرش نیز اعتراض داشتید. طبقات کبری، ج ۴، ص ۴۸.

د) به جان خودم قسم، اگر سخن نیکی به زبان آوری و از کار ناپسندی باز داری، بهتر از آن است که سکوت پیشه کنی. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.

ص: ۳۰۷

قسطلانی نقل می‌کند که ابن عبدالبرّ درباره این روایت می‌گوید: واژه (سوگند به پدرش) در این روایت وجود نداشته و کتاب‌های حدیثی صحاح، این روایت را مردود می‌دانند. (۱)

سخن او را این‌گونه پاسخ می‌دهیم که این روایت با حدیث قبلی؛ یعنی عبارت، (سوگند به پدرت) تأیید می‌شود.

همچنین ابن عبدالبرّ گفته: «می‌گویند که عبارت «و أبیه» در اصل (والله) بوده که تصحیف شده است».

قسطلانی در پاسخ وی می‌گوید: «شاید این‌گونه باشد، ولی با احتمال و شاید نمی‌توان چنین مطلبی را ثابت کرد».

همچنین از ابوبکر روایت کرده‌اند، به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: سوگند به پدرت! این شب تو، شب دزدی نیست. سپس قسطلانی می‌افزاید بهترین جواب را بیهقی بیان کرده و نووی و دیگران نیز آن را پسندیده‌اند.

بیهقی گفته است: «مردم در سخنان روزمره خود این‌گونه قسم می‌خورند، ولی منظور آنها قسم واقعی

۱- ارشاد الساری، ج ۹، ص ۳۵۷.

ص: ۳۰۸

نیست، بلکه تکیه‌کلام آنها این‌گونه است».

وی در ادامه می‌گوید: شاید لفظ «رب» در تقدیر باشد؛ یعنی «وربّ أبیه»؛ «سوگند به پروردگار پدرش».

مرحوم سید محسن امین در جواب بیهقی می‌گوید:

عرب، چنین واژه‌ای را به منظور سوگند به کار می‌برد، وگرنه این‌گونه سخن گفتن بیهوده به نظر می‌رسد. تقدیر بودن «رب» نیز بدون دلیل است. همچنین در تاریخ آمده است که ابوطالب، عموی پیامبر (ص) در حضور ایشان شعری خواند و در آن به غیر خدا سوگند یاد کرد، ولی آن حضرت وی را از چنین سوگندی نهی کرد. ابوطالب می‌گوید: «به خانه خدا سوگند! دروغ گمان برديد که محمد (ص) مقهور و خوار می‌شود و ما در رکاب او نیزه پرتاب نمی‌کنیم و شمشیر نمی‌زنیم».

سیره صحابه

۱. عبدالله بن جعفر می‌گوید:

هرگاه از عمویم، علی (ع) چیزی می‌خواستم و آن حضرت نمی‌پذیرفت، او را به جعفر قسم می‌دادم، که در این صورت، خواسته‌ام را

ص: ۳۰۹

اجابت می کرد. (۱) به هر حال، علی (ع) نه‌تنها او را از چنین سوگندی باز نمی‌داشت، بلکه به هنگام سوگند به جعفر، درخواستش را نیز برآورده می کرد.

۲. ابوبکر در روایتی که از او نقل کرده‌اند به آن دزد گفت: «سوگند به پدرت، چنین شبی، شب دزدی نیست». (۲)

۳. علی (ع) به معاویه می‌نویسد: «ای معاویه، به جان خودم قسم! اگر به دیده عقل و به دور از هوای نفس، بنگری، می‌بینی که من در ریخته شدن خون عثمان، پاک‌ترین افرادم». (۳)

۴. علی (ع) در نامه دیگری به معاویه می‌نویسد: «به جان خودم قسم، اگر از گمراهی و ایجاد تفرقه دست برداری، در اندك مدتی، می‌بینی، آنها تو را می‌طلبند». (۴)

۵. معاویه نیز در نامه‌ای به علی (ع) می‌نویسد:

ای اباالحسن، اگر صحت داشته باشد که تو برای به دست آوردن خلافت و حکومت می‌جنگی،

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن الحدید، ج ۱۵، ص ۷۳.

۲- ر. ك: کشف الارتیاب، ص ۲۷۱. علامه امینی می گوید: «این روایت در کتاب موطأ و دیگر کتاب‌ها آمده است، ولی من آن را در کتاب موطأ در بخش حدود، ایمان و نذر نیافتم».

۳- نهج‌البلاغه عبده، ص ۵۲۶.

۴- نهج‌البلاغه، نامه ۹.

ص: ۳۱۰

به جان خودم قسم، به زودی با مسلمانان وارد جنگ می‌شوی. (۱)

۶. امام سجاد (ع) در شعری می‌فرماید: «به جانت سوگند! خانه‌ای را دوست می‌دارم که سکینه و رباب به آن درآیند». (۲)

۷. علی اکبر (ع) روز عاشورا در شعری چنین سوگند یاد کرد: «من علی، پسر حسین بن علی هستم. به خانه خدا سوگند! ما به پیامبر (ص) سزاوارتریم». (۳)

۸. «عبدالله بن عمر عنسی» از عابدان روزگار خویش بود. او وقتی شنید عمروعاص از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که گروهی سرکش، عمار را می‌کشند، شبانگاه اردوگاه معاویه را ترک کرد و به لشکریان علی (ع) پیوست.

عبدالله درباره آن روایت با مردم سخن گفت و این دو بیت شعر را سرود:

سوگند به شتران تیز پا که سواران خود را به سوی او می‌برند، آنچه عمروعاص گفته، در روایت آمده است. سخن پیامبر (ص) درباره آن مرد تردیدناپذیر است و در سخن پیامبران هیچ

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۳۹.

۲- تذکرة الخواص، ص ۲۳۳؛ الفصول المهمة، ص ۱۸۳؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۰۹؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۳۹؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۱۳؛ اعلام النساء المؤمنات، ص ۴۳۱.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۰.

ص: ۳۱۱

سرگردانی راه ندارد. (۱)

۹. مسروق به عایشه گفت: تو را به قبر رسول خدا (ص) قسم! درباره خوارج از آن حضرت چه شنیدی؟ عایشه گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «خوارج بدترین آفریدگان‌اند و بهترین آفریدگان و نزدیک‌ترین وسیله نزد خداوند، آنان را نابود می‌کند». (۲)

نقد و بررسی روایت ابن عمر

ترمذی روایت می‌کند:

ابن عمر شنید که مردی به کعبه قسم می‌خورد، پس به او گفت: به غیر خدا سوگند مخور؛ من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که به غیر خدا سوگند یاد کند، کفر ورزیده است». (۳)

اگر سند این روایت صحیح باشد، به نظر ما،

۱- وقعهٔ صفین، نصر بن مزاحم، ص ۳۴۴.

۲- کشف الارتیاب، ص ۳۴۰. ر. ک: البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۳۱۵؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۷ به نقل از مسند احمد؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۳۹ و ۳۸. هر دو روایت را به نقل از شرح نهج‌البلاغه آورده‌اند، ولی من در فهرست مطالب مسند احمد آن را نیافتم. شاید این روایت از فهرست مسند احمد جا افتاده باشد و احتمال هم دارد که چون این روایت درباره اهل‌بیت: است، بر اساس شیوه همیشگی برخی از آنها به صورت عمد آن را در فهرست نیاورده‌اند.

۳- ارشاد الساری، ج ۹، ص ۳۵۸.

ص: ۳۱۲

معنای حرمت نمی‌دهـد بلکه معنای کراهت شدیـد دارد. زیرا زمانی معنای حرمت دارد که قسم خورنده همان اعتقادی را که درباره خداوند متعال دارد، درباره کسی که به آن قسم می‌خورد نیز همان باور را داشته باشد.

قسطلانی نیز در این باره می‌گوید:

به منظور مبـالغه، به کفر تعبیر شـده تـا از قسم به غیر خداونـد منع شود. وی می‌پرسـد: آیـا نهی در این روایت معنـای حرمت دارد یا کراهت؟ و خود در پاسخ می‌گوید: نظر مشهور مالکی‌ها این است که این روایت، معنای کراهت می‌دهد، ولی حنبلی‌ها معتقدند که معنای حرمت دارد، و بیشتر علمای شافعی نیز می‌گویند این روایت بر کراهت دلالت دارد.

امام الحرمین نیز می‌گوید: «نظر قطعی و درست آن است که معنای کراهت دارد». برخی نیز چنین گفته‌اند که اگر در سوگند به غیر خدا، احترام و عظمتی را که برای خداوند معتقدند، همان را برای کسـی که به او قسم می‌خورند، باور داشـته باشند، چنین سوگندی حرام است، ولی اگر در سوگند به غیر خداوند، فقط برای پاس‌داشت شایسته او باشد کفر به شمار

ص: ۳۱۳

نمی‌رود. (۱)

۱- ارشاد الساری، ج ۹، ص ۳۵۸.

ص: ۳۱۴

فصل یازدهم: برگزاری جشن‌ها

فصل یازدهم: برگزاری جشن‌ها

برگزاری جشن مولودی

وهابی‌ها برگزاری مراسم جشن مولودی برای پیامبر (ص) را زشت و ناپسند می‌شمارند، در حالی‌که در جشن ولادت آن حضرت، قرآن تلاوت می‌شود؛ شاعران شعر می‌خوانند و مدیحه‌سرایی می‌کنند و از مؤمنان پذیرایی می‌شود. اما وهابی‌ها برگزاری چنین مراسمی را زشت و منکر می‌پندارند.

آنها باورها و پندارهای خود را درباره جشن میلاد این‌گونه بیان کرده‌اند:

۱. ابن تیمیه می‌گوید:

برگزاری مراسم جشن و عید در روز ولادت پیامبر (ص) بدعتی بی‌پایه و اساس است. پیشینیان،

ص: ۳۱۵

نه اهل‌بیت و نه دیگران، میلاد پیامبر (ص) را عیـد نمی‌گرفتنـد و در این روز، مراسم شادمانی برگزار نمی‌کردند، بلکه مسـیحیان در روز ولادت حضرت عیسی (ع) و نیز یهودیان بر اساس آیین خود، به چنین اعمالی دست می‌زنند.

برخی از مسلمانان به پیروی از مسـیحیان و یـا برای اظهـار محبت، علاـقه و احـترام به پیـامبر (ص) ولاـدتش را جشن می‌گیرنـد، در حالی‌که گذشـتگان چنین کاری نمی‌کردنـد. اگر برگزاری جشن در روز ولادت پیامبر (ص) کار نیک و پسـندیده‌ای بود، پیشـینیان در اقدام به آن سزاوارتر بودند. (۱)

۲. «عبـدالرحمن بن حسن آل شـیخ» نیز بـاور دارد که مشـرکان، کنـار قبـور، مراسم جشن و شادمـانی برگزار می‌کننـد و در آنجـا به پرسـتش غیر خداونـد می‌پردازنـد. آنها به چنین مراسـمی عیـد می‌گویند، مانند برگزاری جشن مولودی برای «بدوی» در مصـر. البته چنین مراسمی فراتر از عید به شمار می‌رود، زیرا در آن، شرک و گناهان بزرگ رخ می‌دهد. (۲)

۳. «محمد حامد الفقی» نیز می‌گوید: «جشن مولودی و یادبود که در همه کشورهای اسلامی به

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳.

۲- کشف الارتیاب، ص ۴۴۸.

ص: ۳۱۶

نام اولیای الهی برگزار می‌شود، نوعی پرستش و تعظیم آنان به شمار می‌رود». (۱)

وهابی‌ها برای اثبات نظر خویش به این دو روایت استناد می‌کنند:

۱. ابوهریره به نقل از پیامبر (ص) می‌گوید: «خانه‌هایتان را گورستان مکنید، قبر مرا عید، قرار ندهید. بر من درود فرستید، زیرا هر کجا که باشم درود شما به من می‌رسد». (۲)

۲. از پیامبر (ص) روایت است که آن حضرت از قرار دادن قبور به عنوان عید، نهی فرمودند.

بررسی آرای وهابی‌ها

۱. ابتدا باید گفت که بزرگداشت با پرستش، تفاوت دارد، زیرا عملی پرستش به حساب می‌آید که یکی از این عناصر را داشته باشد: اعتقاد به الوهیت معبود؛ اعتقاد به ربوبیت معبود، و اعتقاد به اینکه فعلی از افعال پروردگار به معبود واگذار شده است. اما در مراسم مولودی، هیچ‌کدام از این عناصر به چشم نمی‌خورد، پس نمی‌توان آن را پرستش به حساب آورد.

در پاس‌داشت ولادت پیامبر (ص) یکی از اصول اساسی

۱- ر. ک: الملل والنحل، سبحانی، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۸.

ص: ۳۱۷

قرآن و روایات تجسم پیدا می کند؛ یعنی اظهار محبت و علاقه به آن حضرت که هر مسلمانی وی را بر خویش مقدم می‌دارد.

قرآن کریم می‌فرماید:

(قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ) (توبه: ۲۳)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طائفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید و خانه‌هایی را که به آنها علاقه دارید، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند.

از پیامبر (ص) نیز روایت است که فرمود: «هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورید، مگر آنکه [مرا و اهل‌بیتم] را از خود و [فرزندان و همه مردم] بیشتر دوست بدارید». (۱)

بنابراین حامد الفقی و دیگر وهابیان، بهتر است که پیش از نادرست خواندن برگزاری جشن‌های

۱- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۲۳.

ص: ۳۱۸

مولودی، به تفاوت میان بزرگداشت و پرستش، توجه بیشتری کنند.

۲. تا زمانی که منع شرعی وجود نداشته باشد، اصل در هر کاری جواز انجام آن است. خود ابن تیمیه نیز این اصل را قبول دارد و می‌گوید: «در آداب و رسوم مردم، اصل آن است که آن فعل، ممنوع نیست، مگر آنکه خداوند آن را منع کرده باشد». (۱)

درباره برگزاری مراسم جشن مولودی، هیچ‌گونه منع شرعی وجود ندارد. البته روایت بیان شده را در جای خود بررسی خواهیم کرد. از طرف دیگر، حتی اگر در جواز برگزاری مراسم مولودی، روایتی نداشته باشیم، می‌توان مشروعیت آن را از اصل اساسی برگرفته از قرآن و سنت ثابت کرد. در قرآن و سنت آمده، محبت و علاقه به پیامبر (ص) و خاندانش، اصلی اساسی در اسلام به شمار می‌رود و

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۴۷. علامه مجلسی در بحارالانوار ج ۲۷، صص ۷۵، ۸۶ از امالی صدوق نقل می‌کند که پیامبر ص فرمود: بنده ایمان نمی‌آورد، مگر آنکه مرا بیش از خودش دوست بدارد و اهل‌بیت و خاندانم را از خانواده و خاندان خود محبوب‌تر بدارد. وقتی که این روایت را در یک مجلس نقل می‌کردند، مردی از میان جماعت برخاست و گفت: «ابا عبدالرحمان! همواره، روایاتی را نقل می‌کنی که خداوند بدان‌ها دل را زنده می‌کند». نیز: مسند احمد، ج ۳، ص ۲۰۷ و ج ۴، ص ۳۳۶. ر. ک: موسوعهٔ اطراف الحدیث النبوی، ج ۷، ص ۳۱۲.

ص: ۳۱۹

حتی جلوگیری از این علاقه، مخالفت با اظهار علاقه به ایشان و اظهار کینه و دشمنی نسبت به آنان قلمداد می گردد.

۳. ابن تیمیه، معیار حلال و حرام را عمل گذشتگان می‌داند. آیا معیار احکام، عمل گذشتگان است یا قرآن و سنت؟

اگر بپذیریم، معیار احکام، عمل پیشینیان است، برخلاف ادعای ابن تیمیه، شواهد و مدارك تاریخی نشان می‌دهد که آنها نیز در گذر زمان، مراسم جشن بر گزار می کردند. موارد زیر گویای این سخن است.

الف) قسطلانی می گوید:

مسلمانان، هماره در ماه ولادت پیامبر (ص) جشن می گیرند و ولیمه می‌دهند. خداوند رحمت کند آنانی را که شب‌های ماه میلاد او را جشن می گیرند و روی زخم دل کسانی که مرض دارند، نمك می‌پاشند. (۱)

ب) دیار بکری می گوید:

مسلمانان پیوسته ماه ولادتش را جشن می گیرند؛ از مؤمنان پذیرایی می کنند و شب‌ها صدقه می‌دهند؛ شادی خود را آشکار می کنند؛ به کارهای خیر بیشتری روی می آورند؛ مولودی

۱- المواهب اللدنیۀ، ج ۱، ص ۲۷.

ص: ۳۲۰

می‌خوانند و کرامات آن حضرت بر همگان آشکار می گردد. (۱)

سخنان و سیره علما

الف) ابن عباد می گوید:

برایم آشکار است که جشن ولادت پیامبر (ص) یکی از عیدها و آداب و سنن مسلمانان به شمار می‌رود. انجام کارهای شادمانه در روز مبارک ولادتش، مباح است و اشکالی ندارد. (۲)

ب) قسطلانی نیز می گوید: «خداوند رحمت کند آنانی را که شب‌های میلاد او را جشن می گیرند و روی زخم دل کسانی که مرض دارند، نمک می‌پاشند». (۳)

ج) می گویند که ابوسعید اربلی نخستین کسی است که در سال ۶۳۰ ه. ق روز ولادت پیامبر (ص) را جشن گرفت. البته برخی دیگر گفته‌اند که «المعجز لدین‌الله»، خلیفه فاطمی در مصر، نخستین کسی است که جشن مولودی برپا کرد. وی در شوال سال ۶۳۱ ه. ق از مغرب به مصر آمد. (۴)

۱- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- المواسم و المراسم، ص ۲۰ به نقل از القول الفصل بمولد خیر الرسل، ص ۱۷۵.

۳- المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۷.

۴- الملل و النحل، سبحانی، ج ۴، ص ۳۲۳.

ص: ۳۲۱

به هر حال، شواهد تاریخی نشان می‌دهد مسلمانان در زمان‌های مختلف جشن مولودی برپا می‌کردند در حالی‌که دیگر مسلمانان و فقها به صراحت یا حتی غیر مستقیم با عمل آنها مخالفت نمی‌کردند.

بررسی روایت

۱. روایتی را که وهابی‌ها به آن استناد کرده بودند، احمد بن حنبل به نقل از سهیل بن ابی صالح با عبارتی دیگر آورده است. وی روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: «بار خدایا، قبر مرا بت قرار مده». (۱)

بنابراین، امکان دارد که در نقل روایت اشتباهی رخ داده باشد. آنچه را که از پیامبر (ص) وارد شده این است که فرمود: خدایا قبرم را «بت» قرار مده و به مسلمانان هشدار داده تا قبرش را مسجد نگیرند و برای آن سجده نکنند. همچنین قبر او را قبله نگیرند که رو به آن نماز بخوانند.

۲. در روایت مورد ادعای وهابی‌ها آمده بود که پیامبر (ص) فرمود: «قبر مرا عید نگیرید»، اما واژه «عید» را نمی‌توان برای کلمه «قبر» خبر یا

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

ص: ۳۲۲

مسند قرار دارد، زیرا عید به معنای روز یا موسم خاصی است و اگر برای واژه «قبر» به عنوان مسند بیاید، جمله معنا ندارد، ولی می‌تواند در این‌گونه جمله‌ها مسند بیاید: موسم حج، عید است و یا روز جمعه، عید است.

۳. متن روایت را هرگونه که در نظر بگیریم، سند آن ضعیف است و نمی‌توان به آن استناد کرد. در نقل اول، میان راویان، «سهیل بن ابی صالح» و در نقل دوم، «عبدالله بن نافع» قرار دارد که به روایت هیچ یک از این دو نفر نمی‌توان استناد کرد.

راوی‌شناسان درباره سهیل‌بن ابی صالح نظر مثبتی ندارند. ابو حاتم درباره او می‌گوید: «حدیث او نوشته می‌شود، ولی به آن استناد نمی‌کنند». ابن مدینی هم درباره‌اش می‌گوید: «برادر سهیل از دنیا رفت و او از مرگ برادرش بسیار محزون و غمگین شد و احادیث بسیاری را فراموش کرد». همچنین ابن معین نیز او را ضعیف می‌داند.

درباره عبدالله بن نافع نیز این‌گونه اظهار کرده‌اند؛ مثلًا بخاری می‌گوید: «برخی از روایاتی را که در حفظ داشت، معروف و مشهور بود، ولی برخی دیگر غیر مشهور».

احمد بن حنبل نیز او را ضعیف قلمداد می‌کند و

ص: ۳۲۳

می گوید: «او صاحب حدیث و اهل نظر نبود». (۱)

رازی نیز درباره‌اش می گویـد: «او حافظ حدیث به شـمار نمی‌رفت و فردی ضـعیف بود. برخی روایاتش مشـهور، ولی برخی نیز غیر مشهورند». (۲)

معنا و تفسیر روایت

علما و حدیث‌شناسان، روایتی را که از پیامبر (ص) نقل شده، چندگونه تفسیر و معنا کرده‌اند که به مهم‌ترین آنها اشاره می کنیم:

۱. مندری می گوید:

شایـد معنای روایت این باشد که پیامبر (ص) با این سـخن، مسـلمانان را تشویق کرده تا هر چه بیشتر به زیارت قبرش بروند، نه اینکه مانند ایام عید، سالی یکی دو بار (۳)، قبرش را زیارت کنند. (۴)

۲. سبکی می گوید:

شاید منظور روایت این باشد که پیامبر (ص) می‌فرماید، مانند بسـیاری از مزارها که در روز معینی، مثل عید به زیارت آنها می‌روند، برای زیارت قبر من، روز معینی قرار ندهید

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۴۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

۲- الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۱۸۴؛ شفاء السقام، ص ۸۰.

۳- شفاء السقام، ص ۸۰ به نقل از مندری.

۴- همان.

ص: ۳۲۴

که فقط در همان روز مرا زیارت کنید. (۱)

۳. از سخنان «خفاجی حنفی» این گونه برمی‌آید که شاید منظور پیامبر (ص) این باشد که همان‌طور که مردم در روز عید جشن می گیرند و چراغانی و آذین‌بندی می کنند، کنار قبر من، دست به چنین اعمالی نزنید، بلکه بر سر قبرم، زیارت و دعا کنید و بر من سلام دهید و سپس برگردید. (۲)

۴. همچنین احتمال داده‌اند، شاید منظور این باشد که شایسته است تجمع کنار قبر آن حضرت، همراه با خشوع، تفکر، تأمل و درخور حرمت پیامبر (ص) باشد، زیرا دوران ممات آن حضرت، همچون دوره حیاتش حرمت و احترام دارد، پس نباید در اجتماع کنار قبر آن بزرگوار کارهای لهو و لعب، شوخی و دیگر امور مناسب عید انجام گیرد. (۳)

۵. خفاجی حنفی می گوید:

درباره سخن پیامبر (ص) که فرمود: «قبر مرا عید قرار مدهید»، گفته‌اند: اجتماع کنار قبر آن حضرت در روز معین، آن هم با وضعیتی خاص کراهت دارد. برخی دیگر نیز معتقدند که منظور روایت این است که فراوان به زیارت

۱- همان.

۲- شرح الشفا، ج ۳، ص ۵۶۶.

۳- المواسم والمراسم، ص ۷۱.

ص: ۳۲۵

قبرش بروید، نه اینکه سالی یک بار قبرش را زیارت کنید.

در این روایت، مسلمانان نهی شده‌اند که قبر آن حضرت را به عنوان عید قرار دهند. منظور از نهی این است که مردم با حالت مخصوصی کنار قبرش حاضر نشوند؛ یعنی هم‌چون ایام عید، قبرش را آذین‌بندی نکنند و اعمال متناسب با عید در آنجا انجام ندهند، بلکه برای دعا و زیارت بر سر قبرش حضور یابند، و به آن حضرت سلام دهند و سپس بازگردند.

خفاجی همچنین در شرح این روایت می‌افزاید:

ما معنا و تفسیر روایت را بیان کردیم که همچون روز عید، کنار قبر پیامبر (ص) حاضر نشوید. این روایت ادعای ابن تیمیه و هم‌فکرانش را ثابت نمی‌کند، بلکه اجماع مسلمانان برخلاف ادعاهای اوست. پس این روایت را باید برخلاف برداشت ابن تیمیه تفسیر کنیم، زیرا سخنان وی وسوسه‌ای شیطانی است. (۱)

سخن آخر

علما در ردّ وهابیت کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند

۱- نسیم الریاض فی شرح الشفا، ج ۳، صص ۵۲۳، ۵۷۷؛ ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۱۹.

ص: ۳۲۶

و جالب اینکه مؤلفان این کتاب‌ها، فقط شیعه نیستند، بلکه علما و دانشمندان همه مذاهب اسلامی از جمله خود حنبلی‌ها (۱) در پاسخ به این جماعت دست به قلم برده‌اند. برخی از مهم‌ترین این کتاب‌ها را به ترتیب حروف الفبا به حضور خوانندگان عزیز معرفی می کنیم.

۱. ابن تیمیه حیاته و عقائده، صائب عبدالحمید، معاصر.

۲. الآیات الجلیله، شیخ مرتضی کاشف الغطاء، م ۱۹۳۱ م.

۳. اتحاف اهل الزمان بأخبار ملوک تونس و عهد الامان، احمد بن ابی الضیاف.

۴. الأجوبهٔ النجدیهٔ عن الاسئلهٔ النجدیهٔ، ابو العون السفارینی الحنبلی، م ۱۱۸۸ ه. ق.

۵. الأجوبهٔ النعمانیهٔ عن الاسئلهٔ الهندیهٔ، خیرالدین الآلوسی، ۱۳۱۷ ه. ق.

۶. الآیات البینات فی قمع البدع والضلالات، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ۱۳۷۳ ه. ق.

۷. الوهابیهٔ فی المیزان، شیخ جعفر سبحانی، معاصر.

۸. الأرض والتربهٔ الحسینیهٔ، شیخ محمد حسین کاشف

۱- علمای اهل سنت، بیش از چهل کتاب در پاسخ به وهابیت نوشته‌اند. ر. ک: بحوث فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۳۵۴.

ص: ۳۲۷

الغطاء، ۱۳۷۱ ه. ق.

۹. ازاحهٔ الغی فی الرد علی عبدالحی، سید علی بن الحسن العسکری، ۱۲۴۰ ه. ق.

۱۰. ازاحهٔ الوسوسهٔ عن تقبیل الأعتاب المقدسهٔ، شیخ عبدالله مامقانی، م ۱۳۵۱ ه. ق.

۱۱. إزهاق الباطل، میرزا محمد بن عبدالوهاب کاظمی، ۱۳۰۳ ه. ق.

۱۲. الاسلام السعودی الممسوخ، سید طالب خراسانی، معاصر.

۱۳. الاسلام والوثنیهٔ السعودیهٔ، فهد القحطانی، معاصر.

۱۴. الاصول الأربعهٔ فی تردید الوهابیهٔ، محمد حسن جان سرهندی، ۱۳۴۶ ه. ق.

۱۵. إظهار العقوق من منع التوسل بالنبی والولی الصدوق.

۱۶. اعتراضات علی ابن تیمیهٔ، احمد بن ابراهیم الحنفی. (۱)

۱۷. الأقوال المرضیهٔ فی الرد علی الوهابیهٔ، عطاء الکسم الدمشقی. (۲)

۱۸. إکمال السنهٔ فی نقض منهاج السنّهٔ، سیدمهدی قزوینی، ۱۳۵۸ ه. ق.

۱- معجم المؤلفین، ص ۱۴۰؛ ج ۱۰، ص ۲۹۳.

۲- همان.

ص: ۳۲۸

۱۹. کمال المنّة فی نقض منهاج السنّة، سراج الدین حسن بن عیسی الیمانی، ۱۳۵۳ ه. ق.

۲۰. الامامة الکبری والخلافة العظمی فی ردّ منهاج ابن تیمیة، سید حسن قزوینی، ۱۳۸۰ ه. ق.

۲۱. الانتصار للأولیاء الأبرار، شیخ طاهر سنبل الحنفی.

۲۲. الإنصاف والانتصاف لأهل الحق من الاسراف، ۷۵۷ ه. ق.

۲۳. إهداء الحقیر معنی حدیث الغدیر الی أخیه البارع البصیر، سید مرتضی خسروشاهی، ۱۳۵۳ ه. ق.

۲۴. الأوراق البغدادیة فی الجوابات النجدیة، ابراهیم البغدادی، ۱۳۵۴ ه. ق.

۲۵. بحوث مع اهل السنة والسلفیة، سید مهدی روحانی، معاصر.

۲۶. برائت الشیعة من مفتریات الوهابیة، احمد حامد السودانی.

۲۷. البراءة من الاختلاف، علی زین‌العابدین السودانی.

۲۸. البراهین الساطعة، شیخ سلامة العزامی، ۱۳۷۹ ه. ق.

۲۹. البصائر لمنکری التوسل بأهل المقابر، حمدالله الداجوی، ۱۹۷۵ م.

۳۰. المقالات السنیة فی رد ضلالات ابن تیمیة،

ص: ۳۲۹

شیخ عبدالله الهروی، معاصر.

۳۱. تاریخ الوهابیهٔ، ایوب صبری باشا. (۱)

خداوند منّان را سپاس‌گزارم که به بنده توفیق عنایت کرد تا مطالبی را که پیش‌کشی است اندک، تقدیم کنم. این مطالب را در چند جلسه درس و سخنرانی در حوزه علمیه الرسول الاـکرم و نیز حوزهٔ الزهرا در بیروت ایراد کردم. هفت سال پیش نیز خلاصه‌ای از آن را در «جامعهٔ الزهرا» در شهر قم تدریس کردم. سپس آن مطالب را گردآوری، تنظیم و ویرایش نمودم تا به صورت کتابی تقدیم کنم. امیدوارم خدمتی ناچیز به محضر اهل‌بیت: باشد.

از خداوند می‌خواهم این کوشش را از ما قبول فرماید. آمین یا رب العالمین.

۱- ر. ک: مجله تراثنا، شماره چهارم، شوال ۱۴۰۹. فهرست بیش از دویست عنوان کتاب در پاسخ به وهابیت در این شماره آمده است.

ص: ۳۳۰

کتابنامه

کتابنامه

* قرآن کریم.

* نهج‌البلاغه.

۱. ابن تیمیه حیاته وعقائده، صائب عبدالسلام.

۲. الإتحاف بحبّ الأشراف، الشبراوی، قم منشورات رضی، بی‌تا.

۳. الأحکام السلطانیهٔ، الماوردی، قم انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.

۴. إحیاء علوم الدین، الغزالی، بی‌جا، نشر الثقافهٔ الاسلامیهٔ، بی‌تا.

۵. أخبار مکهٔ، ابن الولید الأزرقی، بیروت، دار الاندلس، بی‌تا.

۶. ارشاد الساری، القسطلانی، بیروت، دارالفکر.

۷. اسد الغابهٔ، ابن الاثیر الشیبانی، بی‌جا، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، بی‌تا.

۸. اسنی المطالب، ابو یحیی الانصاری، مصر، المکتبهٔ

۹.

ص: ۳۳۱

الاسلامیهٔ، ۱۳۱۳ ه- ..

۱۰. الإصابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دار الکتاب، بی تا.

۱۱. الاصول، السرخس، بیروت، دار المعرفه.

۱۲. أعلام النساء المؤمنات، محمد حسون و ام علی شکور، قم، انتشارات اسوه.

۱۳. الأغانی، ابن الفرج الاصبهانی، بیروت، دار الفکر.

۱۴. اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، بیروت، دار المعرفه.

۱۵. الانساب، السمعانی، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ.

۱۶. إیمان ابی‌طالب، فخار بن معد، قم، انتشارات فیروزآبادی.

۱۷. بحارالأنوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، دار الوفاء.

۱۸. بحوث فی الملل والنحل، سبحانی، جعفر، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

۱۹. البدایهٔ والنهایهٔ، ابن کثیر، بیروت، دارالفکر.

۲۰. البناء علی القبور، المعلمی الیمانی، ریاض، دار أطلس.

۲۱. التاج الجامع للأصول، شیخ منصور علی ناصف، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

۲۲.

ص: ۳۳۲

۲۳. تاریخ الإسلام والملوک، الطبری، بیروت، دار المعارف.

۲۴. تاریخ الاسلام، الذهبی، دار الکتاب العربی.

۲۵. تاریخ الخمیس، الدیار بکری، بیروت، دار صادر.

۲۶. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

۲۷. التبرک، علی احمدی میانجی.

۲۸. التبیین فی انساب القرشیین، موفق الدین المقدسی، بیروت، عالم الکتب ومکتبة النهضة.

۲۹. التبیین لاسماء المدرسین، السبط بن العجمی.

۳۰. تذکرة الحفاظ، شمس‌الدین الذهبی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

۳۱. الترغیب والترهیب، المنذری، بیروت، دار الفکر.

۳۲. تفسیر الدر المنثور، السیوطی، جلال‌الدین، بیروت، دار المعرفة.

۳۳. التفسیر الکبیر، الرازی، مطبعة البهیة المصریة.

۳۴. تمهید شرح الموطا، ابن عمر القرطبی، تحقیق: مصطفی العلوی و محمد البکری، مغرب وزارت اوقاف.

۳۵. تهذیب الاحکام، الطوسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، بی‌تا.

۳۶. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دار الفکر.

۳۷.

ص: ۳۳۳

۳۸. تهذیب الکمال، المزی، بیروت، مؤسسة الرسالة.

۳۹. الجامع الصغیر، السیوطی، جلال‌الدین، بیروت، دار الفکر.

۴۰. الجامع للاصول، ابن اثیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۱. الجرح والتعدیل، الرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۲. الجواهر المضیئة، ابو محمد القرشی الحنفی، ریاض، دار العلوم.

۴۳. الحدیقة الندیة، النابلسی، استانبول، المطبعة العامرة.

۴۴. الحضرة الأنسیة فی الرحلة القدسیة، عبدالغنی النابلسی، بیروت.

۴۵. حلیة الأولیاء، ابو نعیم الاصبهانی، بیروت، دار الفکر.

۴۶. الخصائص الکبری، السیوطی، جلال‌الدین، قاهره، دار الکتب الحدیثه.

۴۷. درر الأخبار فیما یتعلق بحال الاختصار، محمدرضا طبی، نجف، مطبعة الاداب.

۴۸. دفع شبة من شبة وتمرّد، الحصنی الشافعی، دار احیاء الکتب العربیة.

۴۹. دول الإسلام، العنبزی.

۵۰. ردّ المختار، ابن عابدین، مصر، بولاق القاهره.

۵۱.

ص: ۳۳۴

۵۲. الرفع والتکمیل، الکنوی، مؤسسه قرطبهٔ.

۵۳. الریاض النضرهٔ، المحب الطبری، دار الندوهٔ الجدید.

۵۴. سبل الهدی والرشاد، الصالحی الشامی.

۵۵. سلسلهٔ الأحادیث الضعیفهٔ، الألبانی.

۵۶. سنن ابن ماجهٔ، القزوینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۷. سنن أبی داوود، السجستانی، دار احیاء السنهٔ النبویهٔ.

۵۸. سنن الترمذی، محمد بن سورهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۹. سنن الدار قطنی، علی بن عمر الدار قطنی، قاهره، دار المحاسن.

۶۰. السنن الکبری، البیهقی، بیروت، دار المعرفه.

۶۱. سنن النسایی، احمد بن شعیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۶۲. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، بیروت، الرسالهٔ.

۶۳. السیرهٔ الحلبیهٔ، علی بن برهان الحلبی، بیروت.

۶۴. السیرهٔ النبویهٔ، ابن هشام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۶۵. السیف الصیقل، تقی‌الدین السبکی، قاهره، مطبعهٔ السعادهٔ.

۶۶. شذرات الذهب، ابن عماد الحنبلی، بیروت، دار

۶۷.

ص: ۳۳۵

احیاء التراث العربی.

۶۸. شرح السنهٔ، البغوی.

۶۹. شرح الشفا، ملاعلی القاری.

۷۰. شرح المواهب اللدنیهٔ، الزرقانی، دار الکتب العلمیهٔ.

۷۱. شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الانام، تقی‌الدین السبکی، بیروت، دار الآفاق الجدید.

۷۲. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، القاضی عیاض.

۷۳. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، القاهره، مطبوعات صبح.

۷۴. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج، بیروت، دار احیاء التراث.

۷۵. صفهٔ الصفوهٔ، ابن الجوزی، بیروت، دار المعرفهٔ.

۷۶. صلح الاخوان، الخالدی.

۷۷. الضعفاء الصغیر، النجاری، بیروت، دار القلم.

۷۸. الضعفاء الکبیر، العقیلی، بیروت، دار العلمیهٔ.

۷۹. الضوء اللامع، السخاوی، بیروت، دار مکتبهٔ الحیاهٔ.

۸۰. طبقات الحنابلهٔ، ابن الحسن بن ابی یعلی.

۸۱. طبقات الشافعیهٔ، الاسنوی.

۸۲. طبقات القراء، تقی‌الدین، السبکی، دار احیاء الکتب العربیهٔ.

۸۳. الطبقات الکبری، ابن سعد، دار بیروت.

۸۴.

ص: ۳۳۶

۸۵. طرح التثریب فی شرح التقریب، العراقی.

۸۶. العبر فی اخبار من غبر، الذهبی، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ.

۸۷. عمدهٔ القاری، العین الحنفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۸۸. الغدیر، الأمینی، بیروت، دار الکتاب العربی.

۸۹. فتاوی السبکی، تقی‌الدین سبکی، بیروت، دار المعرفهٔ.

۹۰. فتح الباری، ابن الحجر العسقلانی، بیروت، دار الریان.

۹۱. الفصول المهمهٔ، ابن الصباغ المالکی، مطبعهٔ العدل.

۹۲. فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر)، المناوی، بیروت، دار المعرفهٔ.

۹۳. قاموس الرجال، محمدتقی التستری، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

۹۴. القاموس فی اللغهٔ، الفیروزآبادی، بیروت، دار الجیل.

۹۵. الکاشف فی تصحیح روایهٔ البخاری لحدیث تحریم المعارف، الأثیری.

۹۶. الکامل فی الضعفاء، الجرجانی، بیروت، دار الفکر.

۹۷. کشف الارتیاب، العاملی.

۹۸. کشف الخفاء، العجلونی، قاهره، مکتبهٔ القدس.

۹۹.

ص: ۳۳۷

۱۰۰. کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۰۱. کشف القناع عن متن الاقناع، اللهبوتی، بیروت، عالم الکتب.

۱۰۲. کنزالعمال، المتقی الهندی، بیروت، مؤسسه الرساله.

۱۰۳. الکنی والالقاب، قمی، تهران، مکتبه الصدوق.

۱۰۴. لسان العرب، ابن منظور محمد بن مکرم الأفریقی، قم، ادب الحوزه.

۱۰۵. لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دار الفکر.

۱۰۶. مآثر الانافه فی رتبه الخلافه، القلقشندی.

۱۰۷. مجله تراثنا، شماره چهارم، قم، شوال ۱۴۰۹.

۱۰۸. مجمع البحرین، الطریحی، المکتبه الرضویه.

۱۰۹. مجمع البیان، الطبرسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۱۰. المجموع، النووی، بیروت، دار الفکر.

۱۱۱. مختصر تاریخ دمشق، ابن بدران، دار احیاء التراث.

۱۱۲. مختصر طبقات الحنابله.

۱۱۳. المدونه الکبری، المالک بن انس الأصبحی، بیروت، دار صادر.

۱۱۴. مرآه الجنان، الیافعی الیمن، قاهره، دار الکتب الاسلامی.

۱۱۵.

ص: ۳۳۸

۱۱۶. مرقاه المفاتیح، الهروی الحنفی، مصر.

۱۱۷. مستدرکات علم الرجال، نمازی، تهران، انتشارات حیدری.

۱۱۸. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار الفکر.

۱۱۹. مشارق الانوار، الحمزاوی.

۱۲۰. مشکاه المصابیح، التبریزی، بیروت، المکتبه الاسلامیه.

۱۲۱. مشکل الالفاظ، الطحاوی، دار الباز.

۱۲۲. المصنف، عبدالرزاق، بیروت، المکتبه الاسلامیه.

۱۲۳. المعارف، ابن قتیبه، قم، انتشارات شریف رضی.

۱۲۴. معالم الزلفی، البحرانی، تهران، دار الخلافه.

۱۲۵. معجم الالفاظ النبویه، جمعی از مستشرقان، انتشارات بریل، لندن، بی‌تا.

۱۲۶. معجم البلدان، یاقوت الحموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۲۷. المعجم الصغیر، الطبرانی، بیروت، دار الکتاب العربی.

۱۲۸. المعجم الکبیر، بغداد، اوقاف.

۱۲۹. مغنی المحتاج، محمد الشربینی، المکتبه الاسلامیه.

۱۳۰. المغنی، ابن قدامه، بیروت، عالم الکتب.

۱۳۱. مفتاح کنوز السنه، ای فنسک، مکه، دار الباز.

۱۳۲. المقالات السنیه فی ردّ ضلالات ابن تیمیه،

۱۳۳.

ص: ۳۳۹

عبدالله الهروی، بیروت، دار المشاریع.

۱۳۴. المقالات، کوثری، قاهره.

۱۳۵. المنتظم، ابن الجوزی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱۳۶. منتهی الآمال، القمی، بیروت، الدار الاسلامیه.

۱۳۷. منیه الراغب، شیخ طبی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

۱۳۸. المواسم والمراسم، سید جعفر مرتضی.

۱۳۹. الموافقات، الشاطبی، بیروت، دار المعرفه.

۱۴۰. المواهب اللدنیه، القسطلانی، دار الکتب العلمیه.

۱۴۱. موسوعه اطراف الحدیث، ابو هاجز زعلول، بیروت، عالم التراث.

۱۴۲. موسوعه العتبات المقدسه، جمعی از مؤلفان، بیروت، دار الاضواء.

۱۴۳. الموطأ، امام مالک، بیروت، احیاء التراث.

۱۴۴. میزان الاعتدال، الذهبی، بیروت، دار المعرفه.

۱۴۵. المیزان، الطباطبایی محمدحسین، دار الکتب الاسلامیه.

۱۴۶. النجوم الزاهره، ابن تغری، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱۴۷. نیل الأوطار، الشوکانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱۴۸. وسائل الشیعه، الحر العاملی، بیروت، دار

۱۴۹.

ص: ۳۴۰

احیاء التراث العربی.
۱۵۰. وفاء الوفاء، السمهودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵۱. وفیات الأعیان، ابن خلکان، بیروت، دار التعارف.
۱۵۲. وقعه الصفین، نصر بن مزاحم، قم، مکتبه النجفی، بی‌تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

